

همراه با آفتاب

یادمان قله رفیع عشق و فضیلت امام خمینی(س)

به روایت آیت الله العظمی صانعی

ناشر: انتشارات میثم تمار

تدوین: معاونت فرهنگی - هنری فقه الثقلین

صفحه آرایی: معاونت فرهنگی

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: نگین

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول / بهار ۱۳۸۷

بهاء: ۳۰۰۰ تومان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

شابک: ۸ - ۲۶ - ۲۷۸۶ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مراکز پخش

فروشگاه اینترنتی کتاب

پخش کتاب دریای دانش

تهران: خ انقلاب، خ فخر رازی، کوی فاتحی داریان، پلاک ۳۹

تلفن: ۶۶۹۷۷۹۶۴ - (۰۲۱) همراه: ۰۹۱۲۱۷۲۵۸۰۰

آیت الله العظمی صانعی از دیدگاه امام خمینی(س)
من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام. این آقای صانعی وقتی که
سالهای طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می‌آوردند، ایشان بالخصوص
می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و من حظاً می‌بردم از معلومات ایشان، و ایشان
یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون است و یک مرد عالمی است.

آیت الله حاج شیخ حسن صانعی از نگاه امام خمینی(س)

نمی‌دانم از کجای آشنایی‌ام با تو بنویسم. تو یکی از قدیمی‌ترین افرادی هستی که در کنار من بوده‌ای. هنوز سبزه‌ای بر رخسار نداشتی که صمیمی‌ات یافتم. سالها قبل از شروع مبارزات پانزدهم خرداد. تو سرباز گمنام این انقلابی، و خودت می‌دانی که هیچ چیز بهتر از گمنامی نیست؛ تو فردی هستی که از گذشته‌های دور خاطرات تلخ و شیرین مبارزات را با خود دارد. زیرکی و کم‌حرف، دانایی و محتاط، در گرداب مبارزات همیشه دلسوخته بوده‌ای. کینه‌ات را نسبت به شاه در کمتر کسی دیده بودم. در بحران‌ها و فشارها هیچ گاه نسبت به من تردید نداشتی، گرچه گاهی خسته شدی و افسرده.

در کوران فشار دستگاه شاه، تو که مسئول اداره شهریه طلاب بودی وقتی در محاصره دشمن قرار می‌گرفتی برای اینکه هیچ گونه اطلاعی به دشمن ندهی کم نبود مواقعی که قیوض رسید پول‌های اخیار را در پانزده سال مبارزه چون غذایی گوارا می‌خوردی، پاداشت عندالله نیز گوارایت باد. استعدادت، لطافت روح، صداقت چیزی نیست که فراموشم شود. تند خویی و عاقل، از خدا می‌خواهم عقلت را به تند خویی‌ات پیروز کند. من کاملاً به تو اطمینان دارم، لذا وکیل من می‌باشی در تمامی زمینه‌های شرعی. این چند سطر را نوشتم تا کمی از بسیار حقی که به گردن من و انقلاب داری را ادا کرده باشم. خداوند یار و نگهدارت باد.

امام خمینی به روایت آیت الله العظمی صانعی (مد ظله)

امام خمینی - سلام الله علیه - یک مسلمان کامل بود و برای احیای اندیشه صحیح اسلامی و علوی و اعتلای هویت ملتش و برای زنده کردن حقوق تمام انسانهای آزادی خواه از همه چیز خود گذشت. او همه چیز را برای مردم و از آن مردم می دانست و با هر گونه استبداد مخالف بود. آن شخصیت ممتاز تاریخ اسلام هم فقیه و عارف و هم فیلسوف و مبارز بود.

ارزنده ترین میراثی که از امام به جا مانده و باید به آن توجه فراوان شود ارزش دادن به انسانها در گفتار و عمل است. حاکمیت اسلام همراه با احترام گذاشتن به آراء و آزادی مردم از یادگارهای ماندگار آن عزیز سفر کرده است. سلاح امام زبان بود و کلمه و هرگز راضی نمی شد خون انسانی بی گناه بر زمین ریخته شود.

استاد عزیز ما یک اصل فراموش شده در اسلام را به نام جمهوریت و حاکمیت اکثریت زنده کرد و با احیای آن به همه کومه فکران و متحجران فهماند که مردم خوب می فهمند و خوب می توانند تصمیم بگیرند.
چکیده اندیشه ها / آشنایی با دیدگاههای حضرت آیت الله العظمی صانعی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدایی که مهرش، سراسر گیتی را پر کرده است و مهر جویان را دوست می‌دارد.

خدایی که مهر امام - سلام الله علیه - را در دل ما کاشت و پیروان آن شخصیت کم نظیر جهان اسلام را روشنایی قلب و عقلانیت سیاسی آموخت. وقتی شنیدم دوستان ما در معاونت فرهنگی مؤسسه فقه الثقلین، به دنبال گفته‌ها و ناگفته‌های من درباره امام هستند تا با ویرایش جدید، در یک مجموعه تقدیم دوستداران آزادی و آگاهی نمایند، بسیار خوشحال و مسرور گشتم. خدا را شاکرم که زنده‌ام و می‌بینم این مجموعه به یاد و نام امام عزیز جمع آوری شده و به مناسبت نوزدهمین سالگرد ارتحال ایشان منتشر می‌شود. آرزومندم این مجموعه، باقیات و صالحاتی باشد که نسل امروز با مرور آن، به هویت نهضت و اندیشه بلند امام بیشتر پی ببرند و ما هم به این وسیله ادای دین کرده باشیم.

از خدای بزرگ برای همه علاقه مندان به امام و تداوم دهندگان خط فکری ایشان و همچنین تنظیم کنندگان این دفتر، آرزوی سلامت و موفقیت دارم.

والسلام علیکم ورحمه‌الله وبرکاته

یوسف صانعی

اول خرداد ۱۳۸۶

مجوز نشر آثار

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
زندگی و زمانه آیت الله العظمی صانعی	۲۱

دفتر اول: گفته‌ها / ۲۷

امام؛ الگوی مردم داری و حکومت	۲۹
بخش‌هایی از زندگی امام	۳۰
عدالت و بعثت انبیاء	۳۸
سختی و شکنجه در راه اسلام	۴۲
امام، راه‌های سلامت را پیمود	۴۶
امام خمینی و احیای اجتهاد	۵۰
امام انسان تربیت کرد	۵۷
تحریر الوسیله، محور درس خارج	۵۹
سیاست امام	۶۰
احیای جمهوریت و اکثریت	۶۱
امام و آزادی حوزه علمیه	۶۴
آیا امام فقیه نیست؟	۶۶
جایگاه زمان و مکان در فقه امام خمینی	۶۸

عزت و استقلال حوزه‌های علمیه ۷۰

دفتر دوم: خاطرات / ۷۳

- ۷۵..... ناگفته‌هایی از دوران سیاسی امام
- ۸۱..... خدمت به امام، یک افتخار بود
- ۸۲..... نماز اول وقت
- ۸۳..... دعا، توسل و دقت
- ۸۶..... صراحت امام
- ۸۷..... اندیشه بلند امام
- ۸۸..... دیدار امام با آیت الله کاشانی
- ۸۹..... برخوردهای اخلاقی امام
- ۹۰..... رعایت حریم انسانها
- ۹۱..... طرح مرجعیت آیت الله بروجردی در نجف
- ۹۲..... مظلومیت امام
- ۹۲..... امام، تبلور نیکی‌ها
- ۹۳..... توجه به امور شرعی
- ۹۴..... مبارزه با شخص شاه
- ۹۵..... اهمیت به اموال مسلمانان
- ۹۸..... آگاهی، اخلاص و تعبد امام
- ۹۹..... عزاداری و حفظ سنت
- ۱۰۰..... دفاع از اسلام
- ۱۰۳..... دقت و توجه به شاگردان
- ۱۰۳..... امام، استادی کامل
- ۱۰۴..... شناخت موضوع
- ۱۰۵..... امام؛ جمع فقه و فلسفه
- ۱۰۷..... مبارزه با متحجران و کج اندیشان
- ۱۰۸..... امام هیچ گاه به دنبال مرجعیت نبود
- ۱۰۹..... امام و اندیشه‌ی حکومت اسلامی
- ۱۱۰..... تحول امام در فقه
- ۱۱۲..... امام توهین به روحانیت را نمی‌بخشید

11 ○ فهرست مطالب

- ۱۱۲..... امام زندان و تبعید را عزت اسلام می‌دانستند
- ۱۱۳..... انقلاب ما، انقلاب اسلامی است
- ۱۱۴..... از هر راه که ضرر ندارد، اقدام کنید
- ۱۱۴..... امام ناشناخته ماند

دفتر سوم: گفتگوها / ۱۱۷

- ۱۱۹..... فیلسوفی که سکوت و فریاد را معنا کرد
- ۱۲۰..... قانون مداری و اخلاص امام
- ۱۲۴..... باز خوانی علم اصول در اندیشه امام
- ۱۳۱..... بررسی اشکالات وارده بر این نظریه
- ۱۴۳..... امام خمینی و حکومت اسلامی
- ۱۵۵..... امام خمینی و کرامت انسانی
- ۱۷۹..... پانوشتها:

اسلام دین آزادی، صلح و مساوات

اگر دنیا و حامیان حقوق بشر، اقیانوس علم و دانش امامان ما را درک می‌کردند و اگر سیاستمداران و روشنفکران و نسل تحصیل کرده می‌دانست که شیعه از چه عقلانیت و آزادی‌ای برخوردار است، هیچ‌گاه به خود اجازه نمی‌دادند که ما را تروریسم و اسلام را دین خشونت و نفی انسانها بنامند. اگر متحجران و بداندیشان، تفسیر متفاوتی از اسلام ارائه می‌دهند، به فرهنگ انسان‌سازی شیعه مربوط نمی‌شود. امروز ما در هجوم تبلیغاتی کارتل‌های استعماری دنیا قرار گرفته‌ایم و هنوز ملل دنیا با عظمت و شکوه این دین آشنا نیست. هنوز با دعاهای شیعی که سرشار از انسانیت و کرامت است بیگانه‌اند. امروز باید روشنفکران و اسلام‌شناسان - که هم جوامع بشری را می‌شناسند و هم این فرهنگ را - با اندیشمندان سایر مذاهب برای نیل به مشترکات انسانیت گفتگو کنند، چرا که کتاب آسمانی ما بر کرامت انسانی (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) تأکید کرده است. به همین جهت است که بنده همیشه به همه، مخصوصاً روزنامه‌نگاران، خبرنگاران و روشنفکران خارجی گفته‌ام که اسلام، دین آزادی و مساوات است، سیاه و سفید، زن و مرد، همه انسان هستند و ملاک برتری آنها، تقوا و درستکاری آنهاست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ).

حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله)

مقدمه

در تاریخ اندیشه و اندیشه ورزی دوگونه متفکر و اندیشمند وجود داشته است؛ عالمان و اندیشمندانی که استبداد را تقویت کرده‌اند یا برای آزادیخواهی قربانی شده‌اند. متفکرانی که ظلم را توجیه کرده‌اند، یا برای عدالت کوشیده‌اند و عالمانی که تبعیض را توصیه کرده‌اند یا برابری را فریاد کرده‌اند.

سخن از نامها و القاب نیست، بلکه صحبت از حاملان علم و معرفت است. صحبت از شخصیت فرهیخته‌ای است که هم در گذشته و هم امروز مظلوم واقع شده است. بی معنا نیست که بگوییم شناخت او به درک بیشتر آرمانها و آرزوهایش کمک می‌کند و ما را در راهی که انتخاب کرده‌ایم امیدوار.

در این میان اما نسبت برخی از شاگردان امام خمینی - سلام الله علیه - با ایشان، بر اساس رابطه‌ی استاد و شاگرد تعریف نمی‌شود بلکه تحت عنوان آزادی و آزادگی انسان و جاری ساختن روح عدالت در میان جامعه تعیین می‌گردد. شاگردانی که بسیاری از آنها اکنون در میان ما نیستند. یا از خیل شهداء بوده‌اند، یا از دنیا رفته‌اند و یا خاموشی گزیده‌اند و لب به دندان می‌گزند. چه بسیارند کسانی که با نام امام به "نان‌ها" رسیده‌اند و می‌رسند ولی دریغ از اشاره و

یادآوری راه و اندیشه‌ی امام.

اما برخی - از شاگردان امام هر چند انگشت شمار - با نام، یاد و هدف او به اصلاح جامعه می‌اندیشند و در این راه هرگونه خطری را به جان خریده‌اند. با این توصیفات به نام آیت الله العظمی حاج شیخ یوسف صانعی از شاگردان بزرگ امام بر می‌خوریم. ایشان در حال حاضر به توسعه، توشیح و تقویت نظریات امام در جامعه و سیاست و فقه و اخلاق می‌اندیشد و تمام دانش و توان خویش را برای دستیابی به آن نقطه‌ی مطلوب گذاشته است. اما این چه رازی است که این دو تن را چنان به یکدیگر پیوند داده است، که جدایی و گسست میانشان در بستر ذهن و در عالم واقع تحقق پذیر نیست؟

به نظر می‌رسد راز پیوند انسانهای بزرگ را باید در آرمانها، اهداف و دستیابی به حقایق جستجو کرد. آن چنان که امام در عرصه عمومی بدنال تحقق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش و احیای آزادی و رواج عدالت در ساختار حاکمیت و تعمیق برابری در میان مردمان فارغ از نژاد و جنسیت و رنگ و مذهب بود. وی با تجدد منهای دین و دین منهای انسانیت و انسانیت بدون هدف متعالی مبارزه می‌کرد و همواره بزرگ‌ترین دشمن و عامل نابود کننده دین را ارتجاع و تحجر و دوری از عقلانیت می‌دانست.

فقیه نواندیش این روزگار نیز در تقابل و تخالف با همین بنیادهاست و در پی آن است که روح استبداد، تبعیض، ریا، ظلم، بی‌پروایی نسبت به حقوق انسانها را از این جامعه باز زداید. وی برای ساختن جامعه‌ای عاری از خشونت بی‌پروا و تبعیض بی‌شرم و عدالت کاذب و آزادی خیالی تلاش می‌کند. جامعه‌ای که آرمان مراد و استاد او نیز بوده است. آنچه فقیه متفکر این دوران را به تلاش برای احیای آرمانهای امام و ساختن جامعه بر اساس اهداف و افکار بلند او تحریص می‌کند همین مسئله است. این دغدغه‌ای است که شاگرد بزرگ امام را رها نمی‌کند و فقیه مصلح این عصر خود را در قبال امام، جامعه، دین و مردم مسئول می‌داند. امید آنکه این هدف و آرمان متعالی و انسانی، روزگاری به

شولای واقعیت درآید.

اما آنچه در این مجموعه، تقدیم دوستداران اندیشه‌های امام می‌شود، در سه فصل گردآوری شده است.

تلاش کرده‌ایم تمام گفته‌ها و ناگفته‌های حضرت آیت الله العظمی صانعی را که گاهی در پایان درسهای خارج فقه و اصول ایشان آمده یا به صورت مصاحبه ثبت شده است در سه دفتر تنظیم کنیم.

بی تردید، در حال حاضر پرداختن به سیره و روش امام خمینی و بازتاب اندیشه‌های فقهی و سیاسی ایشان برای نسل جوان، آن هم از زبان و قلم فقیهی نواندیش که هم شاگرد بلافصل امام بوده و هم بیش از هفت سال، در بیت ایشان حضور داشته، می‌تواند از تحریفات تاریخی فراوانی نسبت به امام و انقلاب جلوگیری نماید.

این دفتر می‌تواند گوشه‌ای از تاریخ معاصر ایران را از گفتار به نوشتار پنداشت، هر چند به برخی از آن گفته‌ها که مجال انتشار ندارند، اشاره‌ای کوتاه می‌نماییم.

ایشان در ۷۱/۳/۱۱ (پایان درس نکاح و جلسه ۱۰۹) به مظلومیت امام اشاره کرده و تأکید می‌کنند که دشمنان امام و انقلاب در پی آن هستند که چهره آن شخصیت ارزشمند جهان اسلام را مخدوش نمایند.

ایشان معتقدند که دشمن آرام و قرار ندارد و این انتقامها، انتقامهای بدریه و حنینیه است و حتی می‌خواهند با اهداف ایشان (امام) نیز مخالفت کنند و تفسیرهای متضاد با اندیشه علوی و پاک ایشان ارائه دهند.

در تاریخ ۷۶/۳/۱۲ (بحث ارث و جلسه ۱۵۹) بر مشی و منش آزادیخواهی امام انگشت می‌گذارند و می‌فرمایند:

”امام بهترین آزادی‌ها را برای امت آورد و هیچ گاه مردم را به شرکت در انتخابات ملزم نساخت، چرا که الزام را خلاف آزادی مردم می‌دانستند، بلکه حضور آنها را به عنوان وظیفه شرعی

گوشزد می‌کردند.

مشی و راه تفکر امام این بود که به پا برهنه‌ها و مستضعفان برسید و به آنها ارزش بدهید و محرومیت زدایی کنید. جمهوری اسلامی نظامی است که با رأی اکثریت مردم اداره می‌شود، در غیر این صورت جمهوری نیست و آن نظامی که فقها به آن رأی دادند نمی‌باشد.

در جلسه ۴۹۵ و در پایان درس مکاسب بیع، می‌فرمایند:

”امام انقلابش را از خرد جامعه آغاز کرد و آنها را رشد داد. آن روزها می‌گفتند چو فرمان یزدان چو فرمان شاه، و صلاح مملکت خویش خسروان دانند و... اینها یک فرهنگ بود. یعنی اینکه تنها شاه و از ما بهتران همه کاره هستند و مردم هیچ کاره‌اند. امام آمد این فرهنگ را تغییر داد و فرمود: مردم همه کاره و تصمیم گیرنده هستند.

امام علاوه بر مسائل اجتماعی و سیاسی، خرد و اندیشه در فقه، اصول، عرفان و فلسفه را نیز ارتقاء داد. بیاییم خدمتی را که امام به خرد انسانها، خرد فردی و جمعی کرد پاس بداریم و عقلانیت تشیع را بسط دهیم.“

و یا در جلسه ۱۹۷ می‌فرمایند:

”امام دقت در فقه را به ما آموخت. هیچ کس مانند امام دقت در فقه را ندارد. ایشان در باب عبادات استیجاری و یا در باب غنا شصت صفحه مطلب دارد، در صورتی که دیگران این بحث را با سی صفحه تمام کرده‌اند.

تمام آثار امام مملو از درایت، تحقیق و تتبع است. بیاییم اندیشه و راه این مرد بزرگ الهی را بیماییم و به احترام کرامت و قداستی که خدا به ایشان داد، فرهنگ او را تداوم بخشیم.“

در اینجا ضروری است که به یکی دیگر از گفته‌های حضرت آیت الله که در مجله اندیشه حکومت، نشریه کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی - شماره اول تیرماه ۱۳۷۸ - انعکاس یافته، با اندکی ویرایش، اشاره کنیم:

آیت الله العظمی صانعی در جمع مسئولین کنگره، به چگونگی برگزاری کنگره و برخی نظریات مربوط به اندیشه سیاسی امام و ولایت فقیه می‌پردازند و می‌فرمایند: از آنجا که در حوزه به مبانی فقهی و اصولی امام بی توجهی شد، اندیشه‌های ایشان در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است و برای بازشناسی آن برگزاری این کنگره لازم و ضروری است.

ایشان در ادامه با اشاره به دیدگاه امام در باره نقش مردم، تصریح کرد و گفت: امام تمام وجودش را صرف ملت کرده است. وی از برخی تفسیرهای مربوط به نظریه نامحدود بودن اختیارات ولایت فقیه که به استناد آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)^(۱) برای اختیارات نامحدود قائلند، انتقاد کرد و چنین تفسیری را خلاف ضرورت عقل و شرع دانست.

آیت الله العظمی صانعی در بخش دیگری از سخنان خود ارزش کار امام را در این دانست که در حوزه علمیه نجف که از زمان شیخ انصاری بدین سو مخالف توسعه اختیارات ولی فقیه بودند توانست اصل و حدود ولایت را به تفصیل بحث کند، گرچه در باره چگونگی و ابزار تحقق آن به صورت علمی بحث نکرد. اما در این باره نیز باید به سخنانی‌های امام مراجعه کرد.

وی در تشریح دیدگاه خود در مورد چگونگی نقش مردم در حکومت اسلامی ضمن پذیرش اصل انتصابی بودن ولایت فقیهان، تصرف را در آنچه مربوط به مردم است منوط به اذن مردم دانستند و تأکید کردند: بر این اساس مشروعیت شرعی کار

مردم با مردم است و اگر کسی خلافتش را انجام دهد از عدالت ساقط است.

ایشان در ادامه مبنای این برداشت را مهمترین اصل تشیع، یعنی تولای قلبی نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) دانست و گفت: لازمه پذیرش این اصل آن است که هرگونه اعمال زور و عملکرد استبدادی غیر قابل قبول باشد. فطرت انسان بر آزادی نهاده است و هیچ عاقلی زور را نمی‌پسندد. بنابراین اعمال زور حتی از سوی امام معصوم و جانشینان ایشان به زوال محبت اهل بیت می‌انجامد و خلاف ضروری‌ترین اصل تشیع است.

معظم له در بخش دیگری از سخنان خود بر آزادی و استقلال حوزه‌های علمیه و روحانیت شیعه تأکید کردند و عملکرد امام خمینی را در راستای حفظ استقلال حوزه دانستند.

به نظر ایشان وابستگی حوزه به حکومت موجب پیدایی "روحانیت حکومتی" می‌گردد که به جای آنکه برای خدا و مردم حرف بزند، برای رضای حکومت سخن می‌گوید.

آیت الله العظمی صانعی به این پرسش که آیا بر اساس مبنای انتصاب، عموم فقهای جامع شرایط دارای ولایتند؟ پاسخ مثبت داد و در توضیح آن افزود: گرچه بر مبنای ادله ولایت فقیه همه فقها دارای ولایتند و مردم بر مبنای رضایت خود به هر کس که بخواهند می‌توانند مراجعه کنند و او نیز حق دخالت دارد، اما از آنجا که در مواردی این امر به هرج و مرج و اختلال نظام می‌انجامد، باید تنها یک فقیه که مورد قبول مردم است و از سوی آنان انتخاب شده است، در آن حوزه دخالت کند. در این شرایط مداخله دیگر فقیهان در این حوزه نمی‌تواند مشروع باشد، چراکه سر از استبداد در می‌آورد. بر مبنای نصب عام فقیهان،

امام راحل نیز در زمانی که رهبری نظام را بر عهده داشت مانع از صدور اجازه دخالت در امور حسبه برای افراد از سوی دیگر مراجع نمی‌گردید. به همین ترتیب، وجوهات شرعی به مراجع پرداخت می‌شد و در ولی فقیه منحصر نگردید.

فقیه نواندیش شیعه در تبیین نقش مردم در تصمیم‌گیری‌های حکومت اسلامی بر مبنای آیه ۵۹ سوره آل عمران وجوب مشورت را بر حاکم اسلامی حتی در مواردی دانست که رأی افراد با رأی حاکم مخالف باشد. تنها در این صورت است که مشورت می‌تواند سودمند باشد و گرنه منحصر کردن مشورت به کسانی که غالباً نظر موافق می‌دهند و مؤید هستند امری است که زمینه استبداد را فراهم می‌آورد و استبداد حکومت از اموری است که احتمال آن عقلاً منجز است.

بدون شک تا کنون کتب و مقالات فراوانی پیرامون امام و انقلاب به زیور طبع آراسته گشته است؛ روایات متعددی از حرکت‌های سیاسی، اجتماعی و سلوک عرفانی امام توسط فرزندان و یاران ایشان نقل شده است. اما آنچه در این نوشتار گردآوری شده است تکرار مکررات نیست، بلکه تأکید بر بُعدی ناگفته یا کمتر گفته از امام انگشت نهاده که توسط شاگرد وفادار وی گفته و نوشته شده است.

لذا این دفتر را می‌توان گوشه‌ای از تاریخ شفاهی ایران و انقلاب دانست، آن هم از زبان کسی که در متن این حرکت تاریخی و در کنار رهبر آن بوده است. ذکر این نکته ضروری است که برخی از خاطرات نیز از آثاری مانند: ”پا به پای آفتاب“ و ”برداشت‌هایی از سیره امام خمینی“ استخراج شده که با ویرایش

جدید به تدوین آنها همت گماشته‌ایم. برای پدید آوردن‌گان این آثار نیز آرزوی سلامتی و موفقیت داریم.

در پایان از مسئولان "مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی" که برخی گفتگوها را در اختیار ما گذاشتند کمال تشکر و امتنان را داریم.

امید اینکه این مجموعه بتواند در دستیابی به اهداف تعیین شده موفق بوده و با عنایت و توجه محققان و خوانندگان گرانقدر به رفع نواقص فائق آییم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله
معاونت فرهنگی مؤسسه فقه الثقلین
زمستان ۱۳۸۶

زندگی و زمانه آیت الله العظمی صانعی

با نگاهی به زندگی آیت الله العظمی صانعی در می‌یابیم که ایشان از خاندانی اهل فقه و فقاہت بر خاسته‌اند.

پدر بزرگ مرجع نواندیش شیعه، آیت الله حاج ملا یوسف صانعی، از عالمان بزرگی است که در فقه از شاگردان میرزای بزرگ، رهبر نهضت تنباکو و آیت الله میرزا حبیب الله رشتی از شخصیت‌های برجسته عصر مشروطیت است. در فلسفه، در کرسی جهانگیرخان قشقایی، آن شخصیت بزرگ و فیلسوف عصر خود، حاضر می‌شده است.

حاج ملا یوسف، روحانی فقیه، علاوه بر برجستگی علمی و تقوایی، عاشقی دلباخته و محتاطی دقیق و مخصوصاً حامی و پشتیبان محکمی برای میرزای بزرگ بوده است.

اجداد ایشان مانند علی بن محمد، یعقوب و حسینعلی نیز از پاکان و متقیان روزگار بوده‌اند.

فرزند حاج ملا یوسف شیخ محمد علی نیز در چنین خانه‌ای و در روستایی به نام ینگاباد چشم به جهان می‌گشاید و در این بیت معظم و همراه با دیگر بچه‌ها و

پا به پای کشاورزان و زارعان رشد و نمو می‌کند. او که در شش سالگی پدر مجتهد خود را از دست می‌دهد، برای گذران زندگی به کار می‌پردازد، اما همیشه به دنبال گمشده‌ای بود، تا اینکه در بیست و چهار سالگی به اصفهان می‌رود و مشی اجداد خود را که تحصیل علم و دانش است، آغاز می‌کند. جدیت و پشتکار وی به جایی می‌رسد که حضور بزرگان و آیات آن روزگار مانند: حاج سید محمد باقر ابطحی سده‌ای، آخوند کاشی، آقا سید محمد باقر درچه‌ای، شیخ محمد نجف آبادی و حاج شیخ عباسعلی ادیب حبیب آبادی را درک کرده و از علم و دانش آنها سود می‌جوید.

پدر مرجع متفکر جهان تشیع، علاوه بر فراگیری و تسلط بر فقه، استاد مسلم علم تجوید قرآن نیز به شمار می‌رفت و دعاها، مأثوره و بسیاری از احادیث را از حفظ بوده و به فراخور هر مجلسی، از آنها بهره می‌جست. زندگی زاهدانه و ساده، ادب، تواضع، متانت و بزرگواری او به حدی بود که زبانزد خاص و عام بود و اینها همه از نتیجه مجاهدت با نفس و ریاضت عملی ایشان حکایت می‌کرد.

در این خاندان، شاهد رشد دو فرزند عالم و فقیه هستیم که نتیجه و گنج پر برکت آن مرد زاهد و با تقوا هستند. هر دو با هدایت پدر، جذب روحانیت می‌شوند و گردش روزگار آنها را با مکتب فقهی و سیاسی امام خمینی - سلام الله علیه - آشنا می‌سازد. آنها پا به پای امام در تمام مراحل حساس نهضت و تثبیت انقلاب حرکت می‌کنند. همگام با مرادشان فراز و نشیب‌های بسیاری را درک می‌کنند و بالاخره بالنده و خلاق پیرو امام می‌شوند و حتی پس از او نیز در یادمان آن بزرگ مرد و حفظ مکتب فکری‌اش، رنج‌ها می‌برند.

آیت الله حاج شیخ حسن صانعی، فرزند بزرگ خانواده، از ابتدای جوانی در خدمت امام بود و در خلوت و جلوت استاد خود حضور داشت. وی از کسانی است که سینه‌اش محرم اسرار امام است و سالها خاطرات و خطرات را در خود جا داده است.

امام در باره ایشان می‌فرمایند:

”نمی‌دانم از کجای آشنایی‌ام با تو بنویسم. تو یکی از قدیمی‌ترین افرادی هستی که در کنار من بوده‌ای. هنوز سبزه‌ای

بر رخسار نداشتی که صمیمیت یافتم. سالها قبل از شروع مبارزات پانزدهم خرداد.

تو سرباز گمنام این انقلابی، و خودت می‌دانی که هیچ چیز بهتر از گمنامی نیست؛ تو فردی هستی که از گذشته‌های دور خاطرات تلخ و شیرین مبارزات را با خود دارد. زیرکی و کم حرف، دانایی و محتاط، در گرداب مبارزات همیشه دلسوخته بوده‌ای. کینه‌ات را نسبت به شاه در کمتر کسی دیده بودم. در بحران‌ها و فشارها هیچ گاه نسبت به من تردید نداشتی، گرچه گاهی خسته شدی و افسرده.

در کوران فشار دستگاه شاه، تو که مسئول اداره شهریه طلاب بودی وقتی در محاصره دشمن قرار می‌گرفتی برای اینکه هیچ‌گونه اطلاعی به دشمن ندهی کم نبود مواقعی که قبوض رسید پول‌های اخیر را در پانزده سال مبارزه چون غذایی گوارا می‌خوردی، پاداشت عندالله نیز گوارایت باد. استعدادت، لطافت روح، صداقت چیزی نیست که فراموشم شود. تند خویی و عاقل، از خدا می‌خواهم عقلت را به تند خویی‌ات پیروز کند. من کاملاً به تو اطمینان دارم، لذا وکیل من می‌باشی در تمامی زمینه‌های شرعی. این چند سطر را نوشتم تا کمی از بسیار حقی که به گردن من و انقلاب داری را ادا کرده باشم. خداوند یار و نگهدار باد...“

آری، هنوز سبزه‌ای بر رخسار نداشت که وارد بیت امام شد و در تمامی کوران زندگی آن بزرگ مرد حضور و ظهور داشت.^(۲)

اما فرزند دوم این خاندان، شخصیت فرهیخته‌ای است که سالیان متمادی از انقاس و انوار قدسیه و دانش و اطلاعات وسیع فقهی و اصولی حضرت امام بهره برد و با استناد از مکتب فقهی و بینش سیاسی ایشان، بر کرسی تدریس خارج فقه و اصول تکیه زده و مرجعیت شمار زیادی از نسل امروز را بر عهده دارد.

فقیه ارزشمدار و نواندیشی که با تعهد، پایبندی بکارگیری اصول اجتهاد جواهری به نگاهی نو و نافذ در فقاہت و استنباط رسیده و خاستگاه بسیاری از معضلات موجود می‌باشد. ایشان فقه را از قابلیت‌های ذاتی خود به نظریه کار آمدی در اداره جوامع بشری رسانده است.

بی جهت نیست که امام بزرگوار در باره ایشان می‌فرمایند:

”من آقای صانعی را مثل یک فرزند بزرگ کرده‌ام. این آقای صانعی وقتی که سالهای طولانی در مباحثاتی که ما داشتیم تشریف می‌آوردند، ایشان بالخصوص می‌آمدند با من صحبت می‌کردند و من حظاً می‌بردم از معلومات ایشان، و ایشان یک نفر آدم برجسته‌ای در بین روحانیون است و یک مرد عالمی است.“

تحقیقاً این همه نوآوری و نواندیشی را در سالها تحصیل و ممارست و از خود گذشتگی را در نزد امام فراگرفته و هنوز بر این اعتقاد است:

”اگر امام زنده بود، می‌توانست تمام فتاواها، ایده‌ها و آرمانهایش را در چارچوب قانون به منصفه ظهور برساند.“

با چنین آرزویی است که حضرت آیت الله العظمی صانعی همیشه و در همه حال و برای دفاع از کیان اسلام و فرهنگ تشیع و بسط عقلانیت شیعی، فریاد بر می‌آورد:

”دنیا بداند اسلام، دین انسانیت، برابری، آزادی و عدالت است، دین علم، آگاهی، محبت، رحمت و بخشش است و تشیع ملجأ و مأوای تمام ستم‌دیدگان و زجرکشیدگان می‌باشد...“

ایشان با همین احساس، از غربت تشیع و مظلومیت امامان شیعه در عصر تکنولوژی می‌گویند:

”اگر دنیا و حامیان حقوق بشر، اقیانوس علم و دانش امامان ما را درک می‌کردند و اگر سیاستمداران و روشنفکران و نسل تحصیل کرده می‌دانست که شیعه از چه عقلانیت و آزادی‌ای برخوردار است، هیچ گاه به خود اجازه نمی‌دادند که ما را تروریسم و اسلام را دین خشونت و نفی انسانها بنامند. اگر متحجران و

بداندیشان، تفسیر متفاوتی از اسلام ارائه می‌دهند، به فرهنگ انسان سازی شیعه مربوط نمی‌شود. امروز ما در هجوم تبلیغاتی کارتل‌های استعماری دنیا قرار گرفته‌ایم و هنوز ملل دنیا با عظمت و شکوه این دین آشنا نیست. هنوز با دعاهای شیعی که سرشار از انسانیت و کرامت است بی‌گانه‌اند. امروز باید روشنفکران و اسلام‌شناسان - که هم جوامع بشری را می‌شناسند و هم این فرهنگ را - با اندیشمندان سایر مذاهب برای نیل به مشترکات انسانیت گفتگو کنند، چرا که کتاب آسمانی ما بر کرامت انسانی (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ) (۳) تأکید کرده است. به همین جهت است که بنده همیشه به همه، مخصوصاً روزنامه نگاران، خبرنگاران و روشنفکران خارجی گفته‌ام که اسلام، دین آزادی و مساوات است، سیاه و سفید، زن و مرد، همه انسان هستند و ملاک برتری آنها، تقوا و درستکاری آنهاست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ) (۴).

اینک مرجع متفکر شیعه با همین فریادهای دردمندانه و به خاطر حفظ اسلام و پاسداری از ارزشهای دینی، ملجأ نسلی شده که می‌تواند عشق به تشیع و وفای به عهد را، افتخار خود بشمارد تا جایی که خدا هم ایشان را از لطف خود بهره‌مند ساخته و به دستاوردهای بزرگی در حوزه اندیشه و فقه رسانده است. فرایند این همه مجاهدت علمی و سیاسی را می‌توان در نظریه‌های نو و محققانه‌ی معظم له در بخش عبادات و معاملات و مناسبات اجتماعی و حقوقی، عدالت، نفی تبعیض، کرامت و حرمت انسان، امنیت فردی، اجتماعی و جهانی، آزادی، وفای به پیمان، مساوات در برابر قانون و حقوق معنوی نظاره بود. به طور نمونه:

۱. عدم شرطیت مرد بودن در مرجعیت دینی.
۲. تساوی زن و مرد در قصاص نفس و اطراف.
۳. تساوی دیه زن و مرد در دیه نفس و اطراف.
۴. ارث بردن زن از تمام اموال شوهر در صورت نبودن وارث دیگر.
۵. ارث بردن زن از همه اموال شوهر.
۶. غیر مسلمان همانند مسلمان از مسلمان ارث می‌برد.

۷. مال و جان غیر مسلمان همانند مسلمان محترم است.
۸. دیه غیر مسلمان با دیه مسلمان برابر می‌باشد.
۹. تساوی غیر مسلمان و مسلمان در قصاص.
۱۰. با نبود پدر، مادر برای حضانت فرزند بر پدر بزرگ اولویت دارد.
۱۱. اختصاص حرمت ربا به ربای استهلاکی و عدم حرمت ربای استنتاجی.
۱۲. رفع حرمت سقط جنین قبل از چهار ماهگی به واسطه حرج و مشقت غیر قابل تحمل مانند بیماری جنین.
۱۳. سن بلوغ دختران با نبود سایر شرایط سیزده سال قمری می‌باشد.
۱۴. مادر هم مانند پدر در قتل فرزند قصاص نمی‌شود، مگر آنکه قتل به علت اغراض شخصی مانند دشمنی در طمع در مال و پست و ریاست و یا فاش نشدن خیانتها و امثال آن باشد که در آن صورت اصل کلی قصاص، هم در مورد پدر و هم در مورد مادر ثابت است.
- این موارد نمونه‌هایی از منظومه فکری، فقهی این فقیه نواندیش است که او را در زمره فقهایی قرار داده است که جوانب مختلف موضوعات جامعه‌ی جهانی را با توجه به تحولات زمانه و شناخت درست از مناسبات پیچیده حاکم بر دنیای روز مورد ارزیابی عالمانه قرار می‌دهند.
- اما این ارزیابی عالمانه خود برگرفته از فقه تشیع است که آیت الله العظمی صانعی متد جدید فقهی را علاوه بر استعداد و توانایی خود از محضر حضرت امام فراگرفته است.
- آری، آنچه آمد بدان جهت است که ضمن آشنایی با این خاندان، به چرایی این نکته نیز بیندیشیم که چرا می‌خواهیم امام را از زبان مرجع و فقیه اهل بیت عصمت و طهارت شیعه (علیهم السلام) حضرت آیت الله العظمی صانعی بشناسیم؟

دفتراول

گفتها

سفید

امام؛ الگوی مردم داری و حکومت^(۵)

شاگرد برجسته امام، ایام چهاردهم و پانزده خرداد را به احترام امام، شهدا، جانبازان و خانواده‌های صبور و مقاوم آنها تعطیل می‌کرد.

معظم له در بیان علل تعطیلی درس خارج فقه و اصول خود فرمودند:

تعطیل کردن مباحثه قبل از بیست و پنجم خرداد خیلی مرسوم نبود. نه در زمان آقای بروجردی (قدس سره) و نه بعد از آن. قبل از پانزدهم خرداد ۴۲، بعضی‌ها درس را تعطیل می‌کردند، ولی اساس، آن طور که من به خاطر دارم، بر این بود که درسی تعطیل نشود. اما بعد از جریانات پانزدهم خرداد ۴۲، بحث در حوزه به صورتی دیگر در آمد. ما موافق تعطیلی نبودیم، چرا که می‌خواستیم از فضای آن روز، استفاده بکنیم و پیام پانزده خرداد را ترویج کنیم. ولی آنهایی که موافق تعطیلی بودند می‌گفتند: در پانزدهم خرداد، نسل جوان از حوزه حرکت می‌کند و برای آنها یا برای حوزه در دسر ایجاد می‌شود.

اما بنده بعد از پیروزی انقلاب و بعد از رحلت امام - سلام الله علیه - بنا را بر این گذاشتم که درس را قبل از چهاردهم خرداد تعطیل کنم، آن هم به احترام زمانی که امام از دست ما رفته و در جوار قرب حق قرار گرفته است.

روز پانزدهم خرداد هم درس را به اعتبار شهدایی که خالصانه برای اسلام، برای مرجعیت، برای فقه و فقاہت، برای زهد و عرفان جان دادند تعطیل می‌کنیم.

بخش‌هایی از زندگی امام

ما باید امام را بشناسیم، نه فقط به اسم و تاریخ تولد و پدر و مادر. پدر و مادر امام را بشناسیم، اقوام امام را بشناسیم تا بفهمیم مقتضیات وراثت هم اثر خودش را گذاشته است. ائمه (علیهم السلام) را هم اگر این طور بشناسیم، خوب است. در زیارت وارث می‌خوانیم:

”اشهد انك كنت نوراً في الاصلاب الشامخه والأرحام المطهّره لم تجسك الجاهليه بانجاسها ولم تلبسك من مدلهّمات ثيابها“^(۶) تا آخر.

شناخت اساسی، این است که راه و اندیشه‌های امام امت، را بشناسیم و بشناسانیم.

ایشان عالمی عامل به جمیع معنا بود. باید مشی و روش او را در زندگی اسوه قرار دهیم. قطره قطره خون شهدا گواهی دادند به اینکه امام، انسان والایی است. هزاران ساعت انسانهای بزرگی که به زندان رفتند، ثانیه به ثانیه در زیر شکنجه و فشار، شهادت دادند که امام انسان والایی است. آنها که از زندگی و تجارت شان بخاطر اسلام، امام و نهضت گذشتند و فشارها را تحمل کردند واقعیت‌ها را گواهی دادند.

عزیزان! ”اربعین“ امام را مطالعه کنید و برای مردم عنوان کنید. کتابهای عرفانی امام را مطرح کنید. به مردم بگویید که امام به آن عرفانی علاقه داشت که در کنارش مبارزه باشد، نه عرفانی که فقط بنشینند و بگویند: ”نه، ما با مبارزه کاری نداریم و فقط، ما با خدا ارتباط داریم“. مرحوم شاه آبادی استاد عرفان ایشان، نیز مردی مبارز بود. امام ایشان را با عنوان ”روحی فداه“ خطاب می‌کرد. شخصیت علمی امام را می‌توان، در کتابهایش جستجو کرد. مردم نیز با شور

و شعورشان، رهبری سیاسی ایشان را پذیرفتند و بیعت کردند. نیازی به معرفی من ندارد. مردم ایشان را بهتر از بنده - که خیلی هم به امام نزدیک بوده‌ام - شناخته‌اند. خانواده‌های شهدا، آزادگان، روحانیون عالی مقام، علما، مراجعی که به امام علاقه داشتند، همه معرف امام هستند. حالا اگر هم ما خدای ناخواسته در معرفی کوتاهی کنیم، به شناخت مردم، ضرر نمی‌زند. به نظر من معرفت مردم نسبت به امام به جایی رسیده که بالاتر از آن نمی‌شود معرفی کرد؛ به همین جهت است که اسوه و الگو قرار می‌گیرد.

اما ما باید ببینیم چقدر کارهای امام را فهمیده‌ایم و می‌توانیم الگو قرار بدهیم. باید ببینیم امام چگونه احادیث را معنا می‌کرد و ما حدیث را با چه دقتی باید نگاه و معنا کنیم؟ لذا معتقدم باید "اربعین" امام را با دقت مطالعه کرد و نحوه توجه به حدیث را از ایشان آموخت.

برای مثال حدیث بیست و نهم از "اربعین" امام را برای شما مطرح می‌کنم. این حدیث وصیتی از رسول الله (صلی الله علیه و آله) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

حضرت امام، قبل از آنکه وارد بحث بشود، "بتقریر منی" می‌گوید: از نحوه بیان رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر می‌آید که این حدیث خیلی اهمیت دارد. برای اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) اولاً به علی (علیه السلام) وصیت می‌کند؛ یعنی مورد وصیت این قدر با اهمیت است، باید به علی (علیه السلام) بگوید که باب علم است و کسی است که هیچ عملی را از عبادات فروگذار نمی‌کند؛ بعد خودش اشکال می‌کند و جواب می‌دهد. می‌نویسند که نگویید این را به علی (علیه السلام) گفته که دیگران بفهمند: "ایک اعنی واسمعی یا جاره"^(۷). می‌گوید: عبارت "فی نفسک" قرینه برخلاف است: "یا علی اوصیک فی نفسک بخصال"^(۸).

می‌گوید: "ایک اعنی" نیست، "فی نفسک" دارد.

بعد می‌گوید: در روایات آمده که ائمه (علیهم السلام) به خود ائمه سفارش

می کرده‌اند، پدر به پسر سفارش می کرده است. امام می نویسد در آن وصیت نامه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن لحظات آخر زندگی اش به حسن و حسین (علیهما السلام) می گوید: "اوصیکما وجمع ولدی واهلی ومن بلغه کتابی"^۹. اینجا می توانیم بگوییم منظور حسن و حسین (علیهما السلام) نبوده‌اند. خود حسن و حسین (علیهما السلام) را قسیم آنها قرار می دهد.

پس وصیت به علی (علیه السلام) گویای این است که مطلب مهم است. علی بن ابی طالب (علیه السلام) که دیگر احتیاج ندارد به او بگوییم: مواظبت کن، مراقبت کن، یادت نرود، عمل کن. "اوصیک فی نفسک بخصال فاحفظها عنی". علی! مواظبت کن. علی! با دقت گوش بده. علی! مراقب باش نکند یک وقت ترک کنی. پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام) می گوید: "فاحفظها". بعد پیامبر (صلی الله علیه وآله) دعا می کند: "اللهم اعنه". خدایا! علی را یاری کن تا بتواند به این وصیتها عمل کند.

باز می گوید: نکته‌ای که در خود حدیث شاهد بر اهمیت است اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله) با نون تأکید ثقیله مطلب را بیان کرده است: "اما الاولى فالصدق. ولا یخرجن من فیک کذبه ابداً".

امام می نویسد: همین که پیامبر (صلی الله علیه وآله) تکرار کرده دلیل بر این است که مطلب دارای اهمیت و ارزش است که با تأکید بیان کرده است. من تأکید می کنم که اول: "اربعین" را نگاه کنید. دشمنان انقلاب و اسلام خواسته‌اند امام را فراموش کنند. امام در اول "اربعین" سنت حسنه اجازه حدیث را از مشایخ خودش که بعضی از علمای اصفهان بوده‌اند تا "کافی" نقل کرده است. بعد می گوید: "وبالسند المتصل". در هر حدیثی می گوید: "وبالسند المتصل". امام به این سنت حسنه عنایت داشت. بنده تا به حال نتوانسته‌ام کسی را پیدا کنم که این گونه اجازه سلسله حدیث داشته باشد. به بعضی از بزرگانی که فکر می کردم آنها در مسائل خبره هستند گفتم شما این گونه اجازه حدیث سراغ دارید؟ گفتند: نه.

”اربعین“ امام را مطالعه کنید، در هر صفحه‌اش مطلب دارد. شما می‌گویید عبادات توقیفی است، یعنی نمی‌شود نماز صبح را به جای دو رکعت چهار رکعت بخوانیم. حمد را به جای یک بار دو بار بخوانیم، اما هیچ وقت فکر کرده‌اید چرا توقیفی است با یک بیانی که خیلی راحت بشود پذیرفت؟ فقط می‌گوییم: خدا، عالم به مصالح و مفاسد بوده و این گونه مطلب را می‌پذیریم.

امام علت آن را با چند جمله زیبا بیان کرده که من لذت بردم. می‌نویسند: عبادت یعنی ثنای خدا گفتن. ثناگویی کسی به این است که انسان او را بشناسد و بداند چگونه ثنایش را بگوید. شما اگر بخواهی ثنای یک آدم بی سواد را بگویی این ثنای اوست؟ نه به این خاطر که او بی سواد است، پس ثنا حساب نمی‌شود. شما خصوصیات روحی وی را نمی‌دانی که در خانه‌اش به زن و بچه خود ظلم می‌کند. می‌گویی: به! به! چه آقایی! چقدر خوب با زن و بچه‌اش رفتار می‌کند! این ثنا نیست.

عبادت ثناست. ثنای خدا باید از زبان خود خدا برسد که صفات خودش را می‌شناسد و به عمق آنها اطلاع دارد، ما چگونه می‌توانیم ثنای او را بگوییم. برخی گفته‌اند: برای عرض ادب به خدا ما بیاییم این گونه باشیم. این نگاه، خداوند را یک آدم عادی فرض کرده‌اند که دیگران در مقابلش باید چنین و چنان کنند. ثنا باید از جانب خودش بیاید که به صفات و خصوصیاتش آشناست. پس این گونه حدیث معنا کردن را از ”اربعین“ امام در بیاییم.

دوم: از امام بیاموزیم که هیچ گاه مایوس نشویم. هیچ گاه در مسیر هدفی که درست تشخیص داده‌ایم و برای خدا بوده است از هدفمان برنگردیم.

در سال ۴۲ طلبه‌ها را زدند و شهید کردند. برخی از آنها خون آلود به منزل امام آمدند، چون جز آنجا پناهی نداشتند. برخی می‌گفتند: چون امام تند روی کرده این حوادث پیش آمده است. امام که این وضعیت را دید فرمود: ”هنیئا لکم مرحبا بکم، اینها (حکومت طاغوت) نفسهای آخرشان را دارند می‌کشند.“
طلبه‌ها و مردم را سرکوب کردند ولی هیچ کس قدرت ابراز مخالفت نداشت،

امام فرمودند: "اینها نفسهای آخرشان را می‌کشند"، چون به هدف مقدس خود ایمان داشتند و تا آخر هم مأیوس نشد. همین استقامت و ایمان ایشان، مردمی ساخت که تاریخ کمتر مشابه آن را دیده است.

سوم: از امام مبارزه و ایستادگی یاد بگیریم. قبل از سال ۴۲ کمتر در تاریخ سراغ داریم که روحانی‌ای زندانی، شکنجه و شهید شده باشد و اگر می‌خواستند کسی را شهید کنند، با آمپول هوا آنها را از بین می‌بردند، ولی زندان نمی‌کردند. امام آمد و یاد داد که اسلام احتیاج به فداکاری دارد، و آدم باید به خاطر خدا زندان برود، شهید بشود و شلاق بخورد. یادم می‌آید که موهای صورت مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی را دانه دانه کردند، ولی باز ایستادگی کرد.

آن وقت کج‌اندیشان و متحجران، چه فشارها و تهمت‌هایی که به امام نزدند. درست بخاطر دارم که یک روزی در تهران، وقتی از منبر پایین آمدم، یک شخص روحانی به من گفت: این آقای شما، آبروی روحانیت را برد. گفتم: چطور، گفت کاری کرد که مأموران به خانه‌اش بریزند! گفتم اگر این آبروریزی است که قبلاً مأموران بنی‌امیه و بنی‌عباس به خانه ائمه و یاران ایشان می‌ریختند. چهارم: از امام فقه و اصول یاد بگیرید. مباحث علمی ایشان را مطرح کنید و اشکال نمایید.

یک وقت به امام گفتند: چرا شما این قدر به مرحوم نایینی اشکال می‌کنید؟ چون وقتی ایشان به مرحوم نایینی اشکال می‌کرد به دهها مورد می‌رسید، می‌گفتند: آقا! مرحوم نایینی از اعظم و بزرگان حوزه است. فرمود: "چون بزرگ است من حرفش را نقل می‌کنم والا اگر آدمی بود که اهمیت نداشت، من حرفش را نقل نمی‌کردم."

محقق نایینی در "تنبیه الامه" اش وقتی حکومت اسلامی را مطرح می‌کند می‌گوید: حکومت اسلامی حکومتی است بر پایه‌ی آرای مردم، رضایت مردم و مشورت مردم. آنجا در باره‌ی اجازه فقها می‌گوید: ما اجازه‌ی فقها را با فرستادن چهار تا فقیه به مجلس حل کردیم و غیر از این نمی‌توانیم انجام دهیم. در غیر

این صورت فقها زندان می‌روند، شلاق می‌خورند و آنها را از بین می‌برند. امام آمد و فرمود: با اینکه می‌دانیم زندان می‌برند و شلاق می‌زنند و صدمه می‌زنند، می‌ایستیم و حکومت اسلامی ایجاد می‌کنیم.

امام، حکومت اسلامی را به عنوان یک درس فقهی در نجف شروع کرد. نجفی که درس "مکاسب" از درسهای رایج آن بود. شیخ انصاری در "مکاسب" راجع به ولایت فقیه می‌گوید: "دون اثبات ذلك خطر القتاد"^(۱۰). درست است که در کتابهای دیگرش خلاف این را گفته ولی در اینکه ولایت فقیه به طور مطلق و بدون قید حسبه باشد، این جمله را می‌گوید.

اصل ولایت بین فقها مسلم بوده، اما کم بحث شده بود. لذا کسی که از قم به آنجا رفته مباحث ولایت فقیه و حکومت اسلامی مطرح می‌کند. دشمنان حوزه علمیه قم به بعضی از علمای نجف تفهیم کرده بودند که قمی‌ها سواد ندارند، روضه خوان هستند. امام رفت آنجا اثبات کرد مرحوم آقا شیخ عبدالکریم (قدس سره) آقا شیخ محمدرضا اصفهانی (قدس سره) و بزرگان دیگر ملا هستند.

امام در نجف در کنار "مکاسب" شیخ در کنار "حاشیه" مرحوم ایروانی (قدس سره) در کنار دیگر درسهایی که در نجف بود بحث "ولایت فقیه" را مطرح کرد. ولایت به معنای استبداد نیست. ولایت یعنی تبعیت از قانون خدا. امام در بحث ولایت فقیه خود نکات بسیار جالبی در کتاب "البیع" دارد که اگر شما با دقت مطالعه کنید دقت و نوآوری امام را در می‌یابید.

پنجم: از امام یاد بگیریم که همه چیز مربوط به ملت است. ایشان می‌فرمود: تاریخ مثل ملت ما سراغ ندارد. برای اینکه آنهايي که اطراف امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند دل او را گاهی خون می‌کردند ولی این ملت یک بار هم امام را ناراضی نکرد. امام محیط به تمام دردهای جامعه‌ی ما بود و این از نامه‌ها و سخنانشان معلوم است. آنجا که سخن از احتمال شکنجه در زندانها شد، هیئت بررسی تشکیل داد و قاطعانه ایستاد و جلوگیری کرد.

در رابطه با دادسراهای انقلاب، با همه‌ی خدماتی که داشتند و با همه‌ی

فداکاری‌هایی که کرده بودند به ایشان خبر دادند که در بعضی از شهرها به افراد ظلم کرده‌اند بعضی از آدمهایی که انقلاب را قبول نداشتند آمده‌اند که مردم را به انقلاب بدبین کنند، لذا امام آن پیام هشت ماده‌ای را صادر کردند.

این نکته هم روشن است که وقتی می‌گوییم مردم حاکمان واقعی هستند، مربوط به مصالح اجتماعی است. مردم درباره حد زنا، شرب خمر، زکات، حدود و دیات دخالت نمی‌کنند. بحث ما بر سر "ما لانص فیه" است. به قول مرحوم نایینی بحث سر "مصالح نوعیه" است و به قول مرحوم امام بحث بر سر "مصالح جامعه" است. خدا آنجا یک قانون بیشتر ندارد. امور جامعه که "لانص فیه" است یک حکم دارد. مصلحت جامعه با تشخیص خود جامعه یک حکم بیشتر ندارد. لذا ما نسبت به مصالح جامعه اصلاً خلاف شرع نداریم. اگر نمایندگان محترم بودجه‌ای تصویب کردند و حرامی در آن نبود، تصویب بودجه "ما لانص فیه" است. اینجا خلاف شرع دیگر معنا ندارد، چون نمایندگان مصالح را دیده‌اند و بودجه‌ای را تعیین کرده‌اند، لذا معنا ندارد که بگوییم خلاف شرع است. آنها سوگند یاد کرده‌اند که برخلاف قانون اساسی عملی و حرفی نگویند. اگر هم اشتباهی رخ داده، شورای نگهبان تصمیم‌گیری می‌کند.

خلاف شرع در "ما فیه النص" است در "ما لانص فیه" هم انتخاب با مردم است. رأی و نظر مردم شرط است، همان که قانون اساسی می‌گوید. هیچ عقلی باور نمی‌کند که اسلام رأی و نظر یک نفر را بر رأی و تشخیص و نظر عامه مردم مقدم بدارد و مردم را تحقیر نماید. ولو صاحب نظر خاتم الفقها والمجتهدین شیخ انصاری (قدس سره) باشد. مردم می‌گویند: ما بودجه مان را می‌خواهیم این طور تصویب کنیم و حرامی هم در آن نیست، شیخ انصاری به فرض مجال نمی‌تواند بگوید بودجه این طور باشد. ایشان حق ندارد نظرش را اعمال کند، برای اینکه مردم نمی‌خواهند و این عمل اثباتاً سر از اکراه و استبداد در می‌آورد. اثباتاً مردم می‌گویند: این حکومت آمده می‌خواهد رأی خود را بر ما تحمیل کند. این دین می‌خواهد رأی خودش را بر ما تحمیل کند: (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا

عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^(۱۱) یعنی (فاذا عزمتم) از اکثریت متابعت کن. اگر با اقلیت مشورت کنیم و دنبال اقلیت برویم، خلاف عقل همه عقلای عالم است. اگر باز مشورت کنیم ولی دنبال رأی خودمان برویم، این هم خلاف عقل همه عقلای عالم است. چون حاکم به عنوان حاکم صحبت می کند نه به عنوان عالم به غیب: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)^(۱۲) (انما أفضی بینکم بالبینات)^(۱۳).

پیامبر(صلی الله علیه وآله) می خواهد نحوه حکومت کردن را یاد بدهد، نمی شود به علم غیبش عمل کند والا نمی تواند الگوی حکومتی برای آیندگان باشد. پیامبر درست است عقل کل می باشد، اما آنجایی که باب مشورت است و به ما می خواهد شیوه حکومت اسلامی را یاد بدهد، مشورت می کند.

اگر ما اسلام را آن چنان که هست بشناسیم، تمام بشریت در آن صورت یک حقوق بشر دارد که در تاریخ نمونه ندارد. اسلام دین عشق است. مردم باید به حکامشان علاقه مند باشند. حکام نباید کاری بکنند که مردم به آنها علاقه مند نباشند. و اگر خلاف میل مردم عمل کنند، خلاف شرع است. حکام نباید کاری بکنند که مردم به اسلام و حکومت اسلامی بدبین بشوند.

این مردم خودشان بهتر می دانند. ما باید زندگی شان را به دست خودشان بدهیم، تا آن را اداره کنند. فوری نگویید - این اشکالی را که به میرزای نایینی هم کردند - آقا: (وَكَثْرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (وَكَثْرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ). آنها برای اعتقادات است نه برای امور زندگی. امور جامعه یعنی امور دنیای مردم "ما لانص فیه".

عدالت و بعثت انبیاء (۱۴)

با مطالعه‌ی تاریخ و نگاهی به بعثت انبیا، چستی و چگونگی ارسال رسل، نزول قرآن و تدوین فقه آشکار می‌گردد.

فقیه نواندیش شیعه در پایان درس خارج فقه، که با سیزدهمین سالگرد ارتحال امام تقارن یافته، تأکید کردند که باید نسبت به قرآن، فقه، وظیفه عالمان، محققان و چگونگی ارتباط داشتن با قرآن، گفتگو کرد. باید آگاه شد که انبیا برای چه هدفی آمده‌اند و قرآن به عنوان آخرین معجزه الهی، چه نقشی در ساختار و فرآیند کمی و کیفی بشریت و مخصوصاً پیروان خود دارد.

ایشان با طرح یک سؤال ساده اما تفکر برانگیز فرمودند: قرآن چه روشی دارد و ما چه باید بکنیم؟ باید ببینیم انبیا چه می‌کردند و ما که اینک بر مسند آنها تکیه زده‌ایم، چه کاری باید انجام دهیم. می‌دانیم که یکی از اهداف انبیا، این بود که مردم را با حقوق خود آشنا سازند. آنها را به حقوق خود قانع سازند. لذا با این شناخت، هیچ نیازی به اجرای عدالت نیست، چرا که عدالت محقق می‌گردد.

تلاش آیت الله العظمی صانعی برای بسط این موضوع و ربط آن به حاکمیت امام و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، از آنجا ناشی می‌شود که اصول

و اساس تفکر معظم له بر این مبنا استوار است که به نقش مردم در ظهور و سقوط حکومتها، احترام می‌گذارد و آن را برگرفته از اندیشه‌های حضرت امام ذکر می‌کنند.

آیت الله العظمی صناعی در پایان درس خود به آیه (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)^(۱۵). اشاره کردند و فرمودند: منظور از این آیه چیست و چه پیامی برای ما دارد؟ فرق بین عدالت و قسط که در سوره مبارکه حدید آمده، این است که عدالت قابل اجراست ولی قسط از درون انسانها سرچشمه می‌گیرد. قسط موضوعی است که مردم به حقّ خودشان قانع باشند و ظلم یا تضییع حقی در کار نباشد.

هدف از فرستادن پیامبران و نازل شدن کتب آسمانی، اقامه قسط است. ما اگر بخواهیم در این مسیر حرکت کنیم باید عمل و گفتار ما به نحوی باشد که مردم از درون به حقّ خودشان قانع شوند، اما اگر نتوانستیم این کار را انجام بدهیم، نه تنها مردم از درون به قسط نرسیده‌اند، بلکه از رفتار ما الگو می‌پذیرند و اعمال ناپسند نیز به نام ما تمام می‌شود. همه ما موظف هستیم مردم را به اسلام دعوت کنیم و خوبی‌ها را بگوییم و به آنها عمل کنیم. از اسلامی سخن بگوییم که در آن به دنیا نیز توجه می‌شود. ما باید در هنگام معرفی قرآن و احکام آن به گونه‌ای عمل کنیم که با فطرت انسانی سازگار باشد. (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ)^(۱۶) فطرت انسانها با ظلم بیگانه است و این از بدیهیات عقل است. ما نباید اسلام را طوری معرفی کنیم که غیر مسلمانان فکر کنند این دین با تضییع حقوق انسانها و خشونت نسبت به یکدیگر موافق است. فطرت اسلام، فطرت منطق، گفتن و شنیدن است، نه بریدن و قطع کردن. ما همه مسئول هستیم که نگذاریم شبهه‌ای در ذهن مردم ایجاد شود و اگر چنین شد، نمی‌توانیم بگوییم که شبهه اصلاً نباید در ذهن شما بیاید.

امام معتقد بود باید طوری مملکت را اداره نمود و سیاست را پیاده کرد که اگر به کسی ضرری رسید، نگویند از اسلام و روحانیت است، بلکه با آشنایی به

حقوق خود، بگویند که از "فرد" است نه اسلام و دین. امام بر این اعتقاد بودند که مردم باید حقوق خودشان را مطالبه کنند. تعیین حکومت و دولت نیز از حقوق ایشان است، اگر چنین شد، دیگر به هیچ کسی اشکال وارد نیست، زیرا خود ملت این انتخاب را کرده و تحمیلی در کار نبوده است.

بنده به شما توصیه می‌کنم برای حفظ ارزشها و تبیین قسط و عدالت اجتماعی، فقه امام را زنده نگاه دارید. ایشان علاوه بر اینکه سیاستمدار، فیلسوف و اصولی بزرگ بود، یک فقیه دورانیش بود که با شناخت افکار و اندیشه‌های وی، بسیاری از مشکلات کم می‌شود. ما برای اینکه در آن برهه از تاریخ - زمانی که ایشان را به عنوان حاج آقا روح الله می‌شناختند - به طلاب و سایرین بفهمانیم که امام فقیه و مجتهد است، سراسر فیضیه را می‌پیمودیم و در راه و با صدای بلند مباحثه می‌کردیم و می‌گفتیم که حاج آقا روح الله چند اشکال به نایینی یا مقدس اردبیلی دارد و یا چند اشکال به حاج آقا رضا همدانی وارد کرده است. ما مدتها این حرکت را وظیفه خود قرار داده بودیم که بگوییم امام فقیه و مجتهد است. در زمانی که ایشان را به خاطر تدریس فلسفه، فقیه نمی‌دانستند و لیوان فرزندش (حاج آقا مصطفی) را آب می‌کشیدند، با صدای بلند می‌گفتیم که امام فقه و اصول هم دارد. متأسفانه امروز هم فقه امام مظلوم است. نقل مباحث و گفتگوهای فقهی امام کمرنگ شده و بنده در این ایام از بزرگان حوزه، که مفتخر به شاگردی امام هستند، خواهش می‌کنم و تقاضا می‌کنم که در کنار بحث "لمعتین"، "تحریر الوسيله" را نیز مطرح کنند. نسل جوان حوزه باید با افکار امام در مکاسب، بیع، خیرات آشنا شود.

امام را در بیع السلاح، در ولایت ولات جور و در اصحاب اجماع ببینید. احیای فقه امام وظیفه اساتید بزرگی است که سطوح عالی را مانند مکاسب و رسائل و... تدریس می‌کنند. اینها باید حق امام را بر حوزه‌های علمیه ادا کنند.

با طرح این مباحث، فقه امام زنده می‌شود و از مظلومیت بیرون می‌آید. باید این حلقه مفقوده، که از زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری تا الآن، ادامه

یافته، احیا شود و به حلقه متصله برسد. مبانی حاج شیخ مأخوذ از حاج سید محمد فشارکی و از میرزای شیرازی است، نگذارید این حلقه، مفقود بشود. عزیزان! بیایید امام را از مظلومیت فقهی نجات دهیم. چرا همه امام را در بعد سیاسی زنده نگه داشته‌اند ولی در بعد فقهی فراموش کرده‌اند. در پایان، به یاد کلام امام درباره صاحب جواهر افتادم و من اینک همان کلام را خطاب به امام می‌گویم: بیان و قدرت سخن از توصیف شما عاجز است. امام، روزگار عقیم است تا مثل شما را پرورش دهد. شما در تحقیق، تدقیق، بازکردن مسائل و حل کردن آنها و نیکویی درک و روشنایی اندیشه و احاطه به اطراف همه مسائل و آثار و ادله، نمونه ندارید. شما علاوه بر همه اینها، هم عالم معقول بودید و هم عالم در منقول و محقق. این شما بودید که موارد خلط بین مسئله تکوین و تشریح را بیان فرمودید.

سختی و شکنجه در راه اسلام (۱۷)

از نکته‌هایی که در سیره و روش امام ضبط و ثبت شده، اهمیت به فداکاری مردان و زنان مسلمان است. تحمل سختی‌ها، انسان را آبدیده می‌سازد و نهایتاً برای تثبیت ارزشهای دینی نیز مؤثر می‌افتد.

حضرت آیت الله العظمی صانعی، با درک این نکات ظریف و محوری، در بسط و گسترش آن لحظه‌ای درنگ را جایز نمی‌دانستند و لذا در هر موقعیتی به آنها اشاره می‌کنند. علاوه بر اینها، توجه و اهتمام به زنده نگاه داشتن یاد و نام امام، در هر جایی نیز مورد توجه ایشان قرار می‌گرفت.

ایشان این مهم را چنین طرح کردند:

مرحوم آیت الله غفاری (قدس سره) که با شکنجه شهید شد، از بزرگانی بود که به خود اجازه نمی‌داد نام امام را بدون القاب ذکر کنند. آنها در آن برهه از تاریخ، همیشه از عنوان آیت الله العظمی استفاده می‌کردند و این نوع برخورد را مجد و عظمت امام می‌دانستند، در صورتی که آن زمان، امام را حاج آقا روح الله می‌نامیدند.

اما امام نیز برای تقویت و تثبیت دین، از هیچ شعار و شعوری کوتاهی نکرد.

ایشان در نظر داشتند به هر وسیله نام اسلام و عزت دین را در هر لحظه زنده کنند. یادم می‌آید وقتی که امام را در پانزده خرداد ۴۲ دستگیر کردند و به زندان افکندند، فرمودند: "والله، وقتی مرا می‌برند، عزت اسلام را حفظ کردم". در تنهایی و غربت زمانه، حاضر به التماس نشد و یک جمله که حاکی از پشیمانی باشد بر زبان جاری نساخت. زندان را به جان خرید، تبعید در دیار غربت را پذیرفت، ولی لحظه‌ای کوتاه نیامد. سکوت و فریاد او و یاران شهیدش (آیات و فقهای بزرگی چون سعیدی، بهشتی و غفاری) بر پیشرفت مکتب مبارزه و تحول بشریت و توجه انسانها به اسلام، فرهنگ تشیع و نوع نگرش علمای دین، روز به روز نضج و شدت گرفت. امام و یاران ایشان در همان سالها نیز گمنام بودند. از طرفی بودند شخصیت‌هایی که مصلحت اسلام را در سکوت می‌دیدند و اقله‌های فکری شان آینده را نمی‌دید. آنها بر این نظر بودند که ما نمی‌توانیم پاسخ یک خون ریخته شده را بدهیم.

آیا غربت بالاتر از این بود که وقتی برخی می‌خواستند به درس اخلاق امام خمینی بروند، وضو می‌ساختند، ولی مورد خطاب قرار می‌گرفتند که مگر درس صوفی‌گری هم وضو می‌خواهد؟! این طعنه‌ها را مردم کوچک و بازار یا روشنفکران غرب زده نمی‌گفتند. این برخوردهای سخیف را برخی از متحجرین، مقدس نماها و روحانیون، انجام می‌دادند. این طرز برخورد با امام بود و تمام تلاشها نیز برای این بود که ایشان را از صحنه خارج سازند.

امروز هم پس از گذشت یک دهه از ارتحال امام، باید مواظب بود که امثال ما، اندیشه و راه ایشان را از صحنه خارج نکنیم. باید حرفها و نظریات امام مطرح شود، مخصوصاً تأکید می‌کنم نظرات فقهی و اصولی‌اش آسیب نبیند. آنهايي که در نجف بودند و کسانی که با اندیشه امام آشنایی دارند، آنها را بازگو کنند، بنده هم به اندازه توان، استعداد و قدرتم آنها را ذکر می‌کنم. با گفتن و زنده نگه داشتن روزهای با امام بودن، عظمت و شخصیت ایشان فراموش نمی‌شود. اگر امام برای مجد و عظمت اسلام رنج‌ها کشید، ما هم وظیفه داریم که افکار بلند

ایشان را زنده نگه داریم. بخاطر دارم که هشت سال تمام از مسجد سلماسی تا خانه با ایشان بودم و هر روز هم سؤال می‌کردم. یک بار اتفاق نیفتاد که چهره‌اش متغیر شود و اخم‌هایش را در هم بکشد. با تمام حوصله و سعه صدر به سؤالهایم گوش می‌داد و پاسخ می‌داد.

به یاد دارم که یک روز در مدرسه فیضیه، یکی از خدام، سیلی محکمی به طلبه‌ای که تازه مقدمات را شروع کرده بود زد. وقتی امام متوجه شد، به او گفت دیگر به فیضیه نیاید تا اینکه مرحوم شیخ مرتضی (قدس سره) خدمت امام وساطت کرد که این مرد از هستی افتاده است و امام هم موافقت کرد که شهره‌اش را پرداخت نمایند. ببینید چقدر برای طلبه و روحانیت احترام قائل بود. امام می‌خواست این را بگوید که مگر کسی حق دارد به روحانیت بی‌احترامی کند؟ آنهایی که چنین کردند، کیفرش را در دنیا دیدند. همه دیدند که توهین به بزرگان، هتک روحانیت و از بین بردن عظمت روحانیت حوزه‌های علمیه، مجازات و ضرر دنیایی هم دارد.

باید امام را بشناسیم. آن امامی که در نجف بود. آن امامی که درس اخلاق می‌گفت و آن امامی که شرح دعای سحر و رساله‌القرعه و التقیه را نوشت و بالاخره آن امامی که در موضوعات اجتماعی - سیاسی و رهبری دنیای اسلام منحصر به فرد بود. من تأکید می‌کنم می‌خواهند نقش این امام را از بین ببرند و یا امامی را به ما معرفی کنند که هیچ خاصیتی ندارد.

امامی که (وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ)^(۱۸) باشد. امام را باید در سختی‌ها و راحتی‌ها دید. اگر تنها به خوشی و راحتی فکر کنیم، روحانیت راحت طلب تربیت کرده‌ایم و طبیعتاً دینمان را نیز حفظ کرده‌ایم و همه هم انقلابی می‌مانیم و فدایی امام. اما به محض اینکه کوچکترین ناراحتی و سختی‌ای دیدیم، مجد و عظمت دین و فداکاری و ایثار فراموش می‌شود. در این حالت روایات هم بیرون می‌آید که: ما تقیه داریم، باید در خانه بنشینیم، ما مثل کعبه هستیم و مردم باید دنبال ما بیایند نه ما دنبال مردم. مردم باید به خانه

ما بیابند و بر دستهایمان بوسه بزنند و راحت طلبی را پیشه کنیم. آنهایی را که من می‌شناسم می‌گفتند تعیین موضوع در شأن فقیه نیست. چرا حاج آقا روح الله می‌گوید شاه و مجلس بد است و این خارج از وظیفه فقیه است، بلکه فقط باید بگوید آدم بد، بد است. حالا به اینجا رسیده‌اند که هسته اتم را هم می‌شکافند و تعیین موضوع می‌کنند. مواظب باشید که امام را آن چنان که هست بشناسیم.

عزیزان! تکرار می‌کنم: امام را فراموش نکنید، ”تحریر الوسيله“ را از یاد نبرید، مبنای امام را بگویید و اشکال هم بکنید، این احترام به امام است و خواست آن بزرگوار نیز هست. امام را آن گونه که هست به فرزندانمان معرفی کنید.

امام، راه‌های سلامت را پیمود (۱۹)

سیزدهم خرداد سال هشتاد و دو. شب ارتحال امام خمینی - سلام الله علیه - پایان درس خارج فقه، مدرسه فیضیه، پایگاه و مدرس امام. اینک چهارده سال از آن روز می‌گذرد و در طی این مدت، یاد و نام امام خمینی از ذهن شاگرد معتقد و وفادارش بیرون نرفته و با جدیت به زنده داشتن آن همه عظمت و شکوه، اهتمام می‌ورزد. انسان در شگفت می‌شود که این شاگرد که اینک قدم در راه استاد نهاده و بیش از شصت بهار از عمر را طی کرده، بر این اعتقاد است که بدون ذکر نام استاد و مراد خویش، نمی‌تواند زندگی کند. چرایی و چگونگی این همه علاقه را می‌توان در لابه لای این سطور و تحلیل مبانی استادش جستجو کرد.

فقیه متفکر و متعبد شیعه در این روز اندوهناک در گذر به گوشه‌هایی از ویژگی اخلاقی و عرفانی، پیشینه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و احترام به مردم و تصمیم‌گیری آنها، می‌فرمایند:

فقاہت، اخلاق، خصوصیات روحی و اجتماعی، عبادت و عرفان حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - منحصر به فرد بود. تا جایی که معتقدم خدمات

محققانه و دقیق ایشان به فقه شیعه پس از بزرگانی چون صاحب جواهر و شیخ انصاری بی همتا است. این همه خدمت را می توان در پویایی اندیشه فقهی ایشان جستجو کرد که چگونه با احکام و برداشت های زیبای خود، حاکمیت و تسلط فقه را بر زندگی اجتماعی، به تثبیت رساند.

به نظر من حضرت امام از مصادیق بارز و مسلم این آیه شریفه هستند که می فرماید (يَهْدِي بِهٖ اِلٰهٖ مِّنْ اَتَّعِ رِضْوَانَهُ سَبِيْلَ السَّلَامِ) ^(۲۰) یعنی کسی را که همه اعمالش، رضایت خدا و هماهنگی با کلام الهی و مخصوصاً رضایت و تبعیت از حق باشد، به سبیل سلام می رساند. قرآن با صراحت می فرماید که ما کسانی را که از دستورات خدا متابعت کنند و خدا از آنها راضی باشد، به مقامی والا و راهایی امن و سالم می رسانیم.

ما نیز با استفاده از این آیه، امنیت راههای سیاسی و... را در زندگی امام دیدیم و درخشش آن را به وضوح مشاهده کردیم.

ما دیدیم که امام چگونه در عصری که همه شرایط ظاهری مرجعیت برای ایشان مهیا بود، بخاطر رضایت خدا و انجام وظیفه دینی و ملی خود، از آن گذشت و زندان و تبعید را به جان خرید. برای ایشان آزادی انسانها و احیای ارزشهای اسلامی مهم بود و کوچکترین سستی را در این راه نمی پذیرفت.

همین حرکت سیاسی و اجتماعی باعث شد که متحجران و کوتاه فکران، این نوع فعالیت را در شأن روحانیت شیعه ندانند و زخم زبانها را نصیب امام کنند و یاران ایشان را جوانانی خام، ناپخته و بی تجربه بدانند که بیشتر به دنبال جنجال هستند تا علم.

اما می خواهیم بدانیم که امام چگونه عرفان و فقه را یکجا جمع می کرد. فقها در "عروه" متعرض شده اند که اگر در رابطه با امامان جماعت در یک مکان اختلاف پیدا شد، چه باید کرد. صاحب جواهر و برخی دیگر از فقها معتقدند می توان به یکی از آنها، با رعایت مرجحات اقتدا کرد. توجیه آنها این است که

نیت آنها، ثواب بردن بیشتر است و به قصد اخلاص آنها ضرری وارد نمی‌شود، اما امام می‌فرماید که مردم نباید به هیچ کدام از آنها اقتدا کنند، چون نمی‌شود باور کرد که این گونه افراد گرچه عادل هستند، ولی اخلاص ندارند، زیرا به خاطر یک امامت نماز، اختلاف پیدا کرده‌اند. امام تأکید می‌کنند که لا اله الا الله گفتن، دعوا ندارد و اگر اختلافی رخ داد، اخلاص نیست. نکته بعدی اینکه عدم جواز اقتدا به چنین افرادی، رفتار خلاف مروّت و بزرگواری است که اینها با اختلاف، آبروی روحانیت و امام جماعت را از بین می‌برند. امام کاری را که خلاف با مروّت باشد، با عدالت سازگار نمی‌بینند و لذا عمل آنها را سبب خروج از عدالت می‌دانند.

و یا اگر شخص بخواهد امام جماعتی را که سالها در مکانی نماز جماعت برگزار کرده کنار بگذارد و خود امام شود، برخی از فقها آن را بدون اشکال می‌دانند و معتقدند تنها یک عمل مکروه انجام داده است. اما امام این عمل را خلاف مروّت دانسته و قبیح می‌شمارد و اقتدا به چنین شخصی را جایز نمی‌دانند، چرا که با این کار از عدالت خارج شده است.

اما نسبت به مردم و حقوق آنها، حتی در مسائل عبادی، دقت شگفت آوری دارند تا آنجا که در رابطه با مسئله فقهی اختلاف مأمومین بر سر امام جماعت می‌فرمایند: اگر مأمومین بر یک نفر اتفاق پیدا کردند، باید به همان امام اقتدا نمایند، هرچند نظرشان صائب نباشد. امام تشخیص مصلحت مربوط به مردم را به خودشان می‌سپارد، چرا که اگر مردم در این امور ضرری دیدند، متوجّه احکام نورانی اسلام نمی‌باشد و بدینی نسبت به اسلام و رهبران دینی بوجود نمی‌آید. این همه دقّت و کنجکاوی و ژرف‌نگری، برخاسته از روح عرفانی و اندیشه بلند امام حکایت می‌کند.

مردم درست تشخیص می‌دهند و قضایا را خوب مورد شناسایی قرار می‌دهند. همین مردم هستند که قادرند عزّت اسلامی را در دفاع به نمایش بگذارند و عظمت سیاسی اسلام را نشان دهند. تصور و تلقی فرد

دفتراول: گفته‌ها ○ 49

یا افرادی که مدعی هستند مردم و یا اکثریت نمی‌فهمند، تصور و دیدگاه درستی نیست، چرا که همین اکثریت در احکام فقهی اسلام هم دارای جایگاه بلندی است.

امام خمینی و احیای اجتهاد^(۲۱)

به مناسبت اینکه روز آخر سال تحصیلی مقارن با سالگرد رحلت امام - سلام الله علیه - و پانزدهم خرداد، سالروز قیام مردم برای احیا و نجات دین است، مطالبی را عرض می‌کنم.

بنده در حد امکان از جملات و روش امام الهام گرفته ام. امام در وصیتنامه شان می‌فرمایند حدیث ثقلین یک حدیث متواتر است بین الفریقین و آنچه بر سر قرآن آمده بر سر عترت هم آمده چون این دو با یکدیگر هستند.

نکته اول اینکه یکی از مسائلی که به نظر بنده ممکن است به بوته فراموشی سپرده بشود و خطرناک نیز هست، اینکه امام مبدع حرکت پانزده خرداد بوده و پیشرو مبارزه با خرافات و تحجر بوده است. مبارزه با خرافات و تحجر یک اصل اساسی در فقه، کلام، اخلاق و زندگی امام بوده است.

برای نمونه اگر به اثر ایشان با نام "انوار الهدایه" جلد اول بحث تحریف قرآن رجوع کنید؛ در آن کتاب امام گفته‌های یک عالم بزرگی را چنان نقد می‌کنند که بنده هنوز شرایط اجتماعی و فکری را مساعد نمی‌دانم آن عبارات را بخوانم. امام می‌فرماید غالب یا کل آنچه این بزرگوار در "مستدرک" نوشته روایات ضعاف

است که مشایخ ثلاثه به آنها توجه نکرده‌اند. امام می‌فرماید این آقای بزرگوار این روایات را در مستدرک جمع کرده است چه برسد به سایر کتابهایش. امام معتقد بود نتیجه آن ظاهر گرایی صدمه و مصیبت بسیار بزرگی بود که بر اسلام وارد شد. آن عالم و نویسنده نه تنها مقصر نبوده، بلکه انسان خوب و پرهیزکاری بوده ولی خرافه و ارتجاع کارش را به اینجا رساند. جمود بر یک اصل بدون توجه به سایر ابعاد مسئله، مشکلات فکری فراوانی دارد. این بُعد در زندگی امام متأسفانه فراموش شده است. البته خرافه و ارتجاع به معنی حمله به آنچه که شیعه مقدس می‌داند و دلیل بر تقدسش دارد نیست. اینکه اگر انسان بعد از نمازش با بندهای انگشتش تسبیح بگوید افضل است. اما اگر تربت امام حسین (علیه السلام) باشد افضل است. این دیگر ارتجاع نیست، قداست و احترام به یک شهید است. خرافه و ارتجاع یعنی چیزهایی را برای سرگرمی مردم ساختن، که آنها را در ناآگاهی نگه داریم و نگذاریم آگاه بشوند. نگذاریم راز بدبختی و عقب ماندگی شان و راز استبداد و استبداد پروری را در وجود و سرزمین خودشان دریابند. این بُعد زندگی امام را باید برجسته کرد و درباره‌اش تحقیقات فراوان انجام داد.

نکته دوم: تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است. این اصل را ابتدا "شهید اول" مطرح کرد امام هم آن را احیا نمود. البته استفاده فقهی، نه استفاده موضوعی؛ یعنی استنباط حکم با توجه به زمان و مکان؛ امام بر روی این مسئله پافشاری دارد و در مبانی و مباحث فقهی نیز از آن استفاده کرده است. نمونه‌های فراوانی در فقه اثنی عشری وجود دارد که به یکی از آنها اشاره می‌کنم:

شیعه روایاتی دارد مبنی بر اینکه فرزند هر چه اموال دارد مال پدرش است. پدر می‌تواند بدون اجازه از اموال فرزند بردارد و حتی می‌تواند با آن حج برود. اما مادر چنین حقی ندارد؛ اگر بخواهد بردارد باید قرض بردارد. خوب این روایات ظاهرش زننده است، چرا پدر می‌تواند اموال فرزندان را تصاحب کند؟ مگر فرزند برده و غلام است که مالک نباشد؟ سی چهل سال زحمت کشیده، و مقداری

اموال جمع کرده است. تازه بعد مادر حق ندارد، چرا مادر حق نداشته باشد؟ مادر فقط حق دارد که قرض بگیرد؟

مرحوم مجلسی اول در روضه المتقین وقتی به این روایات در کتاب "المعیشه" می‌رسد، می‌فرماید: اولاً این روایات معروضه عنهاست، اصحاب به این روایات عمل نکرده‌اند؛ ثانیاً ممکن است این روایات تقیه باشد و مطلب از آنها پی‌ریخته که با عترت فاصله داشتند که تا زمان ما هم آمده است. مرحوم مجلسی شاهد مطلب را اصل و شأن روایت می‌داند - که تأثیر زمان و مکان را نشان می‌دهد - اصل روایت این است که: یک مردی پدرش را نزد پیغمبر آورد و عرض کرد یا رسول الله من از دست پدرم شاکمی هستم. فرمود: شکایت تو چیست؟ گفت: پدرم ارث من را که از مادرم به من رسیده، خورده است. او قبول کرد که آن ارث را خورده است، عرض کرد بله، اما برای خودم و پسر من مصرف کرده‌ام و پسر من نیز چیزی در آن زمان نداشت. پیغمبر فرمود: "انت ومالك لا يبيك"^(۳۲). بعد پیامبر فرمود: من این پدر را به خاطر پسرش زندانی کنم؟ خوب پدری هم ندارد، بدهکاری که ندارد "المفلس في امان الله" اینکه مسلم است (فَنظَرَهُ إِلَى مَيْسَرَةٍ)^(۳۳) حالا پیغمبر زندانش کند؟ بعد هم برای اینکه یک مقدار مسئله را عاطفی کرده باشد از باب کنایه و مجاز به پسر فرمود: بله، ولی او پدر توست. قانون هست ولی اینجا مسئله احترام و کنایه است. قانون این است که پدر (تمکن مالی) ندارد، حالا که ندارد خوب زندان هم نمی‌رود. نمی‌شود پدر را به خاطر پسر زندان کرد، قانون شرع هم اجازه نمی‌دهد. اینجا پیغمبر فرمود: "انت ومالك لا يبيك" حالا این چه ربطی دارد که اموال پسر را پدر تصاحب کند؟ با آن حج برود و... چه توجیهی برای این مطلب وجود دارد؟ اینجا مسئله زمان و مکان مؤثر است.

در باب خیار الحيوان با توجه به مسئله تأثیر زمان و مکان جمع بین روایات کرده است. در باب کفر مسئله رتل را مطرح کرده که آیا عراقی است؟ مکی است یا مدنی؟ امام معتقد است اختلافها متعلق مکان است که آیا مکان راوی را

در نظر بگیریم یا مکان مروی عنه را و یا مکان دیگری را حساب کنیم. می بینید که فقه شیعه آکنده از تأثیر زمان و مکان در اجتهاد است.

امام در یکی از سخنرانی هایش فرمودند: می شود در حال حاضر جنگل را آن طوری اداره کنیم که قبلاً بوده است؟ اگر جواب مثبت باشد هر کسی می تواند با بلدوزر به سراغ جنگل برود و تمام درختها را قطع کند برای اینکه جنگل جزء انفال است و انفال هم برای شیعیان حلال شده است. اگر کسی زمینهای فراوانی را تصاحب کند و در آنها خانه سازی کند و ریالی هم به هیچ نهاد و فردی ندهد و بگوید بله من شیعه هستم، برای من مباح شده است. امام فرمود به این صورت نمی شود مملکت را اداره کرد. درباره آن روایتی که گفته انفال حلال شده، برخی از فقها مثل شهید اول فرموده اند: شرطش فقر است، یعنی تا مقداری که فقرش را رفع کند می تواند از زمین یا جنگل بردارد، اما الآن که گاز طبیعی هست، ابزار زندگی وجود دارد اگر درختها را قطع کند و بفروشد، بعد هم سیل بیاید خانه های مردم را خراب کند، آن وقت ضامن خرابی کیست؟ برای بازسازی آنجا یا باید مردم پول بدهند یا بودجه ی دولتی به هدر رود. امام ابعاد مسئله را در نظر داشت و تنها یک زاویه را نمی دید.

نکته سوم اینکه نظر فقهی امام پیرامون مردم بر این بوده که مردم باید همه امور را در دست بگیرند. حتی در سؤا لها و جوابهایی که قبل از رأی دادن به جمهوری اسلامی از امام شده است می فرمایند مردم به هر نوع حکومتی رأی بدهند ما هم تابع مردم هستیم، یعنی با سر نیزه مردم را وادار به دینداری نمی کنیم. کار امام این بود که افکار را هدایت و عوض کرد. مردم خودشان آگاهند و می دانند که قیّم نمی خواهند. در روایات نیز این امر تأکید شده است و مبنای امام هم بر این اساس شکل گرفته. شما ببینید اسلام در باب فهم مردم تا کجا پیش رفته است. اگر امام معصوم برای خواندن نماز میتی آمد - نماز میت خواندن از حقوق ورثه است - و ورثه راضی به نماز خواندن او نباشند، خود امام فرمود که این سلطان من الله غاصب است، امام معصوم - نعوذ بالله - اگر آمده

غاصب است.

در بحث انفال مراجعه بفرمایید، مسئله دومی که محقق در شرایع دارد این است که اگر امام معصوم با کسی مقاطعه کرد و مقاطعه کار بیشتر سود برد، حق ندارد اضافه را از مقاطعه کار بگیرد! محقق در شرایع و همه فقها گفته‌اند امام معصوم حق ندارد آن زیادی را از او بگیرد، بلکه مسئله این قدر مسلم است که وقتی خواسته‌اند استدلال کنند، گفته‌اند این مسئله لزومی به گفتن نداشته است زیرا روشن است که حقوق مدنی و سیاسی امام معصوم مثل سایر مردم است. بحث رساله نیست، هیچ کس نمی‌گوید که مردم رساله را بنویسند. رساله را باید حوزه‌های علمیه بنویسد، دیگران هم باید مسائل دینی را در ابعاد سیاسی نبرند. مسائل دینی را زیر سؤال‌هایی که خودشان مستحق هستند نبرند؛ بگذارند حوزه به همان روال طبیعی خود ادامه بدهد، بحث شود، اشکال کنند، ایراد بگیرند.

متأسفانه کسانی که عترت را کنار گذاشته‌اند خودسری کرده و از این رو برخی روایات را در مذمت عقل بسیار برجسته و پررنگ کرده‌اند. برخی فکر کرده‌اند عقل کلاً هیچ کاره است. اما آن چیزی که نهی شده حاکمیت فکر منهای قرآن و سنت و عترت است. اگر فکر، اندیشه و عقل انسان در کنار آنها (قرآن و عترت) قرار بگیرد خیلی از میانی مقدس اردبیلی و اصولیون عقل‌گرا که به اجتهاد در بطن زمان و مکان می‌اندیشند قابل اتقان و صحت است. در این صورت صحبت‌های میرزای قمی در باب عقل به کار می‌آید. و امام با این مبانی عقلی حیل‌باب ربا را از ریشه می‌زند. بنده متعجب می‌شوم زمانی که آقایان عنوان می‌کنند حیل‌باب ربا به کسی ضرر نمی‌زند، اما اگر صاحب نظری مطالبی مستند و تحقیقی در این زمینه ارائه دهد ولی خلاف نظر آقایان باشد، ناراحت می‌شوند. ما در روایت نداریم که حیل‌باب ربا درست نیست، نه اینکه قرآن گفته حیل‌باب ربا درست نیست؛ امام با استفاده از عقل به این نظریه رسیده که: اگر این روایات بخواهد درست باشد لغویت حرمت لازم می‌آید. حیل‌باب ربا، سرمایه

داران را به استثمارگری و می‌داشت و کشاورزان، کارگران مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند. لذا فقها حیل باب ربا را مطرح کردند اما کسی اشکال علمی وارد نکرد تا اینکه امام خمینی به دقت این مسئله را مورد بازبینی قرار داد. هنگامی که محقق اصولی صاحب کفایه (قدس سره) به اول بحث اراده و طلب در اوامر می‌رسد، می‌گوید قلم اینجا رسید و سر بشکست "السعيد سعيد في بطن أمه والشقى شقى في بطن أمه وذاتی شیء لم یکن معللاً ولم یکن مغیراً" (۲۴) امام آنجا سه جواب به این مسئله داده است، آخر هم فرموده که جای این جوابها اینجا نیست، اینها بحثهای خیلی مفصلی است که باید جای دیگر مطرح شود. به طور مثال صاحب کفایه می‌گوید این "الشقى شقى في بطن أمه و السعيد سعيد في بطن أمه" یعنی ذاتیش است "ذاتی شیء لم یکن مغیراً"، امام معتقد است اینکه صاحب کفایه می‌گوید در شکم مادر فراهم می‌شود معلوم می‌شود ذاتی نیست. یعنی هنگامی که مبدأ را شکم مادر قرار داده دلیل بر این است که ذاتی نیست. اگر ذاتی بود مبدأ نداشت. ذاتی شیء با خود شیء است، نه مبدأ دارد نه مقصد. "الانسان حیوان ناطق" اینکه مبدأ و آخر ندارد که استدلال کنیم بله انسان حیوان ناطق در شکم مادرش است، بعد که متولد می‌شود تغییر می‌کند. این یکی از زیباترین جوابهای امام است. جواب دیگری دارد که مرحوم فلسفی هم آن را مطرح کرده است. اما جواب سوم امام معتقد است شاید بطن "ام" منظور دنیا باشد. چه کسی گفته بطن "ام" یعنی شکم مادر و یعنی رحم؟ یعنی در دنیا انسانها در اثر عوامل مختلف و ارتباطات متنوع ساخته می‌شوند. (۲۵)

بنابراین، باید بدقت از منابع و اصول خود مواظبت کنیم. ما تابع قرآن و عترت هستیم؛ و آنچه از این دو بر ما ثابت بشود به جان و دل می‌پذیریم. ما همچون امام با خرافه، عوام فریبی، ارتجاع، تحجر و اجتهاد غیر پویا مخالفیم. ما معتقدیم اصول اجتهاد پویا که از گذشته بر قرار بوده، باید همچنان زنده بماند. به همان نحوی که بزرگان دیروز به یکدیگر اشکال می‌کردند امروز باید به همدیگر اشکال کنند. همان گونه که بزرگان دیروز آرائشان مختلف بوده امروز هم آرای

مختلف باید بتوانند رشد کنند. در ارتماس صائم در آب در روز ماه مبارک رمضان پنج نظریه وجود دارد، از حرمت و قضا و کفاره گرفته تا مباح بودن. به اصطلاح از شور شور تا بی نمک بی نمک. اگر شرح ارشاد مقدس اردبیلی، "کتاب الصوم" بحث ارتماس را نگاه کنید؛ یکی گفته حرام است و قضا و کفاره دارد، دیگری گفته حرام است قضا دارد، یک نظر معتقد است حرام است ولی قضا و کفاره ندارد، عالمی دیگر می گوید: کراهت دارد قضا و کفاره هم ندارد، یکی هم گفته اصلاً کراهت ندارد. فقه پویا این گونه است. حوزه‌های علمیه باید به این سمت حرکت کند تا بتوانند رشد کنند. نه اینکه خدای ناخواسته تا کسی یک مطلب جدیدی را گفت که شایستگی گفتن آن را دارد، بلافاصله موضع منفی علیه او بگیریم. علاقه به دین هم باید باشد، اما علاقه به دین ممکن است سمت و سوی دیگری پیدا کند که به ضرر دین باشد. علاقه به دین باید حساب شده باشد.

امام انسان تربیت کرد (۲۶)

امروز مصادف است با سالگرد یادمان معجزه الهی و رهبری عاشق و دلسوخته و فقیهی روشنفکر و فیلسوفی متعبد.

انسان اگر خیلی هنر داشته باشد جمع قلیلی را می‌تواند با خود همراه سازد. مخصوصاً در عرصه سیاست، چون این عرصه، انسان را فاسد و پوچ و گاهی بی‌شخصیت می‌کند. اما پیر جماران، همه این توهمات را به کنار زد و پرده جهل و تزویر را پاره کرد و ثابت کرد که در سیاست هم می‌توان به مکارم اخلاقی پایبند بود، طوری که مردم در هنگام ارتحال او هم عاشق او بودند، وقتی به زندان می‌رفتند یا تبعید و شکنجه می‌شدند باز هم او را دوست داشتند. این مهم است، علاقه و اعتماد مردم.

فقیه متعبد و روشنفکر جهان تشیع، بر این نظر است که امام انسان سازی کرد. بزرگان و مخصوصاً مردم، پیرو واقعی ایشان بودند. روحانیون، چه در نجف و چه در قم، خود را ملزم به حمایت از ایشان می‌دانستند. با اینکه آگاه بودند که طرفداری از امام در برخی از حوزه‌های علمیه و از نظر حکومت پهلوی عواقب ناگواری را در پی دارد. ما نیز جزء کسانی بودیم که بخاطر عشق و علاقه به امام

باید این سختی‌ها را تحمل می‌کردیم و سالها خانه بدوش می‌شدیم تا زندگی را بگذرانیم. حال آنکه کسانی در همان زمان در امنیت و رفاه زندگی می‌کردند. شما ملاحظه کردید چگونه امام آمد و چطور رفت. همه ما بدرقه و تشییع ایشان را دیدیم. چیزی به جز پیوند ناگسستنی و وفای غیرتمندانه ملت نبود. چرایی این محبوبیت به آنجا باز می‌گردد که امام از زمانی که دو زانو در مقابل اساتید خود نشست و تا زمانی که بر کرسی تدریس، افتاء و حاکمیت جمهوری اسلامی قرار گرفت، از مردم گفت و با آنها زیست. غم آنها را بدوش کشید و از درد آنها درد کشید. ذلت و زبونی ملت خود را عار پنداشت و حاکمیت آنها را محترم. همین سبب ساختن انسانهایی شد که عارفان شب شدند و شیران روز. این انسانها باعث افتخار ایران و اسلام شدند و در مقابل حمله قدرتها به ایران، با یک فرمان سینه خود را در مقابل گلوله‌های دشمن می‌گشودند و از ملیت، دیانت، تاریخ و فرهنگ ما دفاع کردند. اما حالا اگر یک نفر از ما برود، مرم چه می‌کنند؟!

این نکته را هم بگویم که روش امام برگرفته از قرآن و عترت بود. عظمت قرآن و معصومین در انسان سازی آنها نهفته است. (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (۳۷) قرآن انسانی را می‌سازد که بشریت تا آمدن حضرت مهدی، مثل او را نمی‌تواند بسازد. قرآن امیرالمؤمنین می‌سازد انسانی که بخاطر عدالتش، به شهادت رسید. امامی که وقتی قرار شد رسول مکرم اسلام در حقّ علی دعا کند، گفت: خدایا! به حقّ علی به علی رحم کن. پیامبر می‌فرماید: من کسی را محبوبتر از علی پیش خدا نیافتم. چنین آدمی را قرآن می‌سازد و امام خمینی نیز با تأسی از قرآن و عترت، آدم‌هایی ساخته است که در کمتر فرهنگ و ملتی یافت می‌شود.

تحریر الوسیله، محور درس خارج (۲۸)

آیت الله العظمی صانعی به هر مناسبت و بهانه‌ای یادی از استاد خود می‌نماید.

فقیه متفکر و مجتهد فرهیخته جهان تشیع، خود را شاگردی می‌داند که تاکنون پایبندی خویش را به اصول و میزان استاد خود ثابت کرده است.

آیت الله العظمی صانعی پس از حمد و ثنای الهی و سلام و صلوات بر محمد و آل او، می‌فرماید:

در آستانه شانزدهمین سالگرد رحلت امام بزرگوار و پیر جماران هستیم. ایشان برگردن ما و ملت ایران و تمام آزادگان جهان حق بزرگی دارد و در این راه زحمات و رنج‌های فراوانی کشیده است.

ما اگر هر روز یاد و نام ایشان را ذکر کنیم، باز هم ادای حق نکرده‌ایم. شما می‌دانید که هیچ روزی از مباحثه ما نمی‌گذرد، جز اینکه چندین مرتبه نام امام را مطرح کنیم و محور بحثمان را از همان روزهایی که "تحریر الوسیله" از نجف به ایران آمد، به این کتاب ارزشمند اختصاص داده‌ایم. اگر خداوند توفیق دهد این راه را ادامه می‌دهیم. اما امروز می‌خواهیم بیشتر به آن عارف وارسته پردازیم تا

برای بنده و شما تذکری باشد. شاید از این طریق بتوان از زحمات طاقت فرسا و افکار بلند و ژرف ایشان قدردانی کرده باشیم. سخت معتقدم زنده نگاه داشتن یاد و اندیشه‌ی امام، زنده داشتن اسلام، فقه و فقهت است.

حضرت آیت الله العظمی صانعی سخن خود را از علامه درباره استادش جعفر بن محمد بن قولویه "صاحب کامل الزیارات" که استاد شیخ مفید هم بوده آغاز می‌کند و می‌فرماید: "ان کل ما یوصف به الناس من جمیل وفضل فهو فوقه"^(۳۹). یعنی هرچه از اطمینان، فقه و زیبایی‌های معنوی و انسانی در مورد دیگران گفته شود، او بالاتر از آن است. ایشان می‌افزایند: بنده می‌خواهم این جمله را به استاد خودم تعمیم دهم و بگویم: امام و استاد ما از آنچه راجع به وثاقت، تقوا، فقهت، عرفان، فلسفه و هر خوبی دیگر، در این عصر گفته می‌شود بالاتر بوده و فوق آنها می‌باشد. اگر سخن از فقهت، تقوا و مدیریت است، فقه، تقوا و سیاست امام بالاتر از هر فقیه دیگری است، و این همه را من نزدیک به نیم قرن آشنایی و شاگردی ایشان آموخته‌ام.

سیاست امام

راجع به تدبیر امور جامعه که به سیاست گذاری هم معروف است، سخن فراوان است، ولی یک نکته ظریف در باب تدبیر امور جامعه در زندگی سیاسی ایشان به چشم می‌خورد که معمولاً کمتر به آن توجه می‌شود و آن بزرگواری همراه با مروت، مدارا، عدالت، انصاف و قسط است.

با نگاهی به ایام نهضت و حاکمیت امام، پی می‌بریم تدبیر امور بر این اساس بوده است. انصاف و مروتی که اگر در مباحث حقوق بشر، آزادی و دموکراسی نباشد، انسان بودن معنا و مفهومی نمی‌یابد. یعنی انسان دوست بدارد برای دیگران، آنچه را که برای خود دوست می‌دارد و دشمن بدارد برای دیگران، آنچه برای خود دشمن می‌دارد.

اگر ما بخواهیم با سیاست امام آشنا بشویم، باید به آن مباحث و دیدگاه‌های

اخلاق علمی و عملی ایشان توجه کنیم تا بفهمیم که چگونه جامعه را هدایت کرد.

از نکات مهم در مبانی سیاسی امام، این بود که برای مردم سخت ارزش و احترام قائل بود. شخصیتی که می توانست فقط به فکر مرجعیت خود باشد و کسی هم توقعی از او نداشت. اما زمانی که احساس کرد ملتش، ذلت و خواری می بیند و کسی هم به فکر نیست، مسئولیت دینی خود را فراموش نکرد و به نجات نسل جوان ایرانی اهمیت داد و در روز چهارم آبان ۱۳۴۳، حمله شدیدی به تصویب قانون کاپیتولاسیون کرد و عزت مسلمان ایرانی را احیا کرد. به مردم شخصیت داد و به شاه و دستگاه قانونگذاری اش حمله شدید اللحنی کرد.

از نقاط روشن اندیشه امام، علاوه بر حفظ فرهنگ و تفکر دینی و اهمیت به مردم، احیا و حفظ میراث کهن بزرگان حوزه قم و کرسی های درس بود. شما به یاد ندارید که آن زمان درباره حوزه علمیه قم چه می گفتند. حوزه علمیه را، حوزه روزه خوانها و بی سوادها می دانستند. مکانی که نه دارای تحقیق است، نه فقاہت. اما امام با رنج سفر و تبعید به ترکیه و سپس نجف اشرف، کرسی تدریس خود را به جهت حفظ ارزشهای نهفته در حوزه قم آغاز کرد.^(۳۰)

احیای جمهوریت و اکثریت

از برکات وجود امام، احیای اصل جمهوریت و اکثریت بود. شما در تاریخ فقه و فقاہت نمی توانید شخصیتی مانند امام را بیابید که همزمان بر روی دو اصل جمهوریت و اسلامیت تأکید ورزد. اینجا دیگر بحث استنباط و رساله عملیه نیست، بحث حاکمیت مردم است. موضوعی که امام آن را از پس قرنهای استبداد و خود کامگی، جمهوری نامید و مردم را برای تثبیت و تحکیم آن فرا خواند. در صورتی که حاکمیت مردم در فقه ما رو به فراموشی می رفت و یا با استنباطهای کوتاه و بدبینانه، مردم را (لَا یَعْقِلُونَ وَلَا یَشْعُرُونَ) می پنداشتند. ایشان این فکر اشتباه را از ما و حوزه های علمیه دور کرد و نشان داد که رأی مردم بی اهمیت

نیست، مردمی که تا به امروز حوزه‌های علمیه را نگاه داشته‌اند و نگذاشته‌اند که حوزه، به حکومت و قدرت وابسته شود. مردمی که جبهه‌ها را اداره کردند و باعث افتخار ایران و اسلام شدند.

ما اهمیت اکثریت مردم را در مبانی فقهی هم می‌بینیم. مثلاً اگر مردم در نماز از امام جماعت ناراضی باشند، امامت او کراهت دارد و حتی صاحب حدائق معتقد است که بر اساس دلالت روایات، حرام است، چرا که حکم سلطان جائز را پیدا می‌کند. صاحب "حدائق" ادامه می‌دهد که اگر در جمعیتی راجع به انتخاب امام جماعت اختلاف پیدا شد و هر دسته‌ای فردی را تعیین کردند، اولویت با کسی است که اکثریت او را انتخاب کرده‌اند. امام جماعتی که مأمومین او را نخواهند، حق ندارد نماز جماعت بخواند.

امام آمد این موضوع را زنده کرد و گفت مردم در تعیین سرنوشت خود آزادند. خود مردم باید کشور را بسازند و آن را اداره کنند. نمی‌شود با زور به مردم چیزی تحمیل کرد. "باید" فقط از آن خدا و معصومین (علیهم السلام) است، آن هم با روشی که در اسلام نسبت به آن وجود دارد.

امام آمد و جمهوری، یعنی حاکمیت مردم بر سرنوشت خودشان را زنده کرد، بعد هم قانون اسلام را جایگزین قوانینی کرد که مطابق با موازین باشد. نه مطابق با نظر بنده و نه مطابق با نظر مشهور فقها.

امام اسلام را به سطح جامعه آورد، فقه را در جامعه آورد. ما نمی‌توانیم این همه خدمات را نادیده بگیریم و چشمانمان را بر روی حقایق ببندیم.

امام به ملت آگاهی سیاسی داد. امروز مردم واقعیت‌های اطراف را می‌بینند و به خوبی تشخیص می‌دهند، تحلیل می‌کنند و وارد حوزه‌هایی می‌شوند که قبلاً فکرش را هم نمی‌کردند.

امام زیر بنای حریت و آزادی را با رفتار و کردارش در حوزه علمیه بنا گذاشت. در حوزه کهنسال نجف، بر تمام حیل‌های باب ربا خط بطلان کشید و فرمود عقلاً درست نیست.

امام بعد از استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی، مسئله معادن را مطرح کرد و فرمود آنها متعلق به ملت و حکومت است.
امام با دنیایی از میراث ماندگار و کهن و آثاری جاویدان که هویت ما را در آن ثبت کرده بود آمد. سلام خدا بر او باد.

امام و آزادی حوزه علمیه^(۳۱)

حضرت آیت الله العظمی صانعی فرزند خلف امام و حوزه، به نکاتی از احکام نورانی اسلام و حوزه‌های علمیه اشاره کردند که بیشتر در آن به تمییز حق و باطل، اخلاق کریمه و زشت، تحوّل روحانیت شیعه و عظمت حوزه علمیه قم پرداخته‌اند. ایشان توصیه می‌کنند که مبادا با اعمال و گفتارمان این عظمت را خنثی کنیم. مبادا با ترغیب و تشویق افکار متحجّر و پوچ، آزاد منشی و استقلال حوزه از دست برود. مبادا دنیای مادی امروز فکر و اندیشه ما را نیز از واقعیت‌های زندگی دور سازد و از ملتها و آزادیخواهان جهان غافل سازد.

فقیه متفکر حوزه‌ها، تأکید می‌کنند که هر چه بیشتر صاحب جواهر، شیخ انصاری و امام را بشناسید و بر روی آنها و آثارشان مطالعه کنید، در می‌یابید که اسلام طرحی نو و مترقیانه برای زیستن خوب و پاسخ به متشابهات دارد و به خوبی از اداره دنیای مردم بر می‌آید. هرچه بیشتر در آثار فقها غور کنیم، آگاهی‌مان نسبت به فقه تشیع بیشتر می‌شود. ما بر اقیانوس بی کرانی از تقوا و فضیلت تکیه زده‌ایم و مرزبانان شرافتمند آثار سترگ پیشینیانی هستیم که بوی عطر گل‌های ابتکار، فضیلت و خلاقیت شان بر تمام علوم دیگر سایه انداخته

است. در غیر این صورت نه فقهای پیشین را شناخته‌ایم و نه امام امت را، و به خاطر همین عدم شناخت است که اعتقادات، کمرنگ می‌شود و عظمت و ابهت حوزه‌های علمیه در نظرشان مخدوش می‌گردد.

ما می‌خواهیم فقه محمد و آل محمد را احیا کنیم. می‌خواهیم با تأسی به پیشوایان معصوم و مظلوم شیعه و شناخت اساتیدمان، به پاسداشت ارزشهای دینی برویم. مواظب باشیم که هیچ گاه حوزه‌های علمیه، مخصوصاً حوزه علمیه قم را تنقیص نکنیم و آزادی‌های آن را حفظ کنیم.

باور داشته باشیم که حوزه‌های علمیه، یادآور مکاتب و مجالس درس امام صادق و امام باقر(علیهما السلام) است، پس در حفظ آن بکوشیم و هیچ وقت نخواهیم که دیگران برده و اسیر ما باشند، چون خدا همه را آزاد آفریده است. آنها ممکن است در فکر با ما هم عقیده نباشند، اما انسان هستند و بخاطر کرامت انسانی به افکارشان احترام بگذاریم.

عزیزان! در قرن فعلی، یک نفر را باید بیش از دیگران حفظ کنیم. کسی که توانست این محیط و فضا را برای ما به ارمغان آورد و تحجر و مرگ اندیشه را از حوزه‌ها دور کند. کسی که همه چیز ما، از رهبری‌های خردمندان‌اش سرچشمه می‌گیرد. تلاش کنیم تا امام فراموش نشود، چرا که به همه ما لطف داشته است. ایشان با دریایی از علم و معرفت، یادگار بزرگی برای ما به ودیعت گذاشت؛ هم سیاست را به ما آموخت و هم عرفان، فلسفه، فقه، اصول و برداشت از حدیث را. پس باید یاد او را زنده نگاه داریم. دشمن امام همیشه مواظب رفتار و کردار ما است و به ما القا می‌کند که بدون ایشان، هم پیشرفت داریم و هم آسایش. از این رو باید نشاط زندگی و تحویل در پیشرفت را با حفظ امام و دستاوردهای ایشان بخواهیم. بدانید که با یاد امام، به سعادت دنیا و آخرت می‌رسیم.

آیا امام فقیه نیست؟ (۳۲)

آیت الله العظمی صانعی پس از حمد و ثنای الهی، ضمن اشاره به شب بیست و پنجم ذی القعدة، که شب دحوالارض است، تأکید می کنند که باید به عبادت پرداخت و روز آن را به روزه گذراند. باید در این شب و روز برای مسلمانها و پیروزی آنها دعا کرد.

فقیه نواندیش شیعه، سپس با یادی از امام خمینی می فرماید:

خدا را شکر می کنیم که وجود امام - سلام الله علیه - باعث هدایت بیشتر ما بود، و نور هدایت در این مملکت تابیدن گرفت و با این نور ما به آگاهی رسیدیم.

خدا را شکر که برای ساختن مغزها و پرورش استعدادهای خلاق حرکت می کنیم.

خدا را شکر که ما با حضور و ظهور امام در این مملکت، زندگی رسول الله را پیشه خود ساخته ایم و آن بزرگوار و ائمه مظلوم شیعه را اسوه خود قرار داده ایم.

خدا را شکر که نسل بیدار و هدایت شده امام، زنده و بیدار هستند و طلاب جوان قم چون نوری برای آیندگان به پیش می روند.

پس با این همه نعمت، در درسهایتان از امام یاد کنید. خطاب من به آنهايي است که در پناه این همه نور و پاکی بر کرسی‌های تدریس تکیه زده‌اند. آیا امام فقیه نیست؟ آیا اصولی نیست؟ آیا عارف و محدث نیست؟

پس با یاد امام، آبروی حوزه، استقلال حوزه و شخصیت پیشاهنگان علم و فضیلت را گرامی بداریم.

جایگاه زمان و مکان در فقه امام خمینی (۳۳)

امام خمینی - سلام الله علیه - از جمله شخصیت‌های جهان اسلام است که توانست همزمان در عرصه سیاست و اجتماع آثار حکومتی فقه شیعه را نیز به منصفه ظهور برساند و همچنین با نوآوری‌های خود دو عنصر زمان و مکان را در استنباط احکام مورد توجه قرار دهند.

سخن گفتن از امام خمینی - سلام الله علیه - یعنی احیای اسلام و تشیع؛ امری که مطلوب و پسندیده است و اثرات مثبتی را به دنبال داشت و همان طور که احیای راه و روش ائمه معصومین (علیهم السلام) در حد بالایی از مطلوبیت قرار دارد، احیای تفکر شخصیت‌هایی که توانسته‌اند برای اسلام و تشیع افتخار بیافرینند و منشأ تحوّل باشند، مطلوب است.

اما چون دیدار با شما به خاطر زنده نگاه داشتن نام و یاد امام خمینی است نکاتی به ذهن متبادر می‌شود که تذکار آنها موجب اصلاح است.

یکی از آن نکات که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که نباید مسائل غیر واقعی در آثار ایشان وارد شود. مسئولان نشر آثار امام باید با هوشیاری عمل کنند که مبدا مسائل خرافی و آنچه را که واقعیت نداشته و نبوده در آثار ایشان وارد

شود، چنانچه خود امام این جسارت را داشت و در بحث تحریف کتاب، ضمن معرفی فاضل نوری می‌گوید: فاضل نوری، مرد زاهدی است، ولی هرچه احادیث ضعیف وجود داشته جمع کرده است. این فکر و اندیشه، یعنی مبارزه با خرافات و احادیث ضعیف؛ در مشی امام هم تأثیر داشت تا حدی که اگر به روایت ضعیفی برخورد می‌کرد، دیگر به آن عمل نمی‌کرد.

دوم اینکه: امام در عرصه حکومت و تبیین فقه شیعی، به دو عنصر زمان و مکان اهمیت خاصی می‌دادند و معتقد بودند که این دو عنصر نه تنها در موضوعات بلکه در استنباط احکام شرعی نیز قابل اهمیت است. امام با توجه به این مهم، باب جدیدی را در فقه گشودند و بسیاری از مسائل لاینحل را حل کردند.

سوم اینکه: در برخورد با سخنان و آثار امام، باید نظرات و تحلیل‌های افراد در مباحث کلامی، فقهی، عرفانی تفکیک شود. یعنی اگر نظر و یا تحلیلی وجود دارد، به صورت جداگانه و مستقل بیاید تا با آثار امام مخلوط نشود.

چهارم اینکه: اگر جامعه تحمل و کشش نقل آرا و افکار امام را ندارد، آنها را مرحله به مرحله تبیین و تشریح کنید تا جامعه پذیرای آن باشد. یعنی بستر جامعه پذیری افکار امام قدم به قدم فراهم شود.

آخرین نکته اینکه: مطالب و آرای امام را از کسانی بگیرید که از شاگردان و یاران ایشان بوده‌اند و در وفاداری شان هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌باشد.

عزت و استقلال حوزه‌های علمیه (۳۴)

توجه به امور معنوی در حوزه‌ها و حفظ عزت و شرف روحانیت، از مسائلی است که حضرت آیت الله العظمی صانعی، پرداختن به آنها را ضرورت می‌شمارد، اما از آنجایی که معظم له علاقه وافری نسبت به امام خمینی - سلام الله علیه - دارند، خود را موظف می‌بینند که یادی هم از استاد خود بکنند. ایشان در این جلسه راجع به امام می‌فرمایند:

اگر می‌بینید روحانیت عظمت و عزت دارد و به آن در داخل و خارج از کشور توجه می‌شود، از مقاومت مردم و پیروان امام خمینی - سلام الله علیه - نسبت به حفظ ارزشها و هویت دینی است. این نشانه عظمت است و خدای ناخواسته این عزت و عظمت را با امور مادی مقایسه نکنید. اگر در فقر بسر می‌برید و اگر مشکلات اقتصادی دارید، کلمه الله را حفظ کنید و بر توحید و اعتقادات صحیح دینی خود پافشاری نمایید. بدانید که حرص و طمع در بدست آوردن مال و ثروت، شایسته شاگردان و فرزندان امام نیست.

در راه استنباط احکام الهی، باید بیش از این تلاش کنیم و با حفظ اختلاف سلیقه‌ها، در دام دشمنی و درگیری گرفتار نشویم، زیرا اینها وسوسه شیطان است.

امام می فرمود: اگر همه انبیا برای دعوت انسان به سوی خدا جمع شوند، هیچ گاه نزاع و درگیری بوجود نمی آید، چون همه انبیا به خاطر خدا حرکت می کنند. هر کجا نزاع و درگیری پیش آمد بدانید که دنیا و مادیات در کار است. عزیزان! رسیدن به مقام مرجعیت و زعامت امت اسلام، مسیری طولانی را می طلبد. در این راه، فراز و نشیب های مختلفی وجود دارد.

امام وقتی که حرکت و نهضت خود را آغاز کرد، در فقر بود، ولی با اصرار دوستان و پیروان شان، مرجعیت را پذیرفتند، با این حال امکان پرداخت شهریه را نداشتند.

امام به خاطر خدا گام برداشت و عزت خدایی پیدا کرد. یادم می آید که جناب آقای فلسفی، بخاطر ارتحال آقای بروجردی، تلگراف تسلیتی خدمت امام فرستاد و ایشان وقتی می خواست پاسخ او را بدهد نوشت: ثقه الاسلام. برخی یادآوری کردند که آقای فلسفی، دارای شأن والاتری است و می خواستند این را بفهمانند که پاسخ این نامه و چگونگی خطاب افراد در مرجعیت ایشان بی تأثیر نیست. ولی از آنجا که امام علاقه ای به مصادر دنیوی و القاب و عناوین نداشت، چنین شیوهی نگارشی داشت، ولی وقتی که قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی پیش آمد و موضوع مبارزه با شاه و مجلس و... و تقویت یکتا پرستی و خدا پرستی پیش آمد، خطاب به آقای فلسفی نوشت: حجّت الاسلام والمسلمین فلسفی. اینجا دیگر بحث شخص نیست.

امام وقتی وارد صحنه سیاسی و اجتماعی شد، فاقد هر گونه امکانات مادی بود، ولی چون فریادش، هدایتش و رهبری اش به خاطر خدا بود، با قلبی آرام آمد و مطمئن هم رفت.

عزیزان! سعی کنید امام را در اندازه خودتان بشناسید. یادم می آید گاهی به خاطر احترام به ایشان، کمی عقب تر حرکت می کردم. می فرمود: بیا کنار من، فاصله نگیر. این نشان می دهد که نمی خواهد مرید پروری داشته باشد. نمی خواهد و نمی گذارد شیطان بر او غلبه کند. او خیلی بزرگ می اندیشید و

افقهای دورتر را می‌دید و به همین خاطر، ابتدا سختی‌ها را به جان خرید و به دنبال کسب مال نرفت، خانه‌اش را عوض نکرد، رساله مجانی نداد. یادتان می‌آید که وقتی عروه چاپ شد، همه آقایان در آن حاشیه داشتند، جز امام. ناشر کتاب خدمت ایشان آمد و گفت می‌خواهیم در عروه، حاشیه شما هم باشد. فرمودند مجاز هستیید چاپ کنید، اما ناشر توقع داشت وقتی عروه چاپ می‌شود، یکصد نسخه آن را امام بخرد، چون آقایان دیگر چنین مساعدتی کرده بودند. ایشان هر کاری کردند که امام موافقت کنند، قبول نکردند و گفتند پول آن را ندارم و نهایتاً آن عروه، بدون حاشیه امام منتشر شد. با این حال بودند افرادی که حاضر بودند پول در اختیار امام قرار دهند، ولی ایشان با آن مناعت طبع خود نمی‌پذیرفتند.

دیگر اینکه حتماً به خاطر دارید که تعدادی از سرمایه داران در فرانسه خدمتشان رسیدند تا ایشان را از نظر مالی تأمین کنند، فرمودند پولها را ببرید و خودتان مصرف کنید. ایشان از قصد آنها مطلع بود که با چه نیتی آمده‌اند و با چه هدفی می‌خواهند پول بدهند.

ما مسئولیم که علو مرتبه‌مان را تنزل ندهیم و عظمت خداداد را پایین نیاوریم. ارزشها، عزتها و منس‌ها را پایین نیاوریم. سعی کنیم با تمسک به احکام نورانی اسلام و سیره مشخص امام خمینی - سلام الله علیه - این همه شکوه و عظمت را به نسلهای بعدی حوزه‌ها بسپاریم.

دفتر دوم
خاطرات

سفید

ناگفته‌هایی از دوران سیاسی امام

بنده، قبل از عزیمت به قم، در سال ۱۳۲۵ وارد اصفهان شدم و مشغول خواندن جامع المقدمات شدم. آن ایام زمان نخست وزیری قوام بود. ما خیلی کوچک بودیم. حوزه علمیه اصفهان با رهبری سه نفر از آیات بزرگ: مرحوم حاج شیخ مرتضی اردکانی، مرحوم حاج آقا حسین خادمی و مرحوم حاج شیخ محمد رضا جرقویه‌ای اصفهانی اداره می‌شد.

درست به خاطر دارم که جمعیت زیادی از طلاب از مدرسه صدر به طرف تلگراف خانه حرکت کردند تا متحصن بشوند. دستور آمده بود که اینها را بزنند، به حدی که وقتی مرحوم شیخ محمد رضا جرقویه‌ای به زمین افتاد، با لگد و قنذاق تفنگ به پهلویش زدند. ایشان در اثر همان ضربات فوت کرد.

بنده با دیدن این صحنه‌ها و چنین جریاناتی در اصفهان درس خواندم و مسائل سیاسی را دنبال کردم. تا اینکه در سال ۱۳۳۰ پس از اتمام جامع المقدمات به قم آمدم. هنوز چند ماهی نگذشته بود که با نام امام خمینی - سلام الله علیه - آشنا شدم. آن زمان دوستی داشتیم که پای درس ایشان می‌رفت و با اخوی نیز خیلی آشنا بود. او از درس امام مخصوصاً از اصول ایشان خیلی تعریف

می‌کرد. آرام آرام می‌شنیدم که زمینه بدگویی و تهمت راجع به ایشان مهیا می‌شود، و این همه، زمینه ساز این بود که عنوان فقاقت امام را از بین ببرند و نگذارند به عنوان یک فقیه اعلم در حوزه‌ها مطرح بشود. این نقشه‌ای بود که به دست دشمنان آگاه و یا دوستان نادان در حال وقوع بود.

ما هم چون تازه وارد حوزه شده بودیم و چند صباحی نیز در درس آقای بروجردی شرکت کرده بودیم، می‌ترسیدیم که مبدا با رفتن به درس فقه امام، وقتمان ضایع شود. این تردید به سبب همان تبلیغات وسیعی بود که علیه ایشان انجام داده بودند. همان طور که گفتیم آن موقع معروف بود که اصول امام خوب است و فقه ایشان خوب نیست. بالاخره فکر می‌کنم در سال ۳۵ - ۳۴ بود که تصمیم به استخاره نزد مرحوم آقای فکور گرفتیم. ایشان در جواب گفتند: یا می‌خواهید به مسافرت اماکن مقدسه بروید و یا جلسه درس، چون تعبیر روضه بهشتی آمده است. اما در هر دو حال اگر به اعتاب مقدسه رفتید همسفری‌هایی پیدا می‌کنید که با هم توافق و تفاهم ندارید و همیشه اختلاف دارید. اگر به جلسه درس رفتید بسیار پر برکت و مفید است، اما با دوستانی مباحثه می‌کنید که همیشه با هم اختلاف دارید به ایشان گفتیم که می‌خواهیم پای درس حاج آقا روح الله برویم. ایشان فرمود خیلی خوب است ولی با هم مباحثه‌ای‌هایتان اختلاف سلیقه پیدا می‌کنید. بر حسب فکر خودمان گفتیم ما می‌رویم و دقت می‌کنیم که با دوستانمان اختلاف سلیقه نداشته باشیم.

درس فقه امام را شروع کردیم و مرتب می‌رفتیم و با چند نفر هم مباحثه می‌کردیم. از شما دور نماند که ما همیشه با هم اختلاف داشتیم، به حدی که صدای بلندمان، مزاحم دیگران می‌شد، ولی در عین حال مفید هم بود. اصول ایشان را هم که از قبل می‌رفتیم.

پس از اینکه دقت در فقه را از ایشان دیدیم، با خود به این نتیجه رسیدیم که نظر مخالفان بر این است که امام به عنوان یک فقیه مطرح نشود و تنها یک اصولی باقی بماند، آن هم اصولی‌ای که به حوزه ارتباط ندارد.

با این احساس و درک مظلومیت امام، تصمیم گرفتیم که فقاقت ایشان را در فیضیه مطرح کنیم. معمولاً رسم بر این است که همه می‌نشینند و گفتگو می‌کنند، اما ما از این طرف فیضیه تا آن طرف حیاط را می‌پیمودیم و بلند بلند نظرات فقهی ایشان را مطرح می‌کردیم. می‌خواستیم ثابت کنیم که حرفهای فقهی امام در مسجد سلماسی، حرفهای محققانه و از متن حوزه است و تفقه، خلاقیت و نوآوری از ویژگی‌های آن است. این عوامل باعث شد که ما هرچه بیشتر با افکار و اندیشه‌های بلند ایشان آشنا شویم و هرچه بیشتر با ایشان مأنوس شویم. علاقه و تعهدمان نیز بیشتر می‌شد، تا جایی که حاضر می‌شدیم در روزهای اعیاد و وفیات، از مهمانان امام نیز پذیرایی کنیم.

این آشنایی و الفت با امام باعث شد که من بیش از حد جسارت به خرج دهم و به طرح اشکال بپردازم. یادم می‌آید که یک روز در درس گفتم: آقا یک اشکال دارم. مرحوم شهید سعیدی گفتند: بگو یک اشتباه دارم. درست است که طرح سؤال من یک اشکال بود ولی ادب حکم می‌کرد که در مقابل استاد به اشتباه خود اعتراف کنم. خلاصه من به طرح سؤالات مختلف می‌پرداختم و حدود هشت سال پا به پای امام می‌رفتم و می‌پرسیدم و می‌پرسیدم، ولی هیچ گاه ندیدم و احساس نکردم که امام خسته شوند و یا چهره عوض کنند. حالا می‌فهمم که علت آن همه صبر و برد باری این بود که ایشان می‌خواستند شاگرد پپروراندند تا در آینده برای مصالح اسلام و تشیع مفید باشند.

مدتها گذشت تا اینکه آقای بروجردی فوت کردند، ولی هنوز قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی مطرح نبود، اما مرجعیت امام مطرح شده بود. یادم می‌آید که یک روز در امامزاده قاسم که بنده همراه امام بودم، یکی از منبری‌های مشهدی می‌خواست به دیدن ایشان بیاید. من ساعتی را تنظیم کردم و ایشان آمدند. از هر طرف صحبت شد، تا آمد یک کلامی از مرحوم آقای میلانی به میان آورد، امام با همان ابهت خاص خودشان گفتند: پایتان را از گلیمتان درازتر نکنید و بلند شدند و رفتند.

آن منبری، اصلاً توقع چنین برخوردی را نداشت. به او گفتم، امام به هیچ کس اجازه نمی‌دهد که در مقابلش به بزرگان توهین کنند و یا غیبتی را بشنود، در صورتی که این شخص می‌توانست در تبلیغ مرجعیت امام، بسیار مؤثر باشد. به خاطر دارم که یکی از روحانیان تهران که به دستگاه پهلوی نیز وابسته بود، به امام گفت: دستگاه می‌خواهد پس از فوت آقای بروجردی، یک نفر از علما را بزرگ کند و سپس او را به زمین بزند، به حدی که دیگر کسی جرأت نکند در مقابل دولت و شاه بایستد و آن عالم، کسی غیر از شما نیست. امام هم فرمود: به آنها بگویید این قبا به اندازه تن من نیست ولی اگر آن را برای من دوختید، دیگر آسایش ندارید.

آن روحانی گفت چطور نمی‌توانند، مگر ندیدید که با مرحوم کاشانی چه کردند؟

امام فرمود: مرحوم کاشانی بدون حوزه علمیه بزرگ شد، ولی من با حوزه بزرگ می‌شوم. آنها می‌توانند یک شخص را نابود کنند و بکوبند، اما حوزه را نمی‌توانند از بین ببرند.

این تفکر امام بود و بر همین اساس به حوزه و روحانیت احترام می‌گذاشت و هرگاه احساس می‌کرد که در یک گوشه‌ای از مملکت به یک روحانی بی‌احترامی کرده‌اند، فریاد بر می‌آورد. یادم می‌آید وقتی که مرحوم آقا سید احمد خوانساری را در تهران زدند، فرمود: اگر خون حسین در تن من است، تا اینها را نابود نکنم، ساکت نخواهم ماند.

اساس و شالوده فکری امام، اهمیت ندادن به شاه و وابستگان او بود. در صورتی که در آن ایام شاه به بزرگان حوزه تلگراف می‌زد و آنها به شاه، ولی اگر امام مطلبی را عنوان می‌کرد، بدون تذکر و راهنمایی نبود. بسیاری از بزرگان دیدار با شخصیت‌های سیاسی آن روز را مهم می‌دانستند در صورتی که برای امام چنین نبود.

یادم می‌آید مرحوم بُدلا به دکتر امینی گفته بود که با امام هم ملاقات کند.

ایشان هم وقتی اعلام کرد که می‌خواهد به دیدن امام بیاید، مخالفتی نکرد، ولی او را در اتاقی که مملو از جمعیت بود ملاقات کرد و با این کار می‌خواست به او بفهماند که در مقابل علمای حوزه، قدرتی ندارد.

بالاخره قضایای انجمن‌های ایالتی و ولایتی رخ داد و امام دستگیر و سپس به ترکیه تبعید می‌شود.

از خصیصه‌های دیگر امام این بود که هیچ‌گاه ندیدیم و نشنیدیم که ترور و تروریستها را تأیید کند. حتی شنیدم که با ترور رزم آرا مخالف بود، البته این مخالفت، موافقت با آن شخص نبود، بلکه مشی ایشان این اجازه را نمی‌داد که با ترور موافق باشند و یا حرکت‌های مسلحانه را تأیید کنند. چنین روشی را ایشان هیچ‌گاه تأیید نمی‌کرد.

من یادم می‌آید در همان ایام مبارزات، بعضی از افراد غیرتمند دینی از تهران می‌آمدند و بسیار اظهار علاقه می‌کردند و حاضر بودند جانشان را در راه نهضت بدهند، اما جرأت نمی‌کردند بگویند که ما می‌خواهیم کسی را بکشیم، چرا که امام این جنبه از مبارزه را به طور کلی قبول نداشت. معروف است که وقتی برخی می‌خواستند در رابطه با ترور حسن علی منصور اقداماتی کنند و از ایشان اجازه بگیرند، اجازه نداد. یادم هست که حتی در مورد کسانی که کسروی و هژیر را کشتند، تنها به این جمله اکتفا کرد که: خدا آنها را رحمت کند و بیامرزد.

در طول مبارزات امام نیز، ما هیچ‌گاه نشنیدیم که با ترور و تروریستها موافق باشد، اما همین امام در آن ایامی که مرحوم کاشانی، منفور دولت و برخی روحانیون شده و خانه نشین گشته بود، درس اصول خود را تعطیل می‌کند و به عیادت ایشان می‌رود. این دقت و توجه امام زمانی صورت می‌گیرد که در همین فیضیه علیه آیت الله کاشانی، سرود می‌خواندند.

از نکات قابل توجه دیگر اینکه شخصیت مرحوم آیت الله بروجردی را باید از بیت ایشان جدا کرد. اطرافیان ایشان علیه فدائیان اسلام و مرحوم نواب صفوی حرفها می‌زدند ولی ما هیچ‌گاه از شخص ایشان مطلبی نشنیدیم و امام نیز

همین طور بود. هیچ گاه له یا علیه فدائیان اسلام سخنی نگفت، ولی با مبارزات مسلحانه آنها موافق نبود. در زمان مرجعیت آقای بروجردی امام هیچ گاه در امور حوزه دخالت نمی کرد و بیشترین و بهترین احترامها را نسبت به ایشان ادا می کرد و از آیت الله بروجردی به عنوان یک شخیصت علمی و با تقوا نام می برد، با اینکه بیت ایشان برای امام مشکلاتی ایجاد کرده بودند ولی هیچ گاه آنها را بروز نداد و آشکار نکرد. من فکر می کنم که موضوع وحدت مسلمانان و عزت و عظمت اسلام برای ایشان در درجه اول اهمیت قرار داشت و لذا وارد تحركات سیاسی آن روز علما نمی شد. از طرف دیگر امام به این نکته نیز توجه داشتند که اگر اختلاف زیاد شود، قدرت مرجعیت آیت الله بروجردی تضعیف می شود. لذا به تقویت قدرت مرجعیت شیعه می پرداخت. وی معتقد بود مرجعیت و زعامت تضعیف شده دیگر نمی تواند در مقابل حکومت پهلوی اظهار نظر کند. لذا تلاش می کرد که هم از اختلافات دوری کند و هم به تقویت مرجعیت شیعه که همانا عظمت اسلام بود، بپردازد. اما ناگفته نماند که امام بخاطر همین مسائلی که گفتم به آیت الله بروجردی گفته بودند که باید تغییری در اطرافیان بدهید تا قدرت کلمه مرجعیت شیعه افزون گردد.

در پایان به این نکته نیز اشاره کنم که آنچه باعث شد قدرتمندان آن روز نتوانند امام را از بین ببرند، توجه و اهمیت ایشان به حوزه، علما، و روحانیون است. اگر امام بدون حوزه بود حتماً از بین می رفت، ولی به حوزه و سنت دیرینه اش احترام گذاشت و در شیوه قدمای خللی وارد نکرد و دخالت در این موضوع را نیز باعث تضعیف پایگاه مردمی حوزه می دانست.

خدمت به امام، یک افتخار بود

روزی در باغ قلعه به دیدن ایشان رفتیم. آن روز، روز دهم ذیقعده سال دومی بود که به عنوان شاگرد پای درس امام می‌نشستم. مرحوم آیت الله سعیدی (قدس سره)، از امام درخواست کردند که روز عید بنشینند تا دوستان به ملاقاتشان بروند، ولی چون ایشان هیچ گونه دید و بازدید رسمی نداشتند، اول فرمودند: "نه" اما مرحوم سعیدی اصرار کردند: "ما خودمان می‌خواهیم به خدمتتان برسیم و شما را در این روز که روز ولادت ثامن الائمه (علیهم السلام) است زیارت کنیم و این برای ما ارزش دارد."

بعد از اصرار مرحوم سعیدی، حضرت امام فرمودند:

من کسی را ندارم کمک کند که از میهمانان پذیرایی کند.

مرحوم سعیدی گفتند: "آقایان حاضرند، می‌آیند و کمکتان می‌کنند."

امام به من اشاره کردند و فرمودند:

شما حاضرید فردا بیایید کمک کنید و از آقایان پذیرایی کنید؟

این دعوت برای من به منزله یک لطف بود. از این رو گفتیم: "بله، من

حاضرم."

وقتی که حضرت امام از جلسه تشریف بردند، دوستان دیگر اشاره کردند: "آقا! اگر شما حاضر نیستید، ما حاضریم."
گفتم: "نه، این برای من افتخار است."
این کار سالیان دراز ادامه پیدا کرد و من روزهای عید و همین طور ایام فاطمیه در خدمت ایشان بودم.

نماز اول وقت

پس از فوت آقای بروجردی یک بار در خدمت امام به تهران رفتم. حدود یک ساعت به ظهر به منزل آقای لواسانی، که در امامزاده یحیی بود، رسیدیم. ایشان به مسجد رفته بودند و تشریف نداشتند. من در مقابل امام، به دلیل ابهت و عظمت ایشان و احترام فوق‌العاده‌ای که برایشان قائل بودم، خود را مقید می‌کردم که بسیار منظم بنشینم، اما امام که این جزئیات را بسیار دقیق و سریع درک می‌کردند، فرمودند:

"اگر ناراحتید، بروید بخوابید."

به اتاق دیگری رفتم و در آنجا استراحت کردم. اول ظهر، هنگامی که مؤذن اذان می‌گفت، امام در را زدند و فرمودند:

آقای صانعی! اگر می‌خواهید نماز بخوانید اول ظهر است.

بلند شدم وضو گرفتم و پشت سر امام به نماز ایستادم. ایشان بسیار مقید بودند که نمازشان را در اول وقت بخوانند و آن روز هم با اینکه تازه از راه رسیده بودند و با آقای لواسانی که از دوستان صمیمی شان بودند، صحبت می‌کردند و به قول ما طلبه‌ها "گده" هم داشتند، همه این شرایط را نادیده گرفتند و نماز را اول وقت خواندند.

بالاخره ناهار را آوردند. اما من از اینکه در برابر امام غذا بخورم، خجالت می‌کشیدم. دوباره امام متوجه شدند. سر سفره مقداری ماست بود که از لواسانات آورده بودند. امام از آنجا که بسیار با عاطفه بودند، برای آنکه خجالت زدگی مرا

کم کنند، فرمودند:

این ماستها، ماستهای لواسانات است و آب گرفته شده است، بخورید. آقای لواسانی نیز اضافه کردند: ”به هر حال بخورید، به ما ضرر نمی‌خورد.“ این صحبتها باعث شد که من سرانجام کمی احساس راحتی کنم و غذا بخورم.

دعا، توسل و دقت

حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - ، روح بسیار لطیفی داشتند، در وجودشان ریزه کاریهای اخلاقی خاصی وجود داشت که در شخص دیگری دیده نمی‌شد.

من چندین سال، معمولاً بعد از درس همراه امام، از مسجد سلما‌سی به منزلشان می‌رفتم و سؤالهایم را می‌پرسیدم و ایشان نیز جواب می‌دادند. در این چند سال هرگز نشد که برخورد امام گویای این باشد که حاضر به جواب دادن نیستند و البته کار من هم، کار یک روز یا دو روز نبود، تقریباً بیشتر روزها من همراه حضرت امام حرکت می‌کردم؛ چه آن روزهای اولی که در درسشان شرکت می‌کردم و چه روزهای آخر. برای یک بار هم نشد که ایشان قیافه شان را طوری کنند که خوششان نمی‌آید من همراهشان بروم و مطلب بپرسم. پس از اینکه از زندان آزاد شدند، دوباره من همراه ایشان می‌رفتم.

در آن زمان امام شخصیت و مرجع مطرح جامعه شده بودند. بعد از درس، معمولاً جمعیت زیادی برای دست بوسی ایشان می‌آمدند. از این رو، برای تلف نشدن وقت با تا‌کسی به مسجد اعظم رفت و آمد می‌کردند. من هم برای آنکه بتوانم جواب سؤال خود را بهتر بگیرم، به منزل امام رفتم. در آنجا سؤال را مطرح کردم. امام فرمودند: ”بنویس.“

سؤال را نوشتم اما امام جواب ندادند. من که سابقه برخورد سالهای قبل را داشتم و نیز از سر پرتوقعی، با رنجیدگی خاطر بیرون آمدم و امام هم ناراحتی مرا

احساس کردند.

در همان موقع با برادرم روبه رو شدم. از من پرسیدند: "چرا ناراحتی؟"
گفتم: "رفتم مطلبی را از امام بپرسم، ولی به من جواب ندادند."
برادرم با تندی به من گفتند: "دخترشان مریض است و از این بابت ناراحتند.
امام به من فرموده‌اند که امشب ختم "امن یجیب" بگیریم و آیت الله قاضی را
هم باید دعوت کنیم. حالا تو در این شرایط توقع داری امام مثل همیشه به تو
جواب سؤال درسی را بدهند؟!"

برادرم توضیح بیشتری داد گویا هنگامی که حال دختر امام وخیم شده بود،
فوراً یک شورای پزشکی - در قم - تشکیل داده بودند و نظر بسیار مأموس
کننده‌ای مبنی بر اینکه یا باید مادر از بین برود یا بچه ابراز کردند. این طور که
می‌گویند امام فرموده بود:

من الآن اظهار نظر نمی‌کنم، شما یکی - دو ساعت صبر کنید من جواب
می‌دهم که عمل جراحی انجام شود یا نه.

پس از آن از برادر من خواسته بودند که ترتیب ختم "امن یجیب" را در
همان شب بدهند و مخصوصاً آقای قاضی را برای دعا دعوت کنند. مرحوم
قاضی که عموزاده علامه طباطبایی و از دوستان امام بود، بسیار اهل ذکر و اوراد
بود. ایشان در زمان طلبگی هم یک پیشگویی داشت و به امام عرض کرده بود:
"شما بعدها جزو پیشوایان خواهید شد."

بالاخره آقای قاضی و عده‌ای از طلبه‌ها آمدند و ختم "امن یجیب" را گرفتیم.
برای همه ما میزان اعتقاد امام به دعا جالب بود. پس از آنکه ختم تمام شد، از
بیمارستان نکویی قم، به منزل تلفن کردند و اطلاع دادند: حال دخترشان به طور
معجزه آسایی بهتر شده است و از این رو فعلاً نیازی به عمل نیست. در همان
هنگام برادرم این پیغام را از حضرت امام برای من آورد:

من آن وقت روی حساب مریضی صبیبه ناراحت بودم و جواب ایشان را ندادم،
ولی فردا توی درس جواب خواهم داد.

فردای آن روز، حضرت امام در جلسه درس مطلب مرا مطرح کردند و جواب آن را نیز دادند. همچنین به ناراحتی من و عدم پاسخگویی خودشان نیز به طور ضمنی اشاره کردند. مطرح کردن آن سؤال در مقابل هزار و پانصد نفر، خیلی برایم شیرین و دلنشین بود. البته حضرت امام همه وجودشان نسبت به من لطف بود، مثل لطفی که به جامعه داشتند. اما خود طرح مسئله در جلسه درس، نشانگر این بود که ایشان به افراد اهمیت می‌دهند. در تمام مسائل دقت می‌کنند، به حدی که همواره به همه مسائل کوچک و بزرگ اهمیت می‌دادند و گرنه امام هرگز وقت درس هزار و پانصد نفر را برای گفتن حرف یک نفر، نمی‌گرفتند. از خاطره‌های دیگری که توجه و اعتقاد امام خمینی را به دعا می‌رساند، مربوط به ترور آقای هاشمی رفسنجانی است.

وقتی ایشان ترور شدند، امام همان لحظه نذر کردند که اگر حال آقای رفسنجانی خوب شد، گوسفندی را قربانی کنند. ما نیز با شنیدن خبر ترور آقای رفسنجانی، به طرف اقامتگاه امام در قم به راه افتادیم. وقتی که به آنجا رسیدیم، دیدیم که دارند گوسفندی را قربانی می‌کنند. پرسیدم: «این برای چیست؟» گفتند: امام نذر کرده‌اند و چون معلوم شده که خطر رفع شده، قربانی می‌کنند.

اینها همه گویای تعبّد و تمسک ایشان به دعاست. زمانی که در خدمت امام درس می‌خواندم، معمولاً صبح زود برای احوالپرسی به منزل ایشان می‌رفتم و چند دقیقه‌ای در خدمتشان بودم. ایشان حالت مراقبت داشتند، به این معنی که به خود می‌نگریستند که مبادا یک لحظه از خدای خویش دور بشوند و مبادا رفت و آمدها، اجتماعها و شخصیت‌های ظاهری اثری بر ایشان بگذارد.

در واقع آن لحظه‌هایی که انسان فکر می‌کرد امام حالت سختی دارند، این طور نبود. اتفاقاً بسیار لطیف و خوش برخورد بودند. ولی آن لحظه‌ها، به قول اهل عرفان، حالت‌های مراقبت است که این هم از امتیازات و ویژگی‌های امام بود.

حضرت امام استوانه تقوا و فضیلت و انسان متعبدی بودند که سیزده سال زیارت امین الله ایشان در نجف ترک نشد. آیت الله خوانساری نقل می‌کردند: "امام در مدرسه دار الشفاء حجره داشتند. شبها برای نماز شب - آب حوض دار الشفاء خیلی خوب نبود - به فیضیه می‌آمدند، یخ حوض را می‌شکستند و وضو می‌گرفتند و نماز می‌خواندند. گویا در دیوار فیضیه با این سید چهل ساله هم‌ذکر و همصدا می‌شد."

صراحت امام

من همواره کوشیده‌ام که از روحیه و شخصیت امام درس بگیرم. در این راستا آنچه که بیش از همه مرا تحت تأثیر قرار داده، صراحت امام است. معمولاً در روحانیان این صراحت کمتر پیدا می‌شود، چرا که وقتی با مشکلات روبه رو می‌شویم، سعی می‌کنیم که به شکلی آن را بپوشانیم و در لفافه برخورد کنیم. من نمی‌گویم که این برخورد خلاف است، ولی حضرت امام این صراحت را در طول زندگی فردی و اجتماعی، نهضت و انقلاب و خلاصه همه جا داشت و هرگز آن را زیر پا نگذاشت.

آخرین باری که من تحت تأثیر صراحت ایشان قرار گرفتم، زمانی بود که استعفای خودم را از سمت دادستانی خدمتشان تقدیم کردم. در آن هنگام من به همراهی جناب آقای موسوی اردبیلی خدمت ایشان رفته بودیم. پس از اینکه حضرت امام لطف کردند و استعفای مرا پذیرفتند، از من تعریف کردند. تعریف امام چنان تأثیری بر من گذاشت که از سر شوق و شکر گریه کردم. پس از اینکه فرمایشاتشان تمام شد، آقای موسوی اردبیلی به من گفتند: "شما هم چیزی بگویید."

من که در مقابل عظمت امام، ناتوان از صحبت بودم، فقط عرض کردم: "آقا! این همه تعریف‌هایی که شما کردید، من لایقشان نبودم." بلافاصله ایشان فرمودند:

آنچه که من گفتم: به حساب اسلام بود، به حساب خودت هیچ چیز نگفتم. در هنگام گفتن این جمله چنان ابهتی داشتند که من همان جا خجل و شرمسار شدم.

این برخورد نمونه‌ای از صراحت امام بود، به همین دلیل هم بود که در قلب مردم جا گرفتند.

یکی دیگر از صراحت‌های ایشان که معرف همگان است و از همان آغاز نهضت و با صراحت بر این نکته تأکید کردند، این بود که: من با رژیم شاه بد هستم و او را بیرون می‌کنم.

اندیشه بلند امام

امام خمینی - سلام الله علیه - همیشه و در همه لحظه‌ها به همه جهات توجه داشتند و همه چیز را رعایت می‌کردند، حتی جزئی‌ترین مسائل را در هنگامی که به درس و بحث مشغول بودند، به مطالعه مطالب دیگر هم اهمیت می‌دادند.

امامی که باعث و بانی چنین انقلابی بود، و چنان حرکتی کرد و آن چنان هم نسبت به مسائل جهانی شناخت داشت، نمی‌توانست بدون آگاهی و مطالعه دقیق قبلی و تلاش و کار ممتد در شصت سالگی، یک‌دفعه به اینجا رسیده باشد. این غیر ممکن است.

کتاب "کشف اسرار" شاهد این مدعاست. در این کتاب مسائل جدیدی می‌بینید که گویا امام در همین جو فعلی آنها را نوشته است.

حضرت امام هنگامی که درباره مسائل اسلامی نظر می‌دادند، نظراتشان به حق، گویای آگاهی ایشان نسبت به آن مسائل بود. برای نمونه، یکی از شبهاتی که در مسائل اسلامی مطرح می‌شود، این است که اسلام تنها برای کشاورزی و دامداری زکات قائل شده است، حال آنکه جهان امروز، جهان صنعتی و کارخانه داری است.

اگر کسی به مسائل اسلامی وارد نباشد، بدون شک در جواب می‌ماند. اما امام همان وقت (حدود پنجاه سال قبل) می‌گویند که نخیر، اسلام چنین شرایطی را پیش بینی کرده و مالیات این بخش، خیلی بیشتر از مالیاتی است که بر کشاورزی و دامداری قرار داده است؛ به این صورت که اگر برای کشاورزی یک دهم درآمد را مالیات قرار داده است، برای صنعت و کارخانه و... یک پنجم درآمد را به مالیات اختصاص داده است.

از دیگر شبهاتی که مطرح بود و امام آن را در کشف اسرار جواب داده‌اند، این است که چرا بر گندم زکات قرار داده شده، اما بر برنج که قیمتش بالاتر است، زکات قرار داده نشده است. جوابی را که امام داده‌اند، آگاهی ایشان را به مسائل می‌رساند:

علت اینکه اسلام زکات را بر گندم قرار داده و بر برنج قرار نداده، این است که تهیه برنج به شدت زحمت دارد، اما گندم بیشترینش دیم است. گندم را می‌ریزند توی بیابان، باران هم می‌آید و سبز می‌شود. آن مقداری هم که دیم نباشد، چشمه و قنات باشد، زحمتی ندارد. از قضا، همین طور است. تنها محصولی که در کشاورزی، زحمت کمتری دارد، گندم است.

یا در همان کتاب کشف اسرار، وقتی ایشان وارد بحث سربازی می‌شوند، درست مانند آن است که یک بسیجی را توصیف می‌کنند. یعنی در آن زمان، امام بسیج و بسیجی را پیش بینی کرده بودند.

دیدار امام با آیت الله کاشانی

مرحوم آیت الله کاشانی را به دلیل درگیریها و مخالفتهایی که با دکتر مصدق داشت، از شخصیت و منزلت اجتماعی محروم کردند و در نتیجه مریض شدند. تنها کسی که از قم به عیادت مرحوم کاشانی رفت، امام بود. به همین مناسبت، درس اصول امام تعطیل شد.

در آن زمان برای آقای کاشانی سرودهای مبتذل می‌خواندند و در روزنامه‌ها نیز با درج این گونه شعرها به ساحت ایشان بی حرمتی می‌کردند. امام به همه جهات زندگی اجتماعی و سیاسی عنایت داشتند. عیادت از آقای کاشانی را نه به عنوان مسلمانی که از یک بیمار عیادت می‌کند و نه به عنوان روحانی‌ای که به دیدن روحانی دیگری می‌رود، انجام دادند، بلکه ایشان با این عیادت به دنبال هدف خاصی بودند و می‌خواستند به همه بگویند که به مبارزه، دفاع و حفظ اسلام ارج می‌نهند و از این رو احترام به شخصی که از اسلام دفاع کرده است، تا این حد لازم و ضروری است که می‌توان یک جلسه درس اصول را نیز تعطیل کرد، در صورتی که امام می‌توانست روز جمعه به عیادت بروند.

برخوردهای اخلاقی امام

حاج احمد آقا، می‌فرمودند: "امام هیچ وقت به ما نگفتند نماز بخوانید، اما ما هم هیچ وقت نمازمان را ترک نکردیم...".
حالا این چه جور حرکت و رفتاری است که در زندگی چنین تأثیری را می‌گذارد، نمی‌دانم.

حاج احمد آقا می‌گفتند: "یک روز نماز ظهر و عصر را نخوانده بودم و از منزل بیرون آمدم، نه اینکه می‌خواستم نخوانم، نخیر! ولی از قضا در همان لحظه در داخل کوچه با امام که از درس می‌آمدند، برخورد کردم. هنوز کمی به غروب آفتاب مانده بود. تا امام به من رسیدند، خیال کردم که به من می‌گویند که چرا نمازت را نخواندی؟ برگشتم و نمازم را خواندم".

رفتار امام، در مسائل حکومتی و ولایتی نیز همین گونه بود. به یاد ندارم که ایشان جایی حق حاکمیت خودشان را به عنوان دستور اعمال کرده باشند. اگر هم بوده، بسیار کم و ناچیز بوده است. امام به گونه‌ای رفتار می‌کردند که به خواسته‌های ایشان در میان مردم با عشق و علاقه عمل می‌شد. مسئولان نیز با عشق و علاقه و یا به دلیل ترس از تخلف به خواسته‌های امام گردن می‌نهادند.

یکی از امتیازهای حضرت امام این بود که در زمان حکومتشان هیچ گاه به کسی نفرمودند و یا از کسی نخواستند و خواهش نکردند که این کار را انجام بده. این خیلی قدرت می‌خواهد که کسی بتواند حکومت اسلامی را به مدت ده سال اداره کند، بدون اینکه از یک نفر بخواهد یا خواهش کند که پستی و منصبی را بپذیرد.

امام در پذیرش مقامات دولتی و کشوری هرگز به کسی اعمال ولایت نکردند. ایشان به گونه‌ای رفتار می‌کردند که مسئولان خود درخواست می‌کردند تا خدمت امام کار کنند. برای مثال، می‌توانم از خودم بگویم. زمانی که بنده استعفا دادم، امام دو بار، از بنده تعریف کردند، درحالی که کسان دیگری هم بودند که نسبت به استعفای بنده هیچ واکنشی نشان ندادند. طبیعی است که در موقع لزوم اگر بنا به انتخاب باشد، انسان جایی را انتخاب می‌کند که نسبت به کار و عمل وی با دقت و توجه برخورد شده باشد. امام چنین کسی بودند. از آنجا که نسبت به همه مسائل با توجه و دقت برخورد می‌کردند، افراد نیز هر لحظه که احساس می‌کردند به وجودشان نیاز است، از دل و جان به ایشان خدمت می‌کردند.

رعایت حریم انسانها

حضرت امام - سلام الله علیه - همیشه حریم دیگران را رعایت می‌کردند. به طور مثال، زمانی که آقای بروجردی در قید حیات بودند، هیچ دخالتی در امور حوزه نمی‌کردند، چرا که معتقد بودند حوزه رئیس دارد.

یادم می‌آید هنگامی که رئیس شهربانی قم، آقای شیخ حسن تهرانی را که از فاضلان و عالمان قم بود، کتک زد، عده‌ای از دوستان به نزد امام رفتند و جریان را به ایشان گفتند. امام فرمودند:

حوزه رئیس دارد، به ایشان مراجعه کنید و ماجرا را بگویید.

ما آن موقع منظور امام را نفهمیدیم و مدام از خود می‌پرسیدیم: ”چرا امام

دخالت نکردند؟“

اکنون پس از گذشت سالها می‌فهمیم که امام چه می‌خواستند بگویند. منظور این بود که وقتی حوزه رئیس دارد، نمی‌شود هر کسی بیاید و در هر کاری دخالت کند.

چنین برخوردی به هرج و مرج می‌انجامد و در نتیجه هر کسی محور عده‌ای می‌شود تا کاری را به پیش ببرد. گذشته از این امام برای مرحوم آیت الله بروجردی، احترام زیادی قائل بودند.

طرح مرجعیت آیت الله بروجردی در نجف

پس از رحلت حضرت آیت الله بروجردی، روزی در خدمت حضرت امام به تهران می‌رفتم که ایشان فرمودند:

در سفری که به نجف اشرف مشرف شدم، در جلسه‌ای که حضرات آقایان علما شرکت داشتند، پیشنهاد دادم که برای زعامت حوزه‌های علمیه و مرجعیت شیعه، پس از مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله بروجردی را به نجف دعوت کنید تا درس و بحث را شروع کنند. در آن جلسه گفتم این پیشنهاد را به دو جهت ارائه می‌کنم:

۱. اینکه حضرت ایشان اثباتاً اعلم هستند.

۲. مردی است اجتماعی و برای مرجعیت و حفظ کیان حوزه‌های علمیه، شایسته‌ترین فردی است که می‌توان روی او حساب کرد.

مدتی که از این جلسه گذشت، یکی از آقایان به من گفت آقایان حاضر در جلسه گفتند: ”حاج آقا روح الله، حوزه نجف را نمی‌شناسند. در این حوزه، عالمان برگزیده‌ای هستند.“

گفتم از قول من به آقایان بگویید که شما متوجه حرف من نشده‌اید. من گفتم که آیت الله بروجردی فردی است اجتماعی. اجتماعی بودن غیر از اعلیت است و این مطلب، جای انکار نیست.

همچنین گفتم حضرت آقای بروجردی در مقام اثبات، اعلم است. البته منافاتی ندارد که دیگر آقایان ثبوتاً اعلم باشند، گرچه ایشان ثبوتاً هم اعلم هستند.

مظلومیت امام

حضرت امام خمینی - سلام الله علیه - با اعمال و رفتار خویش و با آن متانت و بی علاقگی اش نسبت به ریاست و ظواهر دنیوی، جلوی تبلیغات را حداقل نسبت به خودشان گرفتند و با بیان خود در سخنرانیها، درسها و مبارزات، روش خویش را برای همگان روشن ساختند.

از الطاف خداوند به حضرت امام این بود که در سخن گفتن نیز بسیار توانمند بودند و مطالب بلند را با جمله‌هایی ساده و زبانی مردمی مطرح می‌کردند. ایشان به کج اندیشان ثابت کردند که خداپرستان کسانی هستند که دلشان به حال اسلام می‌سوزد و هنگام خطر قبل از دیگران خود را به خطر می‌اندازند؛ همان طور که امام در جریان نهضت، بارها خود را به خطر انداختند. به طور مثال در سال ۱۳۴۲ در قم علیه امام شبنامه‌هایی منتشر شد. به مردم فرمودند که هیچ کس در مقابل آن شبنامه‌ها حساسیتی از خود نشان ندهد. بعد در مسجد اعظم، تنها گوشه‌ای از متن آن را برای انبوه جمعیت حاضر خواندند. همه برای مظلومیت امام گریستند و بدین طریق خط بطلان بر تمام تبلیغات دشمنان کشیدند و هرگونه درگیری احتمالی را منتفی کردند.

امام، تبلور نیکی‌ها

امام - سلام الله علیه - جمع اضداد بود. ما همیشه این طور تصور کرده‌ایم که اگر کسی زاهد شد، دیگر انقلابی نیست و اگر انقلابی شد، دیگر زاهد نخواهد بود. اینکه شخصی هم زاهد باشد و هم انقلابی، بعید به نظر می‌رسید. حال آنکه که اگر انسان با اسلام آشنا باشد، در می‌یابد که امیرالمؤمنین (علیه السلام)

زاهدترین فرد بود و در عین حال در تمام حرکت‌های انقلابی پیشاپیش دیگران حرکت می‌کردند و در اکثر جنگ‌ها شرکت داشتند، ولی نسبت به دنیا و پست و مقام بسیار بی‌اعتنا بودند. امام نیز هیچ تمایلی به دنیا و ریاست و مرجعیت نداشتند.

پس از فوت مرحوم آیت الله بروجردی آخرین کسی که برای ایشان مجلس ترحیم برگزار کرد، حضرت امام بودند، در صورتی که پیشی گرفتن در برگزاری مجلس ترحیم برای آیت الله بروجردی، خود راهی برای کسب شخصیت محسوب می‌شد.

دیگر اینکه سابقه نداشت امام به طور مجانی رساله در اختیار مردم قرار دهد، در صورتی که این رسمی معمول و متداول در میان مراجع بود. حتی آقای بروجردی با همه عظمتی که داشتند به کسانی که مراجعه می‌کردند، رساله مجانی می‌دادند. اما حضرت امام در طول هفت سالی که در محضرشان بودم و به منزلشان رفت و آمد می‌کردم، خلاف این رسم رفتار می‌کردند. حتی در طول این مدت من نفهمیدم که ایشان حاشیه بر عروه یا حاشیه بر وسیله دارند. در حالی که هر استادی در هنگام درس و بحث به شاگردانش می‌گوید که مثلاً در فلان نوشته‌اش فلان موضوع را یادآور شده است. اما ایشان اگر سؤالی می‌شد، پاسخ می‌دادند و مبنای خود را نیز بیان می‌کردند ولی هرگز اشاره‌ای به نوشته‌های خویش نمی‌کردند. حتی پس از فوت آیت الله بروجردی که زمینه برای طرح این گونه مسائل فراهم بود، باز تمایلی به مطرح کردن نداشتند.

توجه به امور شرعی

درباره رعایت امور شرعی از طرف امام - سلام الله علیه - خاطره جالبی را به یاد دارم. زمانی می‌خواستم برای مرحوم پدرم از ایشان اجازه دخالت در امور حسبیه بگیرم. روزی پس از پایان درس، در هنگام برگشت به منزل فرصت را برای خواسته‌ام مناسب دیدم. عرض کردم: "اجازه می‌فرمایید که پدر من که

روحانی روستا و محله‌ای است، در امور حسبیه دخالت کند؟“

حضرت امام پرسیدند: ”آیا“ تقه“ است؟“

عرض کردم: ”بله“.

فرمودند: ”مجاز است“.

ایشان برای اجازه دادن شفاهی به کسی که تمام وجودش ارادت به امام است نیز تمام جهات شرعی را رعایت می‌کردند. اینها همه امتیازهایی است که در امام بود و در طول تاریخ، غیر از ائمه معصومین(علیهم السلام) در کمتر کسی مشاهده شده است.

مبارزه با شخص شاه

در گذشته، عالمان با فرض حضور ظالمان در رأس قدرت، با سران قدرت کاری نداشتند. حتی میرزای شیرازی بزرگ که آن فتوای ارزنده را صادر کرد، به طور مستقیم با ناصر الدین شاه مخالفت نکرد، بلکه استعمال دخانیات را به مثابه جنگ با امام زمان(عج) می‌دانست. او نمی‌گوید که ناصر الدین شاه نباشد، بلکه می‌گوید: ”این قرارداد ذلت بار و ننگین است“.

مرحوم مدرس مبارزه می‌کرد، اما به عنوان نماینده مجلس. مبارزه آخوند خراسانی و حاج آقا نور الله اصفهانی با استبداد بود نه با سلطنت و شاه. آیت الله کاشانی هم که سابقه مبارزاتی فراوانی داشت، در پست ریاست مجلس مبارزه می‌کرد. خلاصه آنکه در طول تاریخ، مبارزه روحانیت با حاکمیت طاغوت و سلاطین نبود، بلکه هدف مبارزه آنها، امور دیگری - به جزء حاکمیت سلاطین - قرار می‌گرفت.

اما حضرت امام از همان آغاز مبارزه سیاسی خود، رأس حکومت و اصل سلطنت را هدف قرار دادند. در صورتی که دیگران در کنار سلطنت و با بودن سلطنت، امور دیگر را هدف مبارزه خود قرار می‌دادند. شیوه مبارزه حضرت امام مانند شیوه ابا عبدالله الحسین(علیه السلام) بود که با خود یزید و اساس سلطنت

او مخالفت می کرد. امام حسین (علیه السلام) هنگامی که از مدینه حرکت کردند، فرمودند: «وعلی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامّه براع مثل یزید بن معاویه»^(۳۵). چنین مبارزه‌ای نیازمند از خودگذشتگی است و هیچ یک از عالمان ما نیز چنین مبارزه‌ای نکرده‌اند.

پس از جریان انجمنهای ایالتی و ولایتی که حاکمیت وقت، فیضیه را درهم کوبید و طلبه‌ها را شهید کرد، برای مدتی از سوی امام اطلاعیه‌ای منتشر نشد. ایشان حتی در جلسات علمای دیگر شرکت نمی کرد. سر و صدا به راه افتاد و عده‌ای - حتی از دوستان و علاقه‌مندان امام - این سؤال را مطرح کردند که چرا امامی که مبارزه را آغاز کرده است، آن را ادامه نمی دهد. پس از مدتی معلوم شد که قصد ایشان این بود که اتمام حجت کنند. یعنی اگر تا حالا مبارزه با دولت بود، از این پس مبارزه با شاه است و مبارزه با شاه خطرناک است. آیا حاضرید که جانتان را به خطر بیندازید؟ راه من، مبارزه با شاه است.

بعضی از آقایان می گفتند: «چگونه می شود با شاه مبارزه کرد؟» به همین دلیل در چهلم شهدای فیضیه اطلاعیه مهمی انتشار ندادند. اما در همان زمان اطلاعیه معروف امام مبنی بر اینکه شاه دوستی یعنی آدمکشی و کشتن طلبه‌ها، شاه دوستی یعنی غارت اموال ناچیز طلبه‌ها، شاه دوستی یعنی کتابسوزی، منتشر شد. لبه تیز این مبارزه یا هدف اصلی اطلاعیه، متوجه سلطنت و شخص شاه بود. در گذشته، نتیجه مبارزه عالمان روحانی مقطعی بود، چنان که با رفتن مدرس همان وضع سابق ادامه می یافت و یا با رفتن آیت الله کاشانی همان کارهای نادرست دنبال می شد. اما نتیجه مبارزه امام از بین رفتن سلطنت و تأسیس حکومت اسلامی بود؛ حکومتی که در آن احکام اسلامی به اجرا در می آید.

اهمیت به اموال مسلمانان

حادثه دوم فروردین (بیست و پنج سؤال)^(۳۶) مصادف با شهادت امام صادق (علیه السلام) بود، یعنی روزی که به فیضیه حمله کردند. طلبه‌های

بسیاری شهید شدند و اموالشان غارت شد. بسیاری از طلبه‌ها مشکلات زیادی در زندگی مادی خود پیدا کردند. به همین مناسبت، عده‌ای در تهران با هدایت شهید عراقی - روحش شاد - برای کمک به طلبه‌هایی که از نظر جانی و مالی آسیب دیده بودند، پولی جمع کردند و به خدمت امام بردند، امام هم پول را به من و حاج شیخ عبدالعلی قرهی سپردند تا به قم ببریم و میان طلبه‌های صدمه دیده تقسیم کنیم. ما دو نفر پیش خود حساب کردیم که با توجه به اینکه مقدار پول زیاد است، اگر به هر یک از طلبه‌ها نفری چهل تومان بدهیم، درست می‌شود.

سه روز بعد، به قصد تقسیم پول به مدرسه خان رفتیم و اعلام کردیم که از طرف امام قرار است به طلبه‌ها پولی داده شود. پس از آن به هر یک از طلبه‌ها چهل و پنج تومان پول دادیم و اگر کسی ادعا می‌کرد که اثاثیه یا پولش را هم از دست داده است، به همان مقدار، به او اضافه می‌دادیم. هنوز ظهر نشده بود که از طرف امام پیغام آوردند که شیوه تقسیم پول مورد تأیید ایشان نیست. پیام آور گفت: "نظر امام این است که پول را به کسانی بدهید که مجروح شده‌اند و یا اتاقتشان در فیضیه غارت شده است، نه همه طلبه‌ها".

ما فوری وسایلمان را جمع کردیم و به منزل امام رفتیم. وقتی گزارش کار خود را دادیم، فرمودند:

اشتباه کردید، خلاف کردید. پول مال همه نبود. آقایان پول را برای افراد صدمه دیده آورده بودند.

عرض کردیم: "خُب حالا چه کنیم؟"

فرمودند: هیچ، اشتباه کرده‌اید، باید پولها را پس بگیرید.

من که بیشتر هدفم این بود که امام از ماجرا چشم پوشی کنند، با شنیدن این حرف، گفتم: "آقا! چه جوری پولها را برگردانیم؟ این امکان ندارد".

حضرت امام با تأکید فرمودند: "باید پس بگیرید".

پس از آنکه از خدمت امام مرخص شدیم، به فکر فرو رفتیم که چگونه اشتباه

خود را تصحیح کنیم، عاقبت راه حلی به ذهنمان رسید. اگرچه خود این راه حل، اشتباهی دیگر بود. به این صورت که عصر همان روز به مدرسه خان رفتیم و اعلام کردیم که آن عده از طلبه‌هایی که در جریان مدرسه فیضیه قم به خودشان یا اتاقشان آسیبی نرسیده است و از ما نیز مبلغ چهل و پنج تومان گرفته‌اند، لطف کنند پول را برگردانند و بیست تومان هم تشویقی بگیرند. پیش خود می‌گفتیم که هر جور شده اجازه دادن این بیست تومان را از امام می‌گیریم. وقتی برنامه جدید را در مدرسه خان اعلام کردیم، حتی بعضی از طلبه‌ها از گرفتن بیست تومان خودداری می‌کردند. ولی ما خودمان از اینکه آنها را معطل کرده بودیم، خجالت می‌کشیدیم و به اصرار بیست تومان را به آنها می‌دادیم.

هنوز یکی - دو ساعت از شروع کار ما نگذشته بود که مجدداً از طرف امام پیغام آوردند که این کارتان نیز خطاست. دوباره وسایلمان را جمع کردیم و به خدمت امام رفتیم و گفتیم: "آقا! چون این آقایان پولها را پس می‌آورند، بیست تومان به آنها تشویقی می‌دهیم".

امام فرمودند: "تشویقی ندارد".

دوباره گفتیم: "آقا! عنایتیم به این نکته است که این فرد دارد پولی را که گرفته و مال خود می‌داند، بر می‌گرداند".

امام فرمودند:

او وظیفه‌اش را انجام می‌دهد. انجام وظیفه که تشویق ندارد.

توجه کنید که چنین برخوردهایی چقدر در تربیت جامعه مؤثر است. یعنی هیچ‌گاه نباید جامعه‌ای در ازای انجام وظیفه اجتماعی‌اش متوقع پاداش باشد. در غیر این صورت یک کارمند یا یک صنعتگر، کار معمول خود را انجام می‌دهد ولی در برابر آن پاداش می‌خواهد. چنین جامعه‌ای مسلماً قابل کنترل نیست.

امام در تکمیل توضیحات خود فرمودند:

آقایان متدینند، شما یک پولی را به آنها داده‌اید که نا به جا بوده است. بعد آمدید به خاطر آن پول نا به جا تشویقشان کردید. گذشته از آن، این پول مال

مردم بوده است، شما چرا این کار را کردید؟ باید پولی که نا به جا داده‌اید، جبران شود.

من و آقای قرهی تقریباً به حالت التماس گفتیم: «آقا! ما چطور جبران کنیم؟ از عصر تا حالا حدود ده - بیست هزار تومان پول داده‌ایم!»
بالاخره امام عنایت کردند و فرمودند:

حالا چون این پول را به طلبه‌ها داده‌اید، من یک جوری از سهم امام جبران می‌کنم. ولی بقیه پول را برای همان کسانی که گفتم، خرج کنید.

چند روز بعد، امام را دستگیر کردند. در همان مدت ما نیز پولها را به طلبه‌ها داده بودیم و مقدار کمی نزدمان مانده بود. مدت کوتاهی از دستگیری ایشان نگذشته بود که از زندان نامه‌ای فرستادند و درباره بقیه پول دستور دادند که به مصرف همان افراد برسانیم. نکته جالب توجه اینجاست که امام، با آنکه شرایط آن دوران بسیار سخت بود و هیجان و التهاب عظیمی بر همه حاکم بود و خودشان هم در اسارت به سر می‌بردند، نسبت به باقیمانده پولی که از اموال مسلمانان به حساب می‌آمد، احساس مسئولیت می‌کردند.

در هر صورت ما پول را به تدریج خرج مجروحان فیضیه، به ویژه کسانی که در حادثه فیضیه قم صدمه دیده بودند کردیم.

آگاهی، اخلاص و تعبد امام

کسی که توجه جهان شرق و غرب را به خود جلب کرده بود، انسانی بود متعبد. هنگامی که ایشان بیهوش بود، با چشم اشاره می‌کرد و نماز می‌خواند. در همان حال رادیو را باز کرده، گوش می‌کند ببیند در کشور چه اتفاقی افتاده است.

برای ایشان، در یک لحظه هزار نکته و وظیفه مطرح است. در واقع رفتار ایشان هم نماز شب است، هم جهاد است و ایثار، هم تعبد است. مثل شیخ صدوق دوم بودن و مثل ابن بابویه بودن و هم علی وار جنگیدن. چنان که منتظر

هستند که ببینند اگر اتفاقی در کشور افتاده و به وجود ایشان نیازی هست، از روی همان تخت بیمارستان نیز به کمک بشتابند و راهنمایی کنند. چنین رفتاری شایسته مردان خداست انسانی که آمن به احکام الله است.

حتماً بارها و بارها شنیده‌اید که امام، در اعمالشان مخلص بودند. اما من می‌خواهم که به اندازه درک و درایت خود، اخلاص را معنا کنم تا نه تنها معنای اخلاص برایمان روشنتر بشود، بلکه کارهایمان را نیز بر آن مبنا تنظیم کنیم. در هر صورت من اخلاص را چنین تعریف می‌کنم. هنگامی که فردی عملی را فقط برای رضایت خدا انجام بدهد و این عمل به نفع دیگران باشد ولی در عین حال توقع هیچ تعریف و تمجیدی از دیگران نداشته باشد، آن فرد، فردی مخلص است.

امام هم فردی مخلص بودند و هم مبارز. طبیعی است که با شروع مبارزه، از تدریس محروم شدند و جلسه‌های درس هزار نفری ایشان به دلیل زندانی شدنشان تعطیل می‌شود. در این ارتباط حتی موقعیت امام تحت عنوان مرجعیت و زعامت در خطر می‌افتد و دیگران خود را در مصدر امور قرار می‌دهند. ولی با این حال می‌بینیم که امام لحظه‌ای کوتاهی نکرد و به وظیفه خود عمل کرد.

عزاداری و حفظ سنت

عزاداری حضرت امام - سلام الله علیه - یک عزاداری سنتی بود. از آنجا که ایشان برای دعا، ارزش و اعتبار قائل بودند، خدا هم به ایشان ارزش و اعتبار بخشید. امام با یک جمله عزاداری سید الشهداء را رونق بخشیدند وقتی که گفتند:

در عزاداری، سنتها را حفظ کنید و برای ابی عبدالله عزاداری کنید.

و به این ترتیب سید الشهداء نیز به امام عزت و اعتبار بخشید.

در سال ۴۲، هنگامی که در بازار تهران، بعضی از فقها را زدند، و مردم را زیر ضرب و شتم گرفتند و همه قدرتها نیز از این کار دولت پشتیبانی کردند، امام

فرمودند:

اگر یک قطره از خون ابی عبدالله هم در من باشد، تا رژیم ستمشاهی را ساقط نکنم از پای نمی‌نشینم و نه تنها آن، بلکه آمریکا را نیز به ذلت و خواری می‌کشانم.

دفاع از اسلام

امام - سلام الله علیه - به یک سری از ارزشها عنایت خاصی داشتند و در طول زندگی هیچ گاه آنها را نادیده نگرفته و فراموش نکردند. از جمله آن ارزشها می‌توان از ستیز جدی با سرمایه داران بی درد، استعمارگران و متحجرین و نیز دفاع از اسلام و کیان آن، انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، محرومان و پابرهنگان، جبهه رفته‌ها و کتک خوردگان نام برد.

در دفاع از اسلام و کیان آن خاطره جالبی را به یاد دارم که شرح آن مناسب به نظر می‌رسد. پیش از شرح خاطره جا دارد به یکی از عادت‌ها و ویژگیهای امام که بی ارتباط با موضوع مورد بحث نیست، اشاره کنم.

امام در روز آخر درسشان معمولاً چند جمله‌ای را به عنوان نصیحت می‌گفتند. این چند جمله نصیحت برای یک سال هر طلبه کافی بود تا در طول آن مدت به مسائل اخلاقی پایبند باشد. بیشتر این نصیحتها به جهان آخرت مربوط می‌شد. در آن مواقع امام درباره عذابهای جهان آخرت و عالم برزخ بحث می‌کردند و روایت‌هایی را در این باره نقل می‌کردند. شبیه به همین برخورد را امام با سران اتحاد جماهیر شوروی و نمایندگان آن هم داشتند. در هر دو مورد ایشان خواهان آن بودند که مخاطبانشان به راه راست بروند و در طی طریق آن، به شخصیتی کاملتر دست پیدا کنند. در واقع روش تربیت اخلاقی امام نسبت به معاد، در زمانی که در رأس قدرت یک جامعه نشسته‌اند و آن را هدایت می‌کنند با زمانی که به ظاهر فاقد آن قدرت بودند، تفاوتی پیدا نکرده بود. در هر صورت بهتر است که به شرح خاطره بپردازم.

در سال ۴۰ یا ۴۱ - درست به خاطر ندارم - به علت گرمای تابستان قم، امام قصد حرکت به سمت امامزاده قاسم را داشتند. در آنجا منزلی برای ایشان تدارک دیده شده بود. در آن زمان بنا بود من در تهران، شمیران، سلطنت آباد و رستم آباد به مناسبت ایام محرم منبر بروم. امام که از طریق برادرم از این جریان آگاه شده بودند، فرمودند که بیایید با هم به تهران برویم. پس از آنکه سوار ماشین شدیم و سفر آغاز شد، به من فرمودند:

صحبتی کنید تا راه تمام شود.

من حیران مانده بودم که چه بگویم، چرا که در مقابل امام و جلال و شکوه شخصیت ایشان، صحبت کردن و اظهار نظر کردن از هر کسی ساخته نیست. گاهی نیز از اینکه همراه ایشان شده بودم، خودم را سرزنش می‌کردم، چرا که تصور می‌کردم این کار برایم گران تمام می‌شود. ایشان دوباره فرمودند: "چیزی بگویید!"

عرض کردم: "آقا چه عرض کنم؟"

اما ایشان اصرار بر این داشتند که من حتماً درباره مطلبی صحبت کنم. ناگهان به یاد صحبت‌هایی افتادم که آن روزها بین طلبه‌ها مطرح بود. جریان از این قرار بود که رژیم شاه به علت اختلاف‌هایی که بین ایران و عراق پیش آمده بود، به کسی گذرنامه نمی‌داد تا به عراق برود. از آنجا که این جریان با فوت آقای بروجردی همزمان شده بود، بیشتر طلبه‌ها آن را به فال نیک گرفتند، چرا که تصور می‌کردند در صورت رفتن طلبه‌ها به عراق و حوزه علمیه نجف، حوزه علمیه قم از هم می‌پاشد. بنابراین، خوشحال بودند که با عدم امکان رفتن طلبه‌ها به عراق، حوزه علمیه قم همچنان برقرار می‌ماند. با یادآوری این صحبت‌ها بود که گفتم: "آقا! الحمدلله به طلبه‌های قم گذرنامه داده نمی‌شود که به نجف بروند؛ در نتیجه حوزه علمیه قم نیز از هم پاشیده نمی‌شود."

امام همین یک جمله را از من بهانه کردند و تا پاسگاه حسن آباد صحبت

کردند. تکیه گاه کلام ایشان نیز این بود:

اگر افراد خدا پرست باشند، قم و نجف برایشان معنی ندارد. هدف ترویج اسلام و فقه امام صادق (علیه السلام) است. تو چرا نجف را غیر از قم می دانی؟ مقداری از صحبت های امام نگذشته بود که به فکر رسیدن که مبدا ایشان، مرا غیر موحد بدانند. از این رو به خود جرئت دادم و گفتم: "آقا! این یک نظریه همگانی است، نظر من تنها نیست. همه این حرف را می زنند. من نخواستم بگویم که نجف غیر از قم است، من خواستم بگویم که چون حوزه قم اهمیت دارد، باید بماند و حفظ شود".

امام فرمودند:

اینجا جلسه درس نیست که بخواهی حرف بزنی، اینجا جای مسائل اخلاقی است.

منظورشان نیز این بود که در جلسه درس می توان اشکال نمود، اما در هنگام موعظه و نصیحت نباید اشکال کرد.

در هر صورت امام به این مسئله که تنها جایی که مسائل مادی و دنیایی مطرح باشد، دعوا به وجود می آید و اینکه اگر صد و بیست و چهار هزار پیامبر بخواهند در جهان حکومت کنند، دعوایی پیش نخواهد آمد، اشاره کردند و فرمودند:

آیا هرگز درباره نماز صبح با کسی دعوایت شده است؟ آیا هیچ وقت قم و نجف از نظر نماز صبح فرقی داشته اند که مثلاً حوزه قم نماز صبح را بخواند و نجفی ها نخوانند؟

گفتم: "نه". فرمودند: پس اینکه گفته می شود که طلبه های حوزه قم به نجف نروند، گویای این امر است که آنها موحد و خداپرست نیستند.

در همین هنگام راننده جلوی پاسگاه حسن آباد ایستاد و یکی از مأموران پاسگاه را سوار کرد و صحبت های امام نیز قطع شد...

دقت و توجه به شاگردان

در مدت چند سالی که موفق شدم در درس فقه و اصول حضرت امام - سلام الله عليه - شرکت کنم، به برخی از نکات و ویژگیهای آن مرد الهی آگاهی پیدا کردم. از آن جمله می‌توان به شاگردپروری حضرت امام اشاره کرد. امام با شاگردان به گونه‌ای برخورد می‌کردند که چنانچه از استعداد و زمینه فکری و شخصیتی لازم برخوردار بودند، راه کمال را بیمایند و استعدادشان شکوفا شود. به نظرات و اشکالات شاگردان به دقت توجه می‌کردند و با تأمل بدانها می‌نگریستند. همین روش ایشان باعث تشویق و ترغیب شاگردان می‌شد.

امام، استادی کامل

امام - سلام الله عليه - ویژگیهای منحصر به فرد برخی از بزرگان گذشته را نیز دارا بودند. در تحقیق مطالب، نظیر شیخ انصاری، و در اطلاعات وسیع، نظیر صاحب جواهر، و در تعمق در روایات و عنایت به سند و دلالت بر دسته بندی مانند مرحوم بروجردی بودند.

امام مبتکرانه و به سبک خاص خودشان به بحث وارد و از آن خارج می‌شدند. مثلاً وقتی خارج مکاسب می‌فرمودند، "مکاسب" شیخ، "حاشیه" مرحوم سید کاظم فقیه یزدی، "حاشیه" مورد تحقیق مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی، "مستند نراقی"، "تذکره" علامه و... را مورد مطالعه و بحث قرار می‌دادند و نظرات دقیق خود را هم بیان می‌داشتند. از این رو شاگرد ناگزیر بود که به منابع مراجعه کند تا تأیید یا تکذیب مطالب را از طرف استاد، درک کند. ولی ما با آنکه پیش از درس، به مطالعه و مباحثه می‌پرداختیم و منابع درس را مطالعه می‌کردیم، اما باز هم در موقع درس، احساس می‌کردیم که مطالعاتمان کافی نبوده است.

شناخت موضوع

فقیه وقتی می‌تواند فتوای عالی بدهد و مایه آبرو و عزت اسلام و مسلمانان شود که از آگاهی و بینش بالایی برخوردار باشد.

حضرت امام - سلام الله علیه - به خاطر آگاهی و بینش بالایی که درباره مسائل گوناگون داشتند، از روی شناخت دقیق موضوع فتوا می‌دادند. به طور مثال در قضیه سلمان رشدی و تألیف کتاب "آیات شیطانی" به دست او، همچنین نشر و ترویج کتاب به همّت استکبار جهانی و ایادی مزدور آن، حضرت امام با درک عمق توطئه و ابعاد گسترده این حرکت ضد اسلامی و ضد فرهنگی فتوا دادند.

فتوای مبارک و میمون آن بزرگوار، زخم عمیقی بر پیکر استعمار وارد کرد و موجب سربلندی و عزت اسلام و مسلمانان شد و به این ترتیب، حوزه اسلام از هجوم بی‌شرمانه استکبار جهانی محفوظ ماند.

امام؛ جمع فقه و فلسفه (۳۷)

ما در گذشته علمایی را داشته‌ایم که جامع در علوم مختلف بوده‌اند و علم آنها تنها در زمینه فقه نبوده است. اما ویژگی امام در عین جامعیت این بود که انسان فکر می‌کرد که ایشان تنها فقه، یا فلسفه، یا فقط اصول می‌داند بلکه در هر رشته‌ای متخصص بوده است. در حالی که دیگران این گونه نبوده‌اند. مثلاً مرحوم شیخ محمد حسین کمپانی (قدس سره) شخص محقق بوده و بخصوص در فلسفه ید طولانی داشته است. در ادبیات، فقه و اصول نیز تحقیقاتی دارد. حاشیه او بر کفایه گویای احاطه او بر فقه و اصول است، معذک گاهی فقه و فلسفه را با هم آمیخته است. ولی امام به واسطه چند بُعدی بودن‌شان، هم متخصص در فقه بود و هم متخصص در فلسفه و این دو را با هم خلط نفرمودند. بعد از فخر المحققین که مسائل فلسفی به طور رایج در فقه داخل شد از امتیازات حضرت امام این بود که توانست مسائل فلسفی را از مسائل فقهی و اصولی جدا کند و با بیانی رسا و روشن هم مطالب فلسفی را تبیین کند و هم مسائل فقهی را. ایشان می‌فرمود که فقه یک سلسله قوانین و قراردادهای کلی است و قراردادهای بستگی به کیفیت جعل و قرارداد دارد و با فلسفه که بحث از

حقایق و واقعیات است، تفاوت دارد.

به عنوان نمونه: یکی از مسائل مسلم در فقه آن است که دو تا حکم نمی‌توانند در یک جا جمع شوند و به عبارت دیگر یک شیئی نمی‌تواند هم واجب باشد و هم حرام. کسانی که خواسته‌اند در این زمینه بحث کنند به سراغ فلسفه رفته‌اند و گفته‌اند: چون احکام با هم متضادند و جمع بین ضدین محال است، دو حکم هم نمی‌توانند با هم جمع شوند. یک شیئی نمی‌تواند هم واجب باشد و هم حرام، هم حرام باشد و هم مباح. این مطلب از سخنان مسلم دانشمندان حوزه‌های علمیه حتی مثل مرحوم کمپانی (قدس سره) است، اما امام می‌فرمودند: درست است که دو حکم با هم جمع نمی‌شوند چون تکلیف به محال یا تکلیف محال است. مولی نمی‌تواند اراده کند که بنده هم عملی را انجام دهد و هم انجام ندهد و قانونگذار نمی‌تواند در آن واحد دو اراده داشته باشد، چون جمع بین دو اراده ممکن نیست، اما نسبت به خود واجب و حرام که دو قرارداد و دو قانون‌اند و پس از اراده‌ها پیدا می‌شوند، ضدین مطرح نیست. قانونگذار دستور می‌دهد که این کار را انجام دهد پس از این دستور، قانون لازم‌الاتباع می‌شود و وقتی دستور می‌دهد که این کار را نکنید پس از آن انجام آن ممنوع می‌گردد. این دو نحوه قرارداد بین عقلاست و ربطی به جمع بین ضدین ندارد. فلاسفه درست می‌گویند که جمع بین ضدین محال است، اما در اینجا اصلاً احکام ضدین نیستند، بلکه قرارداد هستند و قرارداد بستگی به کیفیت آن دارد، و به قول یکی از بزرگان مرکز امور اعتباریه عالم اعتبار است نه عالم حقیقت.

نمونه دیگر: مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه (قدس سره) در اصول وارد بحث‌های فلسفی هم شده است و معروف است که فلسفه هم می‌دانسته، اما در بحث جبر و تفویض در کفایه مطالبی را مطرح می‌کند که در عین حال که خودش متوجه مطلب بوده اما برای دیگران قابل تفهیم نیست و لذا می‌گوید: "قلم به اینجا رسید و سر بشکست" اما حضرت امام در سن جوانی (۳۵ سالگی) رساله جبر و تفویض می‌نویسد. تفاوت این رساله با بیانات مرحوم آخوند در کفایه

زمین تا آسمان است، با اینکه مرحوم آخوند در دوره کمالش این کتاب را نوشته است، ولی حضرت امام در سنین جوانی آن را تألیف کرده است، پس امتیاز حضرت امام نسبت به دیگران این است که در عین جامعیت در علوم مختلف، متخصص در هر یک از آنها بوده است و امیدواریم راهی که حضرت امام پیمودند و ما را از خلط بین مسائل اعتباری و مسائل حقیقی (فقه و فلسفه) نجات دادند، دنبال شود، که این خلط در فهم احکام اسلام اشتباهاتی را قصوراً باعث می‌شد.

مبارزه با متحجّران و کج اندیشان

راه اساسی که امام - سلام الله علیه - در مبارزه با متحجّران پیش گرفت، یکی بیان و دیگری عمل ایشان بود. متحجّرین و کسانی که همیشه اسلام را برای منافع شخصی خود می‌خواهند اعمال دیگر مسلمانان را زیر سؤال می‌برند تا در نتیجه اعمال خودشان جایگاهی در میان مردم پیدا کند. حضرت امام با اعمال و رفتار خویش و با آن متانت و بی‌علاقگی‌اش نسبت به ریاست و ظواهر دنیوی جلوی تبلیغات آنان را حداقل نسبت به خودش گرفت و با بیان خود در سخنرانی‌ها، درس‌ها و مبارزات روش خود را برای همگان روشن ساخت. از الطاف خداوند به امام این بود که در سخن گفتن نیز بسیار قوی بود و مطالب بلندی را با جملات ساده‌ای مطرح می‌کرد. امام به آنان ثابت کرد که خدا پرستان کسانی هستند که دلشان به حال اسلام می‌سوزد و هنگام خطر قبل از دیگران خود را به خطر می‌اندازند. کاری که امام در نهضت بارها انجام داد و خود را به خطر انداخت. زندان، تبعید، شهادت فرزند و هزاران فشار و مشکل دیگر را به جان خرید و حتی در سال ۴۲ شبنامه‌هایی که در قم منتشر می‌شد، دید و هیچ عقب نشینی نکرد. در طول نهضت هم با عمل خویش ثابت کردند که مردان خدا چه مشخصاتی دارند. در مبانی و برخوردهای فقهی نیز بینش ایشان با دیگران تفاوت داشت. وقتی به آیات مربوط به اجتماع و مردم می‌رسید نگاه دیگر گونه‌ای به مردم و اجتماع داشت. یا درباره آیه (وَانْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا

بَأَيِّدِكُمُ الْيَتِيمَ الَّذِي هَلَكَ^(۳۸) می فرمود: این آیه خطاب به سرمایه داران و زراندوزان است و به آنها می گوید: در راه خدا انفاق کنید و خود را به هلاکت نیفکنید.

امام در درس و بحث و تفکر هم آزادگی و حریت خود را حفظ می کرد. در حالی که تحجّر گرایان همیشه در مقابل سرمایه داران تسلیم اند و همواره توجیه گر اعمال و رفتار آنان می باشند تا در کنار آنان برای خود نیز لقمه نانی تدارک ببینند. امام در بحثهای خویش مبانی خود را عرضه می کرد و شاگردانی تربیت نمود که تا سرحد شهادت پیش رفتند، انسانهایی همچون شهید مطهری، شهید سعیدی، شهید بهشتی، تحویل جامعه دادند، در حالی که تحجّر گرایان حاضر نبوده و نیستند کوچکترین ضرری را بخاطر اسلام به خود متوجّه سازند. مهمترین راهی که امام در مبارزه با تفکر تحجّر گرایی انتخاب کرد همین بود که راه نهضت و شهادت را به روی امت اسلام باز کرد و هم جنبه های مثبت را بیان می کرد و هم جنبه های منفی را. زمانی که قدرت امام کم بود مستقیماً به آنان حمله نکرد، بلکه با بیان خصوصیات مردان الهی آنان را به عقب می راند ولی ضربه های نهایی را در سالهای اخیر و زمان قدرت خویش به تحجّر گرایان زدند و ما هم اگر قدرت مقابله با آنان را نداریم، با عمل و بیان جنبه های مثبت، مبارزه کنیم و آنان را به عنوان عناصری که امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) را به شهادت رساندند به جامعه معرفی نماییم. اینان همیشه دنبال نقاط ضعف بودند، یک لباس زیبا را نمی توانستند بر اندام امام صادق (علیه السلام) ببینند. امام حداقل در زمان حیات خویش آنان را منزوی ساخت و اینک نوبت ماست که آنان را در حال انزوا نگه داریم و ان شاء الله فرزندان انقلاب اجازه قدرت یافتن به آنها را نخواهند داد.

امام هیچ گاه به دنبال مرجعیت نبود

امام - سلام الله علیه - در حدی جمع بین اضداد بود، به نظر ما چون تصور می شود که اگر کسی زاهد شد دیگر انقلابی نیست و اگر انقلابی شد دیگر زاهد

نخواهد بود، اینکه شخصی هم زاهد باشد و هم انقلابی مستبعد به نظر می‌رسد در حالی که اگر انسان با اسلام آشنا باشد می‌داند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) زاهد زاهدین بود و در عین حال در حرکت‌های انقلابی از دیگران مقدم بود، در اکثر جنگ‌ها شرکت داشت و در عین حال نسبت به دنیا و پست و مقام بسیار بی‌اعتنا بود، امام نیز هیچ تمایلی به دنیا و ریاست و مرجعیت نداشت. پس از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره) آخرین کسی که برای ایشان مجلس ترحیم برگزار کرد ایشان بود، در حالی که سبقت در برگزاری مجلس ترحیم برای آیت الله بروجردی خود راهی برای کسب مرجعیت محسوب می‌شد.

بنده در حدود هفت سالی که در محضر امام بودم و به منزلشان رفت و آمد می‌کردم متوجه نشدم که ایشان حاشیه بر عروه یا حاشیه بر وسیله داشته باشند، با اینکه انسان معمولاً در درس و بحث به شاگردانش می‌گوید و این مسئله را یادآور می‌شود. اگر سؤالی می‌شد پاسخ می‌دادند و مبنای خود را هم بیان می‌فرمودند ولی اشاره‌ای به نوشته‌های خود نمی‌کردند؛ حتی پس از فوت مرحوم آیت الله بروجردی که زمینه برای طرح این گونه مسائل فراهم بود باز هم تمایلی برای مطرح شدن نداشتند.

پس از هفت سال یک روز در منزل ایشان در فصل زمستان و در زیر کرسی نشسته بودیم، کتابی را مشاهده کردم که شبیه کتاب‌های متعارف حوزه نبود. از ایشان پرسیدم این کتاب چیست؟ اجازه می‌دهید نگاه کنم؟ فرمودند: حاشیه بر وسیله است. اینها همه حکایت از کمال زهد و تقوای ایشان می‌کرد.

امام و اندیشه‌ی حکومت اسلامی

در این زمینه دو مطلب وجود دارد: یکی اینکه چرا حضرت امام - سلام الله علیه - که مثل دیگران جواهر و حدائق را از حفظ بود، به فکر حکومت افتاد؟ و دیگر آنکه این حکومتی که امام می‌دید از کجا سرچشمه می‌گرفت؟

امام با بینشی که در سایه شکوفایی استعداد خویش و همراه با تقوا و زهد و به عبارت دیگر با عرفان بوجود آمده بود، به احکام اسلامی می‌نگریست. شنیدم که در بحث زکات فرموده بودند که: به نظر من زکات را باید در یک جا جمع کرد و در اختیار فقیه قرار داد، تا به مصرف برساند مردم هم می‌توانند به مصرف فقرا و کارهای عمومی برسانند، اما فقهای دیگر می‌فرمایند که باید به فقرا و مصارف عمومی رساند چه نزد فقیه جمع بشود چه جمع نشود و این بینش که زکات باید در اختیار فقیه باشد از آن امام بود، و این در سایه این بینش است که اسلام برای حکومت آمده است، اسلام صرفاً برای وضع قانون نیامده بلکه برای اداره جامعه هم آمده است، این یک بینش حکومتی است. از طرف دیگر امام همه فسادها را از طرف قدرتها می‌دانست و معتقد بود که اگر قدرتها فاسد باشند، جامعه فاسد می‌شود و اگر قدرتها صالح باشند، جامعه به صلاح می‌رود. با توجه به این دو دیدگاه حکومت را در زمان غیبت برعهده ولی فقیه می‌دانستند. ایشان در اول کتاب حکومت اسلامی نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند و می‌نویسند: اثبات اینکه اسلام حکومت دارد و در زمان غیبت نیز به فقیه سپرده شده است نیاز به استدلال و روایات ندارد، بلکه اگر به احکام اسلام توجه شود معلوم می‌گردد که اسلام دارای حکومت است، اسلام حدود دارد، دیات دارد، تعزیر دارد، خمس و زکات دارد، همه اینها در رابطه با حکومت است، از این همه حقوق اجتماعی که در اسلام مطرح است استفاده می‌شود که اسلام حکومت دارد. از طرفی اسلام آن همه تعریف از فقها و عدالت و علما دارد که انسان یقین می‌کند که حکومت در زمان غیبت برعهده فقهاست، بالاخره با این بینش که ولایت فقیه فلسفه عملی احکام است، حکومت اسلامی را تحقق می‌بخشد، گرچه دیگران هم مسئله ولایت فقیه را مطرح کرده بودند، اما تنها امام به طور مستوفی و همه جانبه مطرح فرموده است.

تحول امام در فقه

تحولی که امام - سلام الله عليه - در فقه ایجاد کرده مثل تحولی است که شیخ انصاری یا صاحب جواهر یا سید بحر العلوم ایجاد کرده‌اند، امام با استفاده از همین موازین طرحی نو در انداخت. باید با مبانی فقهی و اصولی حضرت امام آشنا بود، تا این مطالب را درک کرد.

به عنوان مثال: راجع به منابع و معادن زیر زمینی می‌فرمایند: معادن بزرگ از آن صاحب زمین نیست، ولی در رساله‌ها نظر همه فقها این است که معادن متعلق به صاحب زمین است. امام استدلال می‌کند که به حکم عرف معدن تابع زمین است و عقلاً کسی را که مالک زمین می‌دانند مالک آنچه در این زمین وجود دارد، می‌دانند. مثلاً مالک هوا می‌دانند، اما نظر عرف در جایی است که معادن و منابع موجود در زمین ناچیز باشد و الاً مردم صاحب زمین را مالک منابع عظیم زیر زمینی نمی‌دانند، با این بیان و استدلال موازین هم به هم نخورده است، معذک نه کسی این سخن را گفته است و نه حتی کسی از فقها به فکرش رسیده است، کسانی که جمود کرده‌اند، به آنچه که در کتب نوشته شده اکتفا کرده‌اند و هیچ تحقیقی بر تحقیقات نیفزوده‌اند. حضرت امام نسبت به هوا هم نظرشان همین است، می‌فرمایند: به مقداری که عرف صاحب زمین را مالک هوا بدانند، مالک است. مثلاً می‌تواند چند طبقه بسازد، اما اینکه در آسمان هواپیمایی عبور می‌کند، مالک زمین نمی‌تواند بگوید من راضی نیستم از حریم هوایی من عبور کند و تصرف غاصبانه است. در حالی که اگر جمود کردیم، باید بگوییم مالک زمین می‌تواند چنین حرفی بزند.

مورد دیگر: ما می‌دانستیم که امام مخالفتی با پیوند اعضا ندارد، اگر کسی وصیت کند که چشمهای مرا در آورید و به آن جوان نابینا بدهید، این یک بینش الهی است و انفاقی بالاتر از این نیست که انسان چشم خود را به مسلمانی دیگر اهدا کند، مسئله‌ای که پیش می‌آید آن است که تشریح بدن میت حرام است. در اینجا می‌گویند: که تشریح بدن میت اگر بی احترامی به او باشد، حرام است ولی در چنین موردی هیچ گونه بی احترامی صورت نمی‌گیرد، بلکه یک

نوع عظمت روحی برای متوفی است. اگر فقیهی جمود کند می‌گوید تشریح بدن میت حرام است و حق ندارید چشمهای او را در آورید، الآن هم گروهی از فقها بر همین نظر هستند، اما کسی که بیشی همچون بینش امام دارد می‌گوید: اشکال ندارد چون بی احترامی به بدن میت نیست. اگر روی آن موازین جمود کردیم هر عضوی از بدن را به دیگری منتقل کردن حرام است، الآن افراد زنده گاهی کلیه خود را به دیگری هدیه می‌کنند چه مانعی دارد؟ چه عملی بالاتر و والاتر از این! چه مانعی دارد که ما در مملکتمان بانک اعضا و جوارح داشته باشیم و این قدر نیازمند به کشورهای خارجی نباشیم.

امام توهین به روحانیت را نمی‌بخشید

به خاطر دارم که روزی در مدرسه فیضیه، فردی یک سیلی به گوش یک روحانی زد. امام - سلام الله علیه - وقتی متوجه شد، گفت این فرد دیگر حق ندارد به فیضیه بیاید. کار به جایی رسید که او واقعاً از جنبه‌های اقتصادی مستأصل شده بود و مرحوم آقا مرتضی حائری خدمت امام رسید و شفاعت ایشان را کرد و ایشان هم دستور داد که شهریه‌اش را پرداخت نمایند. در این مورد امام سؤال نکرد که فرد سیلی خورده، چقدر معلومات یا چه خط فکری دارد. ایشان توهین و هتک روحانیت را نمی‌توانست تحمل کند. می‌فرمودند: مگر کسی حق دارد به روحانیت بی احترامی کند.

امام زندان و تبعید را عزت اسلام می‌دانستند

نمی‌دانم امام در زندان بود یا وی را به طرف تهران می‌بردند، از ایشان شنیدم که می‌فرمودند: والله وقتی مرا می‌بردند، عزت اسلام را حفظ کردم. ایشان با همین روحیه که مبارزه و شهادت را حفظ اسلام می‌دانستند، کوچکترین حرفی را که مبنی بر ترس و عقب نشینی باشد به زبان نیاوردند و یک جمله التماس گونه بر زبان نراندند. زندان رفتند، تبعید شدند، فرزند از دست دادند و یاران به

شهادت رسیدند، همه را در مسیر حفظ و عزت اسلام می‌دانستند و یک لحظه هم کوتاه نیامدند.

همین امام با این نگرش ظلم ستیزانه، در حوزه مظلوم بود. روزی در خدمت یکی از آقایان مراجع فعلی بودم. ایشان نقل می‌کردند که یک روز تصمیم گرفتم به درس اخلاق امام بروم، لذا وضو ساختم. یکی از همین متحجران و خشک مقدّسان به من گفت مگر درس صوفی‌گری هم، وضو می‌خواهد. ببینید کار را به کجا رسانده بودند که مباحث بلند اخلاقی امام را صوفی‌گری می‌دانستند. امام با وجود این طبقه و آنهایی که نمی‌توانستند درد مردم و عزت اسلامی را درک کنند و حتی نمی‌توانستند جواب یک خون را بدهند، انقلاب کرد و جمهوری اسلامی را تأسیس نمود.

انقلاب ما، انقلاب اسلامی است

بعضی از آقایان در یکی از مصاحبه‌هایشان اظهار داشته بودند که ما در سال ۴۲ یا وقت دیگری که به قم رفتیم امام ما را درست تحویل نگرفت، امام ما را نشناخت. آنها اشتباه می‌کردند. من در آن موقع قم بودم، وقتی آمدند به امام گفتم فلان آقا آمده است و می‌خواهد با شما ملاقات کند - با اینکه چهره حزبشان مذهبی بود و منشعب از جبهه ملی شده بودند - فرمودند: مانعی ندارد بیرونی من باز است بیایند ملاقات کنند. گفتند می‌خواهند ملاقات خصوصی کنند. امام فرمودند: "من هیچ گاه به انقلاب رنگ نمی‌دهم، انقلاب ما انقلاب اسلامی است، مثل خونی که در همه اعضای بدن جریان دارد، باید جریان داشته باشد. آقایان اگر می‌آیند با من ملاقات خصوصی کنند فردا می‌گویند این نهضت مربوط به فلان حزب و گروه است. اگر می‌خواهند ملاقات کنند بیایند در بیرونی بنشینند و ملاقات کنند". اما مهدی عراقی - رضوان الله - که می‌آمد امام به اخوی دستور داده بود که مهدی عراقی هر وقت از شب آمد در منزل را زد، هر ساعتی باشد، بیایید مرا بیدار کنید. من با مهدی عراقی باید تماس بگیرم. ساعت

ده شب، یازده، دوازده و یا سپیده صبح، پیش از سپیده صبح می‌رفت و ملاقات خصوصی با امام داشت.

از هر راه که ضرر ندارد، اقدام کنید

در ملاقات با امام - سلام الله علیه - در مورد قاچاق که یکی از مشکلات جامعه ماست، مطالبی به عرض رسید، ایشان فرمودند: از هر راه که می‌دانید با آن حقوق جامعه حفظ می‌شود و به اقتصاد کشور ضرر نمی‌رسد، اقدام کنید.

امام ناشناخته ماند

به جرئت می‌توان گفت که شناخت تمام ارزشها و ابعاد شخصیتی امام خارج از توان طلبه‌ای چون من و یا تمام مسلمانان این قرن و قرنهای بعد است، با این حال می‌توان گاهی با استفاده از بعضی پدیده‌ها یا حتی روایات و احادیث، به شناخت بعضی از ابعاد وجودی امام دست یافت. از آن جمله می‌توان از حدیث معروفی یاد کرد که بر اساس آن، رسول الله(صلی الله علیه وآله) به امیرالمؤمنین(علیه السلام) فرمودند: ”یا علی! کسی مرا شناخت غیر از تو، و کسی تو را نشناخت غیر از من، و کسی غیر از من و تو خدا را نشناخت“.

واقعاً معنی این حدیث چیست؟ چرا علی(علیه السلام) را هیچ کس غیر از رسول الله(صلی الله علیه وآله) نشناخت؟ همه می‌دانند که علی فرزند ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد است. در خانه کعبه به دنیا آمده و در محراب عبادت شهید شده است. سخنان وی نیز در کتابی با عنوان ”نهج البلاغه“ ضبط شده است. پس چگونه هیچ کس غیر از رسول الله(صلی الله علیه وآله) وی را نشناخته است؟

از طرف دیگر مطرح می‌کند که رسول الله(صلی الله علیه وآله) را نیز کسی غیر از امیرالمؤمنین(علیه السلام) نشناخته است. اما چرا؟ پدر و نیاکان رسول الله(صلی الله علیه وآله) تا سیزده پشت و نیز تمام خصوصیات فردی و زندگی وی در تاریخ ثبت شده است. حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) از جمله انبیایی

است که درباره زندگی و سرگذشت وی، کمترین نقطه ابهامی وجود ندارد. مسلمانان آن عصر در این ارتباط تا بدانجا تلاش کردند که حتی نگاههای پیامبر اکرم را و اینکه چگونه هنگامی که در مجلس می‌نشست نگاههایش را به جای اینکه به یک طرف جمعیت بدوزد، بین اصحابش تقسیم می‌کرد؛ با این همه چگونه است که مردم رسول الله را نشناخته‌اند؟

و اما چگونه است که هیچ کس غیر از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و حضرت علی (علیه السلام) خدا را نشناخته است؟ در طول تاریخ میلیاردها انسان آمده‌اند و رفته‌اند چگونه است که هیچ کدام خدا را نشناخته‌اند و نخواهند شناخت؟ چرا رسول الله می‌فرماید: "غیر از من کسی تو را شناخت و غیر از تو کسی مرا شناخت و غیر از من و تو، کسی خدا را شناخت؟"

اکنون من نیز جهان خلقت را گواه می‌گیرم که حتی روحانیت قم نیز با تمام عظمت، سابقه و با داشتن صدها مجتهد و محدث و مفسر و اصولی و فیلسوف و عارف، امام را نشناخت و نشناخته است. آنچه که ما از امام می‌دانیم و می‌شناسیم، ابعاد ظاهری و وجودی ایشان است. وجوه باطنی و ارتباط درونی امام با خداوند و نیز موفقیتی که در سیر و سلوک الی الله پیدا کرده بودند، برای بنده و امثال من خیلی روشن نیست، حتی آنهایی که اهل سیر و سلوک‌اند می‌گویند که امام به عالیترین مرحله دست پیدا کردند. نکته مهم اینجاست که ما نیز بسیاری از صحبت‌های این افراد را نمی‌توانیم بفهمیم.

برای ما شناخت امامی که هفت سال نزد استاد بزرگش مرحوم آیت الله العظمی شاه آبادی درس عرفان را چنان خواند که به گفته خودشان گاهی فقط ایشان بودند و استادشان، دشوار است. این درس عرفان را خود حضرت امام چنین توصیف می‌کردند:

گاهی من بودم و استادم. یک چند روزی چند نفری آمدند، اما بعد آنها رها کردند و رفتند و من ماندم و استادم.

برای ما شناخت امامی که در حادثه دوم فروردین مدرسه فیضیه چنان رفتار

می‌کند، دشوار است. برای بسیاری تصور وقایع آن روز غیر ممکن است. از روی بام انداختن طلبه‌ها و شهید شدن بسیاری از آنها، بستن بیمارستانها به روی طلبه‌های مجروح، اسارت و دستگیری طلبه‌های دیگر، غارت، چپاول، قتل و دزدی تنها اتفاقاتی آن روز بودند. در این شرایط، طلبه مجروحی را به منزل امام بردند، معظم له فرمودند:

هنیئاً لک، هنیئاً لک، هنیئاً لک، رژیم دارد نفسهای آخرش را می‌کشد. یعنی گوارا باد بر تو، گوارا باد. رژیم دارد نفسهای آخرش را می‌کشد. امام این را می‌گویند و چون کوهی از ایمان به امید نصرت خداوندی می‌نشینند. چند روز بعد نیز که ایشان را دستگیر می‌کنند و به زندان می‌برند، می‌گویند: رژیم دارد نفسهای آخرش را می‌کشد.

و نیز هنگامی که ایشان را به ترکیه تبعید کردند می‌گویند:

رژیم دارد نفسهای آخرش را می‌کشد.

زمانی که نمی‌توانند به ایران بیایند و مردم در کوچه‌ها و خیابانها به خاک و

خون کشیده می‌شوند، نیز می‌گویند:

رژیم دارد نفسهای آخرش را می‌کشد. (ان تنصر الله ینصرکم ویثبت اقدامکم)

۳۹.

امام در اعلامیه چهلم شهیدان فیضیه اعلام کردند:

وقتی خطر متوجه دین می‌شود، من تقیه را حرام می‌کنم و باید دنبالش رفت.

بَلِّغْ مَا بَلِّغْ، بَلِّغْ مَا بَلِّغْ.

می‌بینید که شناخت چنین امامی برای ما دشوار است.

دفترسوم

گفتگوها

فیلسوفی که سکوت و فریاد را معنا کرد (۴۰)

شاگرد دور اندیش امام در پاسخ به این سؤال که: امام خمینی به عنوان یک فیلسوف، چه ویژگی‌هایی داشتند، فرمودند:

امام خمینی - سلام الله علیه - شخصیتی بود که در عین تخصص و تسلط بر مبانی فلسفی، فقه و اندیشه شیعه را نیز بارور کرد. ایشان ضمن احاطه به فلسفه، خدمت به مردم و نجات انسانها از ظلم و ستم را در سرلوحه افکار خود می‌پروراندند و فلسفه‌ای که سکوت و سکون را به پیروانش بیاموزد و یا تشویق کند نمی‌پذیرفتند. فیلسوفی را که با دنیای استدلال و چراها آشنایی داشته باشد و کنار بنشیند، فکر کند و عمل نکند، نمی‌پسندیدند. لذا می‌بینیم که ایشان به استاد خود مرحوم شاه آبادی عشق می‌ورزد، چرا که ایشان هم فیلسوف بود و حکیم و هم مبارز.

خبرنگار پرسشی را پیرامون انقلاب و امام این گونه طرح کرد:

▪ ترورهای گوناگون و حذف شخصیت‌های مؤثر در انقلاب، چه

اثری در روحیه‌ی امام و روند انقلاب بوجود آورد؟

آیت الله العظمی صانعی پاسخ دادند که:

امام تحملش، با ایمان به هدف و خدایش ممزوج شده بود و با یاد خدا مسائل و مشکلات را تحمل می‌کرد. از چنان روح بلندی برخوردار بود که اجازه نمی‌داد دشمن از طریق مسائل احساسی و عاطفی، به تقویت ضعف‌ها بپردازد و همین داشتن اهداف الهی باعث شد که آن مسائل در نظر ایشان جزئی باشند. بدون شک ترور آن همه شخصیت و انسانهای مسلمان در روحیه امام تأثیر می‌گذاشت و روند استقرار انقلاب را کند می‌کرد، اما امام چیزی را بروز نمی‌داد که مبدا دشمنان انقلاب از آن سوء استفاده کنند.

قانون مداری و اخلاص امام (۴۱)

▪ اگر خاطره‌ای از امام در رابطه با قانون مداری و التزام به قانون در خاطر دارید، بیان فرمایید.

در زمان شهید بهشتی، شروطی به صورت شرط ضمن عقد تصویب شد که در عقدنامه‌ها بیاید و زوجین بتوانند به آن عمل کنند و مقرر شد که دفاتر ازدواج از اسناد متضمن شروط مصوب برای نکاح استفاده کنند. تا رسیدن اسناد جدید به دفاتر مدتی طول کشید و آنها نمی‌توانستند ازدواج را در اسناد قبلی ثبت کنند. امام در این فاصله عقد نمی‌خواندند، و می‌فرمودند من عقد را نمی‌خوانم. چون این مسئله را جزو نظامات مملکتی می‌دانستند و امام نیز فوق العاده به رعایت آن اهمیت می‌دادند.

▪ لطفاً در مورد انتقاد پذیری حضرت امام توضیح بفرمایید.

همه سخنرانی‌های امام گویای این است که ایشان انتقادی را که به عنوان "النصیحه لائمہ المسلمین"^(۴۲) مطرح می‌شد، می‌پذیرفتند و همه شاهد بودیم که همیشه در متن سخنرانی‌های شان به اشکالاتی که در ذهن مردم بود پاسخ می‌گفتند. از امتیازات امام این بود که حرف همه کسانی را که خدمتشان می‌رسیدند می‌شنیدند، اما می‌فرمودند بعد جواب می‌دهم؛ چون روی آن

صحبت‌ها فکر می‌کردند.

یادم می‌آید آقای مهندس موسوی می‌گفت ما مرتب خدمت امام می‌رفتیم و از ایشان اجازه می‌خواستیم که قیمت نان را بالا ببریم، چرا که ثروتمندان هم از نان ارزان استفاده می‌کردند. امام چندین بار مخالفت کردند. اما در نهایت فرمودند: بگذارید اغنیا هم بر سر سفره فقرا مهمان باشند و با این جمله لطیف نگذاشتند قیمت نان افزایش یابد.

▪ از نظر شما کدام يك از توصیه‌هایی را که حضرت امام در ده سال پس از پیروزی انقلاب به مسئولان داشتند، مهم تر تلقی می‌شد؟

ایشان به دو چیز عنایت خاص داشتند؛ اخلاص نسبت به فرد و اتحاد نسبت به اجتماع. همیشه توصیه به اخلاص می‌کردند و می‌فرمودند: هر کار خیری از هر کسی سرزد شما ناراحت نباشید، خوشحال باشید که کار خیر انجام گرفته است، مقید نباشید، زمینه ساز اتحاد هم هست؛ چون عمل به آن، حسادت و منیت را از بین می‌برد و وقتی این دو از بین رفت، اختلافی بین مردم پیدا نمی‌شود.

▪ دیده شده که گاهی بین اعمال مدیریت در امور مملکتی و رعایت موازین اخلاقی تزاخم پیش می‌آید که حل این تزاخم نیازمند ظرافتهای خاصی است. در این زمینه اگر از حضرت امام خاطراتی دارید، بیان فرمایید؟

وقتی که امام در پی ابراز نارضایتی‌های مردم از نحوه کار دادرهای انقلاب، آن فرمان هشت ماده‌ای معروف را صادر کردند، بعضی از بزرگان ناراحت شدند و تصمیم به استعفا گرفتند. امام در این مورد پیام تندی دادند که ما می‌خواهیم یک کار خوب انجام دهیم، بعضی‌ها می‌خواهند از شورای عالی قضایی استعفا بدهند، اما بعداً بعضی از همان آقایان را به مسئولیت‌های دیگر، از

قبیل شورای نگهبان منصوب کردند. در واقع آن برخورد تند را با این کارشان جبران کردند. در مورد عده‌ای از افراد که از فرزندان انقلاب بودند و به جهات سلیقه‌ای نمی‌توانستند رأی مردم را به دست آورند، امام با اختیارات خودشان، آنها را به سمت‌هایی منصوب می‌کردند تا ضربه نخورند. امام طرفدار اکثریت جامعه، که مردمی رنج کشیده بودند، بود و دولت مردانی را که از این گروه حمایت می‌کردند پشتیبانی می‌کرد و با طیف مسئولان رفاه طلب موافق نبود، ولی هیچ‌گاه آنها را طرد نکرد و از نظر اخلاقی آنها را هم حفظ می‌کرد.

▪ مهم‌ترین ویژگی و شاخص حضرت امام را در چه می‌بینید؟

امام دو خصوصیت ممتاز داشتند که از عرفان و مقام فناء فی الله ایشان سرچشمه می‌گرفت؛ اخلاص و خویشتن داری. خویشتن داری امام به نحوی بود که حتی در فوت عزیزترین فرزندش و هم چنین در طوفانهای مهیب انقلاب و جنگ آن را از دست نداد و ذره‌ای در ایشان تزلزل ایجاد نشد. بهترین پیامها را داد و مناسب‌ترین تصمیم‌گیری‌ها را اتخاذ کرد. به نظر من، همین صفت موجب شد که ایشان بر خلاف سیاستمداران جهان، در طول حیات سیاسی خود لغزشی نداشته باشند.

خصوصیت دیگر اخلاص است؛ که از عالی‌ترین مراتب اخلاقی است؛ یعنی انسان به جایی برسد که با دیدن هر عملی به نفع مردم و برای خدا، نه تنها غمگین نشود بلکه خوشحال هم باشد. منشأ این حالت به مرحله‌ای از فناء فی الله باز می‌گردد؛ یعنی این انسان نه ثواب را می‌بیند و نه خود را و از این حالت ناراحت نیست، چرا که فنا و محو در خدا شده است. برای او مهم این است که کار خیری انجام شده است. در این مرحله آنها کلاً جز خدا نمی‌بینند و طبق فرمایش حضرت علی (علیه السلام) به جایی می‌رسند که "وجدتک مستحقاً للعبودیه فعبدتک". تصور نمی‌کنم که در طول قرن‌ها کسی در اخلاص، به مقام امام رسیده باشد.

نقل است که پس از فوت آقای بروجردی، بزرگان حوزه برای اداره امور حوزه

و شهریه جلسه‌ای تشکیل دادند که امام هم در آن جلسه حضور داشتند. وقتی که از آن جلسه بیرون آمدند بسیار خوشحال بودند و فرمودند: بحمدالله شهریه حوزه تأمین شد. با آنکه خودشان هیچ سهمی در آن شهریه نداشتند، ولی از اینکه کار انجام شده، خوشحال بودند، ولو به دست دیگران.

این روحیه نشان می‌دهد که ایشان "من" نمی‌بیند، فقط خدا را می‌بیند. در طول نهضت و مبارزه هم به دفعات دیده شد که امام یا دیگران کارهایی را انجام می‌دادند، ولی نفع ظاهری را دیگران می‌بردند. توجه به این گونه مسائل به هیچ وجه برای ایشان مطرح نبود. ولی ما ناراحت بودیم که امام سختی‌ها را تحمل کرده و دیگران از آن استفاده می‌کنند.

باز خوانی علم اصول در اندیشه امام (۴۳)

▪ ضمن تشکر از شما، لطفاً ابتدا نظریه خطابات قانونیه حضرت امام را تبیین بفرمایید تا در ادامه، اشکالات وارده را مطرح کنیم.

در مسائل فقهی و اصولی، موارد فراوانی داریم که حضرت امام - سلام الله علیه - مبانی دیگران را مورد اشکال قرار داده و سپس خودشان مبنای جدیدی را انتخاب و با نقض و ابرام، آن را محکم کرده‌اند؛ یعنی کاری که حوزه‌های علمیه، همیشه باید انجام بدهند و حضرت امام هم در وصیت نامه خویش به آن اشاره کرده‌اند؛ و اصلاً گسترش فقه ما به همین نحو بوده که کسی مبنایی داشته، دیگری آمده، به آن مبنا اشکال کرده و مبنای دیگری پدید آورده است.

بالاترین خدمت را به فقه شیعه بعد از ائمه الحدیث و ائمه الفقه (شیخ طوسی، سید مرتضی، شیخ مفید) رحمه الله و امثالهم) این ادريس انجام داده؛ زیرا حرف‌های شیخ طوسی را مورد اشکال قرار داده و باب اجتهاد را مفتوح کرده است و البته حمله‌های زیادی به ایشان انجام شد، ولی در عین حال در فقه جای خود را باز کرد و این اجتهاد پویا مرهون ابن ادريس است. بعد از ابن ادريس هم محققین و شهیدین آمدند و بعد از آنها هم مقدس اردبیلی آمد که روش خاصی

را ابداع کرد و بعد از مقدس اردبیلی، شیخ انصاری و صاحب جواهر آمدند و بعد از آنها هم - به نظر من، بدون حب و بغض - حضرت امام (قدس سره) آمده است؛ یعنی ایشان از استوانه‌های ابداع فکر و اجتهاد به معنای واقعی کلمه بودند. ما و دوستانمان بارها می‌گفتیم وقتی از جلسه درس امام بر می‌خیزیم، نادرستی یک مطلب و درستی مطلب دیگر را فهمیده‌ایم؛ یعنی مطلب قبلی مورد اشکال قرار می‌گرفت و مطلب بعدی که نظر خودشان بود، تأیید می‌شد.

یکی از مسائلی که حضرت امام (س) درباره آن نظر دقیق و بسیار عمیقی هم دارند و ما هر چه فکر کردیم، که به آن اشکال وارد کنیم، نشد و شاید در آینده هم نتوان به آن اشکال کرد - چون یک بحث دقیق و عقلی و حساب شده است - مسئله خطابات و تکالیف قانونی است.

در باب تکالیف قانونی، یک بحث این است که گفته‌اند: غافل را نمی‌توان تکلیف کرد؛ زیرا کسی که نسبت به وجوب نماز غافل است، نمی‌توانید به او بگویید نماز بر تو واجب است. این اصلاً از خود وجوب، غفلت دارد، چگونه می‌شود که بر او واجب باشد؟ خلاصه اینکه تکالیف نمی‌تواند در برگیرنده شخص غافل باشد.

بعد خواسته‌اند این را به نحوی درست کنند، گفته‌اند که نظریه مرحوم میرزای شیرازی بزرگ - یعنی تصور ثبوت عقلی - می‌تواند راه گشا باشد؛ با این توضیح که تکلیف به عنوان ملازم، متوجه انسان غافل باشد؛ یعنی عنوانی که همیشه غافل با آن ملازم است، طرف خطاب بوده و تکلیف به آن متوجه باشد و آن گاه فرد غافل مشمول آن تکلیف خواهد بود. لیکن جواب داده‌اند که: اولاً نمی‌توان یک عنوان عام پیدا کرد که همه غافل‌ها با آن ملازم باشند و ثانیاً بر فرض پیدا کردن این عنوان، زمانی که شخص، متوجه عنوان ملازم خود بشود، متوجه غفلت خود هم خواهد شد و از غفلت بیرون می‌آید. بنابراین ثبوتاً هم نمی‌توان غافل را مشمول تکلیف قرار داد، حتی با عنوان ملازم.

همچنین در باب خروج از ابتلا می‌گفتند که موارد خارج از ابتلا، مشمول

تکلیف نیست و لذا اصل براءت در مورد ابتلا جاری می‌شود؛ چون در یک طرفش نمی‌شود اصل جاری کرد. آن جا اصلاً مورد ابتلایش نیست تا بگوییم اصل □ البرائه دارد. اصل □ البرائه برای او مفید نیست؛ زیرا اصل عملی است و وقتی جایی خارج از ابتلا باشد اصل عملی فایده‌ای ندارد.

در باب تزاحم اهم و مهم نیز می‌گفتند که شارع نسبت به مهم تکلیف ندارد، چون تکلیف به اهم موجود است و قدرت بر مهم هم ندارد، پس ادله تکلیف مقید است؛ یعنی "انقذ الغریق" یک تقیید عقلی دارد و آن هم اینکه: "انقذ الغریق الا ان یکون غریق اهم" والا این مکلف قدرت بر هر دو را ندارد و نمی‌شود گفت که تکلیف به هر دو موجود است؛ پس باید گفت تکلیف به یکی وجود دارد و آن هم طرف اهم است.

در باب عاصی هم می‌گفتند که تکلیف به عاصی هم متوجه شده است. اشکال می‌شد که تکلیف در مورد عاصی اثر ندارد؛ چون عاصی بنا دارد که انجام ندهد؛ تکلیف برای ایجاد انبعاث در مکلف است؛ او باید تصور کند تکلیف را، تصور کند عذاب را و بعد او را تکلیف کنند که فلان کار را انجام بدهد. بنابراین تکلیف عاصی محال است؛ زیرا تکلیف برای انبعاث است و عاصی انگیزه ندارد. بنابراین تکلیف به او مانند تکلیف به دیوار است.

نتیجتاً می‌گفتند تکلیف به افرادی که عاصی هستند، شبیه تکالیف امتحانی است. این هم مشکل را حل نمی‌کرد؛ زیرا وقتی شخص نفهمد که تکلیف است و متوجه تکلیف بودن نشود، امتحان معنا ندارد؛ اگر مخاطب بداند که این تکلیف امتحانی است، دیگر خاصیت خود را از دست می‌دهد؛ از سوی دیگر جدّ به تکلیف هم که نمی‌آید. تکلیف امتحانی جایی است که طرف متوجه نباشد؛ در این صورت مکلف صورتاً تکلیف می‌کند و مخاطب هم یا اطاعت می‌کند یا اطاعت نمی‌کند، اما اگر عاصی بفهمد که تکلیف امتحانی است می‌گوید: از نظر برهان عقلی نمی‌توان مرا مکلف کرد. می‌گوییم: تکلیف امتحانی شده‌ای؛ می‌گوید: تکلیف امتحانی معنا ندارد. آن جا هم حل مسئله مشکل می‌شود.

خلاصه اینکه علما این سه مورد را (۱. خروج از ابتلا؛ ۲. اهم و مهم؛ ۳. محال بودن تکلیف عاصی) با این توجیحات، حل می‌کردند. منشأ همه این سخنان این بود که گمان می‌کردند تکالیف الهی مثل تکالیف شخصی است، خداوند چه بگوید شرب خمر برای همه مردم حرام است، چه بگوید ای مردم شرب خمر نکنید، و چه به صورت شخصی بگوید، این تکالیف به تکالیف شخصی منحل می‌شود. بنابراین در مورد خروج از ابتلا، تکلیف وجود ندارد. در باب اهم و مهم نیز در مورد مهم تکلیف نیست. در باب عاصی هم با شبه اختیار باید درست کرد.

امام(قدس سره) با بینش خاص خودشان می‌گویند که اصلاً تکالیف قانونی با تکالیف شخصی دو باب هستند. هم در تکلیف شخصی احتمال انبعاث معتبر است، هم در تکلیف کلی. تکلیف (چه وجوب، چه حرمت) اگر بدون احتمال انبعاث باشد، خودش محال است - نه اینکه تکلیف به محال باشد - یعنی مکلف اگر مطمئن است که تأثیر نمی‌گذارد، نمی‌تواند تکلیف کند، نه به صورت شخصی، نه به صورت قانونی؛ و اصلاً حکیمانه نیست که چنین تکلیفی صادر شود؛ مثل اینکه کسی به صورت جدی به دیوار بگوید که برو عقب.

از طرف دیگر، هم در تکلیف شخصی، هم در تکلیف قانونی قدرت معتبر است. اگر مکلف بداند که این فرد قدرت ندارد، نمی‌تواند او را تکلیف کند؛ برای اینکه بازگشتش به عدم احتمال انبعاث است. یا اگر نمی‌خواهد انجام بدهد (مثل عاصی و کافر) باز هم نمی‌شود او را تکلیف کرد و اصل تکلیف محال است. پس احتمال انبعاث، از ارکان تکلیف است؛ اگر احتمال انبعاث وجود نداشته باشد، تکلیف محال است؛ چه تکلیف شخصی، و چه تکلیف کلی؛ چون مقدمات اراده نیامده، معلول بدون علت می‌شود؛ اتفاق هم معنا ندارد.

شرطیت قدرت در تکلیف هم، بر می‌گردد به احتمال انبعاث؛ اگر قدرت نداشته باشد و بداند قدرت ندارد، احتمال انبعاث موجود نمی‌شود. تکلیف به داعی احتمال انبعاث است و زجر هم به داعی احتمال انزجار می‌باشد.

نکته دیگر اینکه تأثیر تکلیف در مکلف، تأثیر مستقیم سبب و مسبب نیست. این گونه نیست که تکلیف مستقیماً می‌آید و انبعاث می‌آورد یا زجر می‌آید و انزجار می‌آورد. مولا تکلیف را صادر می‌کند، عبد به این دستور فکر می‌کند، بعد فکر می‌کند که اگر تخلف کند مجازات و استحقاق عقوبت دارد؛ به دنبال آن، تصمیم می‌گیرد که به تکلیف عمل کند. پس تکلیف که محقق شد و عبد، عالم به آن تکلیف شد، تکلیف را تصور می‌کند و پس از آن تصدیق می‌کند که در تخلف آن استحقاق عقوبت است؛ آن گاه تصمیم می‌گیرد که مستحق عقوبت نشود، بنابراین امتثال می‌کند. پس تأثیر تکلیف در امتثال، امرأ و نهیاً یک رابطه سببی و مسببی مستقیم نیست بلکه غیر مستقیم است.

برگردیم به اصل مطلب: احتمال الانبعاث لازم است؛ منتها حضرت امام(قدس سره) می‌فرماید: در تکالیف قانونی برای اراده مکلف، احتمال انبعاث بعضی کافی است. مولا می‌بیند که اگر او تکلیف کند، بعضی از این افراد منبعث می‌شوند؛ تکلیف هم به همه متوجه می‌شود، اما احتمال انبعاث همه افراد، لازم نیست - اصلاً ممکن هم نیست عادتاً - چون مولا در آن جا که تکلیف را صادر می‌کند همه را می‌بیند؛ شراب بر همگان حرام است؛ همگان را که می‌بیند، همه به حمل ذاتی را می‌بینند، این فرد و آن فرد، همه به حمل ذاتی نیستند، اینها وقتی جمع شدند مصداق خارجی آن هستند؛ شبیه کلی طبیعی در خارج؛ مفهوم "همه" یک مفهوم خاص دارد، تکلیف را متوجه همه می‌کند، مثلاً همه مردم نباید شراب بخورند، همه مردم باید نماز بخوانند، وقتی احتمال انبعاث در بعض داد، تکلیف برای همه می‌آید.

بنابراین موارد خارج از ابتلا هم مشمول تکلیف است، چون موردی ندیده است و نمی‌خواهد احتمال انبعاث در این فرد خاص وجود داشته باشد. در باب تراحم اهم و مهم هم تکلیف، همه افراد را شامل می‌شود؛ چون آن جا هم قدرت بعضی کافی است. همین اندازه که بعضی قدرت داشته باشند، احتمال الانبعاث می‌آید و مولا تکلیف می‌کند و لازم نیست قدرت تک تک افراد را ملاحظه کند،

اصلاً نمی‌تواند در مقام تکلیف کلی، افراد و اشخاص را ببیند چون در تصور ذهنی، اشخاص و افراد با آن عنوان ”همه“، مابین است؛ شبیه تباین موضوع له خاص با وضع عام.

حضرت امام(قدس سره) در بحث وضع عام و موضوع له خاص - که معمولاً مورد قبول قرار گرفته است - می‌گویند که ممکن نیست ما یک معنای کلی را تصور کنیم، آن گاه لفظ را برای افراد آن وضع کنیم. آقایان گفته‌اند که این مفهوم کلی، مرآت آنها است؛ ولی باید گفت اصلاً مفهوم کلی در عالم مفهومیت، مابین با آن افراد است نه مرآت افراد. عالم بما هو عالم، با مصادیق و افراد خارجی یعنی با این عالم و آن عالم، مابین است. در عالم مفهوم، همه چیز با یکدیگر مابین است. موجودات ذهنی که خودشان موجودات خارجیه‌اند، تشخیص دارند و چون تشخیص دارند، با یکدیگر هم خوانی ندارند. یک مفهوم عام مابین است با یک مفهوم خاص، چون این یک وجود ذهنی دارد و آن هم یک وجود ذهنی و هر دو هم یک نحوه خارجیت دارند. لذاست که ایشان وضع عام و موضوع له خاص را قبول ندارد؛ کما اینکه عکس آن را دیگران قبول ندارند، یعنی وضع خاص و موضوع له عام، ممکن نیست؛ چون خاص، مرآت عام نیست. باید گفت که عکس آن هم همین طور است زیرا عام بما هو عام هم نمی‌تواند مرآت باشد، چون وقتی تصور ذهنی شد، وجود ذهنی دارد و وقتی وجود ذهنی ایجاد شد هر موجودی با موجود دیگر تباین دارد. نمی‌شود من مفهوم عالم را ببینم و از آن جا مصادیق را ملاحظه کنم؛ آنها مصادیق خارجی هستند.

بنابراین در اهم و مهم، در مورد خروج از ابتلا و در باب عاصی، تکلیف برای همگان است، چون تکلیف، عاصی را هم گرفته است. قانونگذار، تکلیف را برای همه آورده است؛ منتها یکی موافقت می‌کند و دیگری مخالفت. البته در باب اهم و مهم، قائل به عذر عقلی هستیم و می‌گوییم عقل، این آدم را معذور می‌داند. در باب خروج از ابتلا هم، حضرت امام(قدس سره) راه دیگری را پیموده‌اند، نه این راهی که بزرگان ارائه داده‌اند.

تکلیف، به داعی احتمال است؛ منتها در تکالیف شخصی، احتمال انبعاث شخص مطرح است و در تکالیف قانونی، احتمال انبعاث بعضی؛ اگر بدانیم که از صدور یک تکلیف هیچ کس منبعث نمی‌شود تکلیف قانونی هم امکان ندارد؛ اما همین اندازه که بعضی منبعث می‌شوند، تکلیف قانونی می‌آید و اثر خودش را هم می‌گذارد. دأب و روش قانونگذاری هم همین است.

بحث این است که بلا کلام، احتمال انبعاث، معتبر است؛ لیکن در تکالیف قانونی، انبعاث بعضی کافی است. جدّ به تکلیف می‌آید و لغو هم نیست؛ برای اینکه من قانونی را ابلاغ می‌کنم و به همه هم ابلاغ می‌کنم ولو بعضی انجام می‌دهند و بعضی انجام نمی‌دهند؛ چون اولاً می‌بینم این قانون مصلحت دارد، گفته نشود که این دستور را فقط به همان اطاعت کنندگان بگوید؛ چون این نشدنی است، و ثانیاً این مصلحت برای همگان است و مولا می‌خواهد که این مصلحت به همه برسد.

در تکالیف قانونی - چه خطابات چه غیر خطابات - احتمال انبعاث می‌خواهد، تا احتمال الانبعاث نباشد جدّیت حاصل نمی‌شود. منتها احتمال الانبعاث در قوانین کلی، در مورد بعضی هم کافی است. مولا همین قدر که می‌داند بعضی منبعث می‌شوند، یک دستور برای همگان صادر می‌کند، این همگان در جاهایی منبعث نمی‌شوند، آن کسی که منبعث نمی‌شود یا عذر دارد و یا عذر ندارد؛ اگر عذر دارد، عقاب نمی‌شود و اگر عذر ندارد، عقاب می‌شود؛ شبیه علم؛ زیرا تکلیف می‌آید و کاری به علم ندارد؛ یکی عالم به تکلیف است، تکلیف برای او منجز می‌شود، یکی جاهل به تکلیف است و تکلیف برای او منجز نمی‌شود. احتمال انبعاث بعضی، کافی است؛ در تکالیف شخصی هم خود تکلیف، تأثیر مستقیم ندارد؛ تصور مکلف است که به او می‌گوید باید اطاعت کند.

ممکن است گفته شود که چرا قادرها را مورد خطاب قرار نداد؟ جواب این است که این کار خلاف روش تکلیف است و لغو هم می‌باشد؛ چون عقل، انسان غیر قادر را معذور می‌داند. چرا مولا این را در متن قانونش بیاورد؟! برای همه هم

اعلام می‌کند و جدّیتش هم این است که همه اطاعت نمایند، برای همه شما مصلحت دارد و مخالفت این دستور هم فی حدّ نفسه موجب استحقاق عقاب است، منتها این "همه" را به عنوان "همه" دستور می‌دهد.

بررسی اشکالات وارده بر این نظریه

▪ ضمن تشکر از توضیحات حضرت عالی، در این جا برخی از اشکالاتی را که بعضی از اساتید حوزه علمیه قم متوجه مبناي خطابات قانوني حضرت امام نموده‌اند، مطرح می‌کنیم تا از توضیحات بیش تر حضرت عالی بهره‌مند شویم.

اشکال اول: حضرت امام (رحمه الله) گاهی می‌فرمایند که خطابات، متوجه عنوان است و گاهی می‌گویند خطابات، کلی است. اشکال این است که نمی‌توان گفت که خطاب کلی است؛ زیرا مورد خطاب بودن کلی، معنا ندارد؛ خطاب به عنوان است و عنوان هم معبري است برای مُعَنون. لذا بهتر است ایشان خطاب را متوجه عنوان بدانند؛ چرا که - بر خلاف کلی که نمی‌تواند معبر و گذرگاهی برای رسیدن به افراد باشد - برای عنوان، می‌توان چنین تصویری نمود و آن را وجهی برای مُعَنون دانست.

اشکال بعدی این است که عنوان هم امری ذهنی است و هیچ گاه نمی‌تواند مورد امر و نهی شارع قرار گیرد؛ به طور مثال، وقتی گفته می‌شود: "اکرم من فی المسجد"، نمی‌توان "من فی المسجد" را مورد تکلیف قرار داد و باید آن را اشاره به افرادی دانست که در مسجد حضور دارند.

اولاً، مراد ایشان از کلی همان عناوین و الفاظ عموم است که در اشکال به عنوان معبر آمده یعنی خطاب به عموم مکلفین و به این معنا در مناہج جلد ۲،

صفحه ۲۶ تصریح فرموده: "و هذا بخلاف الخطابات الكليه المتوجهه الي العناوين الكليه كالناس والمؤمنين." (۴۴) و بین هر دو تعبیر یعنی خطاب کلی و خطاب به عنوان، جمع فرموده، و ثانیاً اینکه گفته شده کلی نمی تواند معبر باشد ولی عنوان می تواند، سؤال این است که عنوان، معبر معنای طبیعی خود می باشد و هیچ ارتباطی به افراد و مکلفین ندارد و محال است که معبر برای آنها ولو از حیث همان عنوان باشد، پس چگونه معبر است؟ و لذا سیدنا الاستاذ الامام - سلام الله علیه - وضع عام و موضوع له خاص را همانند عکسش محال دانسته؛ چون لحاظ طبیعی و عنوان، لحاظ فرد نیست بلکه لحاظ همان معنا و مفهوم طبیعی خودش می باشد و آن عنوان، معبر برای معنوی مطابق با خودش یعنی همان مفهوم کلی طبیعی می باشد، نه با اضافه خصوصیات افراد ولو اینکه فرد، خصوصیت همان عنوان و همان حیثیت را داشته باشد. آری وقتی که همان عنوان مثل عنوان مؤمن با الفاظ عموم همانند لفظ کل یا جمع مَحَلّی به الف و لام و مانند آن همراه شد، آن الفاظ عموم یعنی ادوات عموم و لفظ موضوع برای طبیعت و عنوان طبیعی، معبر مکلفین و افراد خواهد بود.

"و بالجمله: الفرق بين المطلق و العموم ليس الا في ان المطلق معبر ذهني للطبيعه و الماهيه و العموم معبر للأفراد المتحيثه بحيثيه الطبيعه التاليه لألفاظ العموم و بينهما تفاوت واضح. ولذلك سیدنا الاستاذ قدس سره الشريف كان يقول كثيراً: ان التعبير المعروف بأن المطلق يصير عاماً غير تمام ولا يصير كذلك ابداً كعكسه." اما اینکه در اشکال بعدی آمده که عنوان امر ذهنی است... الی آخره؛ جوابش آن است که اولاً نقض می شود به تکلیف با اشاره به خارج، و در مورد افراد خارجی چون تکالیف، لاسیما قانونیه، از مقوله انشاء است و انشاء از اعتبارات است نه از حقایق و لذا می شود منشأش معدوم هم باشد. پس چگونه امر اعتباری به حقایق توجه پیدا می کند و اشاره به افراد خارجی می تواند باشد؟ باب انشاء و اعتباریات با باب حقایق و تکوینیات جدا است و محال است که به هم ارتباط پیدا کنند. هذا اولاً.

ثانياً، اگر مراد از عنوان که گفته شده، امر ذهنی است، همان متصور در ذهن به قید تصور در ذهن باشد که شبیه به کلی عقلی است - به علاوه آنکه مراد سیدنا الاستاذ سلام الله علیه قطعاً نبوده - محال است که متعلق تکلیف باشد، چون تکالیف برای تحقق در خارج است و امر ذهنی بما هو ذهنی، هیچ گاه در خارج تحقق ندارد و اگر مراد، عنوان متصور است "مع الغفله عن التصور و ان كان متصوراً - كما هو الرائج في المكالمات و في استعمال الألفاظ - ففيه الاشارة المذكوره بمعني أن المتكلم متوجه الي المراد والمقصود منه، فأين الاشكال والفرق؟! وبالجملة المراد من كلمه "من" مثلاً في "اكرم من في المسجد" هو معناه المستعمل فيه كما هو واضح، بل لابد في "من" التصور لكن التصور مغفول عنه و يكون في العنوان المتصور الاشارة الي الخارج. فالعنوان متصور و مشير، لا مغفول عنه و غير متصور حتى لا تصح ان يكون متعلقاً للتكليف".

- اشكال دوم: حضرت امام(رحمه الله) مي فرمايند كه خطاب، كلي است و شارع در حكمي كه صادر مي فرمايد، نظر به افراد ندارد. براي طرح اشكال مقدماتي لازم است:
 - (الف) احكام شرعيه تابع اغراض است و اغراض هم مترتب بر واقع است و در واقع هم اهمال محال است.
 - (ب) حكم از افعال اختياريه است و فعل اختياري، محال است از مختار بدون التفات صادر شود.
 - (ج) موضوع و متعلق به اقسامي منقسم مي شود كه اين اقسام دو قسمند: ۱ - انقسامات در رتبه قبل از خطاب، مثل قدرت و عجز؛ ۲ - انقسامات بعد از خطاب، مثل علم و جهل.
 - (د) حاكم يا التفات به اين انقسامات دارد يا ندارد و قسم ثالث ندارد.
- حال با توجه به اين مقدمات، وقتي حاكم ملاحظه كرد اگر بخواهد

حکمش بالنسبه به قدرت مهمل باشد، هم استحاله در غرض لازم می‌آید و هم استحاله در فعل اختیاری، که هر دو باطل است. و اگر بخواهد مطلق باشد، لازمه‌اش "بعث من لا یقبل الانبعاث و زجر من لا یتمکن من الانزجار" است که بر حکیم محال است. پس چاره‌ای نیست الا اینکه حکم مقید به قدرت باشد، که قهراً این مبنا باطل می‌شود.

اقسام ذکر شده در موضوع و متعلق هیچ یک از آنها از قیود موضوع و مکلف به و متعلق تکلیف نمی‌باشد، بلکه قدرت و عجز از شرایط عقلی فعلیت و عدم فعلیت تکلیف است، کما اینکه علم و جهل هم از شرایط تنجز و استحقاق عقوبت و عدم تنجز و معذوریت است و اصولاً ربطی به شارع و متعلق تکلیف ندارد، تا مسئله توجه شارع به انقسامات و عدم توجه مطرح شود و اینکه یا متوجه انقسامات هست یا نیست، و شق سوم ندارد.

و چون اهمال در غرض و در فعل اختیاری محال است، پس حتماً احکام مقید به قدرت است؛ چون وقتی که از انقسامات شرعی متعلق نباشد، توجه به آنها اولاً لازم نیست و این عدم توجه هم مستلزم اهمال نیست، کما اینکه عدم توجه به مقارنات دیگر آن موضوع، مثل مقابله‌اش با فلان موضوع در حال امتثال یا مضاده‌اش یا مناقضه‌اش با فلان عنوان و امثال آنها، چون نسبت به متعلق، هیچ اهمالی نیست؛ چرا که متعلق، همان ماهیت مورد تصور و تکلیف است و همین مقدار از تصور، برای دفع اهمال کافی است. کما اینکه در باب مطلق هم حکم بر نفس طبیعت است نه طبیعت به قید اطلاق، به خاطر عدم لزوم و عدم دلالت مقدمات حکمت بر آن، و لزوم مجاز در مطلقات به اعتبار استعمال لفظ موضوع "للطبیعی □ و الماهی □ □ اللابشرط المقسمی فی اللابشرط القسمی، ولأن المقید بالاطلاق والارسال، مقید لا مطلق؛" و نه طبیعت مهمله یعنی غیر متصوره که قابل تعلق تکلیف نیست.

و ثانیاً محال است، چون هیچ عنوانی نمی‌تواند تصورش، تصور خصوصیات

خارجہ از آن طبیعت و ماهیت و مفهوم باشد. و هر متصور و مفهومی کاشف از خودش می‌باشد، نه از اشیاء خارج از خودش؛ چه امر خارج از خصوصیات افرادش در خارج باشد و چه از قیود کلی مفهومی، و واضح است که لفظ "رقبه" بر بیش از رقبه دلالت ندارد و محال است که بر بیش از آن دلالت کند؛ چون آن امور زاید، متصور نبوده و لفظ برایش وضع نشده. "بناءً علی هذا، التکلیف بـ (یا ائہا الذین آمَنُوا اوفُوا بالعُقُودِ)"^(۴۵) لیس فیہ امر زائد علی المدلول من ألفاظ □ مادة وهی □ کأمر المؤمنین بما هم مؤمنون بالوفاء بالعقود لا بالزائد علیہ من أمر المؤمنین القادرین أو المؤمنین بشرط القدرة مثلاً، لعدم الدلالة علی ذلك القید والشرط، لامن اللفظ ولامن العقل. أما الأول فواضح وأما الثاني، فلکفای □ تصور المکلفین بالعنوان العام؛ أي عنوان المؤمنین مثلاً فی التکلیف وفي خروجه عن الاهمال. فالتکلیف كما لا یكون مطلقاً شرعاً بالنسبة الی القدرة والعجز، لا لاستحالة □ الاطلاق لهما معاً فقط، بل لعدم امکان التوجه من کلمه المؤمنین الی غیر المؤمنین بما هم مؤمنون، فان فی عنوان المؤمن و فی تصوره والموضوع المتعلق لا أثر من القدرة والعجز كما لا أثر لغيرهما من الشرائط العقلیه للتکلیف، لعدم النوم مثلاً ولا المقارنات للمؤمنین من الشرائط الشرعیه والموانع، فکذلك لا یكون مقیداً بالقدرة بل یكون التقييد بها من دون التصور لها بالخصوص مستحیلاً باستحاله التقييد من دون تصور القيد بنفسه. وقد عرفت أن تصور العنوان لیس تصوراً لمثل القدرة وغيرها من القيود لا لفظاً وتصوراً فان كل شيء حاك عن نفسه لا عنها مع غيرها، كما هو واضح؛ ولا عقلاً لعدم كون الاهمال بالنسبة اليها اهمالاً فی المتعلق والموضوع؛ فتدبر جيداً.

▪ اشکال سوم: هر حکمی دارای علت و معلول است؛ علت حکم، همان ملاکات احکام است و معلول، اطاعت و عصیانی است که از مکلف صادر می‌شود. به دیگر سخن، هر فعلی دارای مصلحت و مفسده‌ای است و شارع با توجه به آن مصلحت و مفسده، حکمی را جعل می‌کند؛ پس از جعل حکم (علت)، این حکم سبب می‌شود

که مکلف یا اطاعت کند و یا عصیان (معلول)؛ بنابراین چون حکم هم از ناحیه علت و هم از ناحیه معلول، متمرکز روی فرد است، باید خود حکم هم متوجه فرد باشد. البته انشاء واحد است ولی این انشاء منحل می‌شود به تکالیف مستقل نسبت به کل فرد.

آری احکام کلی به عدد افراد مکلفین انحلال عقلایی دارد، لیکن این انحلال تفصیلی از همان اجمال است نه زاید بر آن. و وقتی که مبنای عدم شرطیت شرعی قدرت در تکالیف است و اینکه تکالیف عام و کلی نسبتش به قدرت مثل نسبتش به مقابله و مضاده متعلق و ده‌ها خصوصیت دیگر، از خصوصیتی که دخالت در متعلق ندارد، می‌باشد پس همان طور که نسبت به آنها نه مشروط است و نه مهمل، "فكذلك بالنسبه الي القدرة والعجز من شرائط العقليه للتكليف". پس در تکالیف منحلّه هم نه قدرت شرط است و نه تکلیف نسبت به آن مهمل؛ مثل تکلیف کلی که مجمل این مفصل‌ها بوده است. و اگر در تکالیف شخصیه، عجز مانع از تکلیف است نه به خاطر عدم قدرت و شرطیتش در متعلق شرعاً، بلکه به خاطر عدم امکان انشاء و بعث جدی از مولا، برای کسی که می‌داند عاجز است و منبعث نمی‌شود، پس اراده بعث و انشاء تکلیف، خودش فی حدّ نفسه محال است؛ یعنی تکلیف شخص غیر قادر، "تکلیف محال لا تکلیف بالمحال، لعدم امکان اراده البعث الحقيقي مع العلم بعدم الانبعاث المنشأ لاراده البعث الانشائي والانشاء، فالانشاء ايضاً علي ذلك محال لعدم العله له (اي الاراده)".

▪ اشکال چهارم: متعلق حجیت، حکم است و حجیت - که همان معذرت و منجزیت است و به معنای احتجاج فرد با مولا است - امری شخصی می‌باشد و قابل تعمیم به دیگران نیست. وقتی حجیت را امری فردی دانستیم، ناچار متعلق حجیت را نیز باید امری شخصی بدانیم و در نتیجه خطابات، متوجه افراد خواهد بود.

وجود امر ولو امر انحلالی از تکلیف قانونی کلی، برای حجیت کافی است؛ چون حاکم به صحت احتجاج به حجت، همان عقل است و او هم امر را مطلقاً هر چند انحلالی از قانون کلی باشد و هر چند شرط قدرت در آن نباشد کافی در صحت احتجاج می‌داند و شرعاً دلیلی بر شرطیت اخذ قدرت در صحت احتجاج نداریم.

▪ اشکال پنجم: در "وفوا بالعقود" - چه آن را حکم تکلیفی بدانیم و چه ارشاد به لزوم - مسلم است که هر عقدي، موضوع خارجي مستقلی است و حکمی جداگانه دارد؛ بنابراین، این خطاب نمی‌تواند کلی باشد و باید منحل به تعداد عقدهای خارجی شود.

آری منحل است "انتزاعاً وعقلاً بمصادیق العقود بما هي مصادیق لها لا بمصادیقها مع جمیع خصوصیاتها الخارجة عن العقديه المقارنه لها، فان الفاظ العموم لا تدل الا على تكثير المدخول لها بما هو مدخول وتال لا به بجمیع خصوصیات □ الخارجی □ المشخصه للأفراد؛ لعدم كون تلك الخصوصيات لا مدلولاً للفظ المدخول والتالي ولا مدلولاً لألفاظ العموم كما هو الواضح الظاهر. وبالجملة الفرق بين المطلق والعام، منحصر في العموم والاطلاق لافي غيره من شمول العموم للخصوصيات دون المطلق؛ لما عرفت من عدم الدلالة عليها. فالفرق انما هو في دلالة المطلق على الطبيعه ودلاله العام على التكثر وأفراد الطبيعه بما هي افراد الطبيعه".

▪ اشکال ششم: مسلماً خطاب موضوعیت ندارد؛ آنچه موضوعیت دارد، تکلیف است. قائلین به خطابات قانونیه تصریح می‌کنند که ولو اینکه خطاب واحد است، ولی تکلیف بالنسبه به تمام افراد فعلی است منتها در مورد افراد عاجز، عجز عذر است. حال می‌پرسیم تکلیف چیست؟ خود قائلین این مبنا تصریح

می‌کنند که تکلیف عبارت است از باعثیت در واجبات و زاجریت در محرمات؛ پس نسبت به این فرد عاجز، تکلیف هست یعنی باعثیت وجود دارد؛ از طرف دیگر به خاطر عجز، انبعاث ممکن نیست. کیف یعقل تعلق اراده به باعث فعلی، در صورتی که انبعاث ممکن نیست؟

به هر حال بعث کسی که نمی‌تواند منبعث بشود، محال است و اگر تنزل کنیم، برای حکیم قبح عقلی دارد و اگر باز هم تنزل کنیم، به مناط قبح تکلیف عاجز، باید بگوییم احکام مقید به قدرتند به حکم برهان، چه به نحو خطابات شخصیه و چه به صورت خطابات قانونیه باشد.

اینکه گفته شد اراده بعث بدون انبعاث - یعنی با علم به عدم انبعاث - ممکن نیست در تکالیف شخصیه همان طور که بیان شد تمام است و جای هیچ گونه اشکالی هم نیست و وجهش همان طور که بیان شد، عدم امکان اراده جدی به بعث انشائی است با اینکه می‌داند طرف منبعث نمی‌شود، به خاطر لغویت انشاء و بی فایده بودن آن و الا، الانشاء سهل المؤمنه. اما در تکالیف قانونیه تمام نیست، چون احتمال انبعاث بعضی از مکلفین - چه برسد به علم به انبعاث آنها - در بعث قانونی کفایت می‌کند، چون اراده انشاء بعث لغو نمی‌باشد و همین قدر که قانونگذار احتمال انبعاث بعضی از مکلفین را بدهد، می‌تواند انشاء بعث نماید و لغو نیست تا برای حکیم محال باشد و برای غیرش قبیح، بلکه با احتمال انبعاث بعضی، تکلیف قانونی نمودن شارع تعالی نه تنها مانعی نداشته بلکه از باب اینکه: "الاحکام الشرعیه أُلطاف فی الأحکام العقلیه" بعث انشائی قانونی نمودن بر او لازم است کما لایخفی.

▪ اشکال هفتم: حضرت امام (رحمه الله) می‌فرمایند که ما انشاء را با اخبار قیاس می‌کنیم؛ همان طور که با وجود مصادیق بسیاری

که آتش دارد، اما قضیه «النار بارده» يك كذب بیشتر به حساب نمی‌آید، در انشائات هم همین طور است، (یا ایها الذین آمنوا) يك خطاب بیشتر نیست.

نقد این فرمایش به شرح ذیل است:

در باب دالّ و مدالیل ما دو دسته احکام داریم: يك دسته از احکام، وحدت و تعدّدشان دایر مدار وحدت و تعدّد دالّ است مثل صدق و کذب؛ دسته دیگر از احکام، وحدت و تعدّدش دایر مدار مدلول است مثل غیبت و هتك و قذف.

اگر کسی گفت: «كلّ من في المسجد فاسق» و در واقع آنها عادل بودند، از حیث کذب، يك دروغ بیشتر نگفته است که مربوط به دالّ است ولی از حیث جرح مؤمن، که تابع مدلول است به تعداد افراد موجود در مسجد جرح کرده است.

(یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود)^(۴۶) از جهت قضیه انشائیه، يك جمله است مثل قضیه اخباریه، ولی از حیث مدلول وفای به عقود از فرد فرد مطلوب است و مورد بعث است، قهراً تکلیف متعدد می‌شود. پس معلوم شد که قیاس مع الفارق است.

مطلوبیت وفای به عقد از فرد فرد به حکم انحلال است نه به حکم خطاب و تکلیف شخصی. و همان طور که محال است که در تکالیف قانونیه، قدرت با عدم ذکرش در تکلیف، شرط شرعی باشد - که مفصلاً گذشت - در تکالیفی که از آن منحل شده نیز شرط نمی‌باشد، «لعدم الفرق بین المنحلّ والمنحلّ منه الاّ بالاجمال والتفصیل».

▪ اشکال هشتم: امام (رحمه الله) فرمودند که اگر شارع بتواند با يك خطاب، مراد خود را القا نماید، تکرار خطاب لغو می‌باشد. اشکال این است که اگر مراد شارع این باشد که به تك تك افراد امر یا

نهی کند، لغویتی به وجود نمی‌آید و با توجه به این اراده،
چاره‌ای جز تعدّد خطابات نیست.

چگونه با فرض اینکه بشود با یک خطاب همه را مکلف نمود، چندین خطاب لغو نیست؟ و چگونه چندین خطاب عبث و بی فایده نمی‌باشد؟ و اگر گفته شود که با یک خطاب نمی‌شود، جواب داده می‌شود: اگر به صورت کلی قانونی باشد - چون انحلال عقلائی دارد - مثل چندین خطاب است.

▪ اشکال نهم: حضرت امام(رحمه الله) به تعدّد خطابات، نقضی وارد می‌فرمایند که در این صورت، خطاب به عاصی و کافر مستهجن خواهد بود. اشکال این است که چنین استهجانی لازم نمی‌آید؛ زیرا خطاب به اینها از باب آیه شریفه (لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ)^(۴۷) می‌باشد.

استهجان از آن جهت است که در تکلیف و خطاب شخص وقتی که مولا می‌داند که مکلف عسیان و یا کفران می‌کند و عاصی و یا کافر است، انشاء بعث برای انبعاث لغو است؛ یعنی تکلیف نمودن عاصی و کافر به تکلیف شخصی، لغو است و لغو برای حکیم محال است. و علی هذا، موضع و موردی در مثل کافر و عاصی برای (لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ)^(۴۸) نمی‌ماند. چون اصلاً تکلیف محقق نشده و نفس تکلیف شخصی آنها، تکلیف محال بوده، و در مورد عدم تکلیف من رأس، حیات و هلاکتی متصور نیست کما لا یخفی.

▪ اشکال دهم: لازمه عدم انحلال، تفصیل بین مطلقات و عمومات است؛ به عبارتی، اگر سخن امام(رحمه الله) را بپذیریم، تنها در مطلقات ممکن خواهد بود، اما در عمومات چنین چیزی نمی‌توان گفت؛ چرا که در عمومات، همه پذیرفته‌اند که "أکرم العلماء" ظهور در اکرام تمام افراد عالم است و عام، منحل به افراد عالم می‌شود. آری عام منحل می‌شود، لیکن منحل به همان خصوصیت ماده، یعنی عالم

و مثل العلماء نه زاید بر آن. بنابراین اگر عالمی دارای دو حیثیت باشد: حیثیت علم و حیثیت فسق مثلاً، که یکی مورد امر و دیگری مورد نهی قرار گیرد، منافاتی بین آنها نیست؛ چون متعلق هر یک از آنها یک حیثیت خارجی خاصه فرد است نه همه حیثیات آن؛ چون هر عامی بر بیش از فرد آن ماده متحیث به آن حیثیت دلالت ندارد و تعنوش تنها به همان عنوان، نه از حیث جمیع خصوصیات است. و لذا حق آن است که تکالیف به مصادیق خارجی با جمیع خصوصیات، حتی در عمومات تعلق نگرفته و نمی‌گیرد؛ چه رسد به مطلقات. و فرق بین مطلق و عام همان فرق بین کلی و مصادقش در خارج است، چون بر بیش از آن دلالتی وجود ندارد، چون هیچ عنوانی بر بیش از معنونهای خودش - بما هو معنونه - دلالتی ندارد کما لا یخفی.

▪ اشکال یازدهم: در جای خود گفته شده است که عام دو گونه است: عام مجموعی که "مجموع بما هو مجموع" مورد تکلیف است و با تمرد از یک مورد، امثال محقق نشده است، و عام افرادی که هر کدام از افراد به تنهایی مورد تکلیف هستند. اشکال این است که اگر انحلال صحیح نباشد پس چه فرقی بین عام مجموعی و عام افرادی است؟ چون این دو عام فرقی ندارند الا اینکه عام افرادی منحل به احکام متعدد می‌شود، و عام مجموعی منحل نمی‌شود. پس اگر قائل به عدم انحلال بشویم لازم می‌آید تقسیم عام به مجموعی و افرادی، لغو باشد.

در فرق همان انحلال عقلایی کافی است و وجهی برای انحلال به خطابات حقیقیه شخصیه در خطابات کلیه نداریم، بلکه بیان شد که انحلال به آنها محال است.

▪ اشکال دوازدهم: اگر تکالیف منحل نشود، قصد امر ممکن نیست؛ زیرا با این فرض، هیچ مکلفی به طور خاص امر نشده است،

بنابراین نمی‌تواند قصد امر نماید؛ در حالی که یکی از مسلمات فقه این است که مکلف می‌تواند - علاوه بر قصد قربت - قصد امر نیز نماید و حتی برخی قائل به وجوب آن شده‌اند.

در امری که قصد قربت در آن لازم است همان امر انحلالی عقلایی هم در قصد قربت کفایت می‌کند، چون همان قدر که ریا نباشد و عبادت مرتبط به الله باشد، کافی است هذا اولاً. و ثانیاً در امر شخصی هم، مکلف، قصد همان امری را می‌نماید که بقای اعتباری دارد نه بقای حقیقی؛ کما لا یخفی و وقتی که امر اعتباری کافی بود، چه فرق است بین اعتباری انحلالی یا بقایی؟

و ناگفته نماند که در بیان اشکال‌ها بین دو مبحث خلط دیده می‌شود، چون یک بحث متعلق تکالیف است که آیا متعلق عناوین است یا مصادیق خارجیه شخصیه؟ و یک بحث هم مربوط به خود تکلیف است که آیا قدرت در تکالیف قانونیه، شرط شرعی است؟ یا عجز و عدم قدرت عذر عقلی است؟ که بُش بر می‌گردد به اینکه قدرت، از شرایط شرعی نبوده و لحاظش در تکالیف قانونیه، که خصوصیات افراد در آن لحاظ نمی‌شود، نه تنها لازم نیست بلکه محال است. و در تکالیف قانونیه احتمال انبعاث بعضی، در تعلق تکلیف به همه، کافی است بر خلاف تکالیف شخصیه، که با علم به عدم انبعاث مکلف شخصی، تکلیف نمودنش لغو و محال است. ”و هذا تکلیف محال، لا أنه تکلیف بالمحال کما لا یخفی“.

”وعلینا وعلی جمیع العلماء والفضلاء والمحصلین فی الحوزات العلمیه الدقه والتعمق فی مبانی سیدنا الاستاذ سلام الله علیه ولو بالایراد علیه، فضلاً عن التحقیق فیها واحکامها وایرامها؛ ففی الكل أداء وظیفه لحقه علی الأصول والفقه والفلسفه والعرفان والأخلاق والسیاسه والدرایه وتدبیر أمور الجامعه، کما أنه من أقل أداء وظیفه لأمثالنا من تلامذته الصغار. ونسأل الله تعالی له ولجمیع العلماء، الرضوان والرحمه الخاصه“.

امام خمینی و حکومت اسلامی (۴۹)

از برادرانی که به مناسبت یکصدمین سال تولد حضرت امام، اقدام به تشکیل کنگره "امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی" کرده‌اند، تشکر می‌کنم. همچنین حضورشان را خوش آمد می‌گوییم. ابتدا به عنوان مقدمه باید عرض کنم که: ما فکر نمی‌کردیم انقلابی را که حضرت امام - سلام الله علیه - به وجود آورد و رنج‌هایی را که امام و ارادتمندان ایشان کشیدند، به نقطه‌ای برسد که برای بیانش احتیاج به کنگره داشته باشیم.

آن زمانی که امام نهضت خود را با سخنرانی علیه "لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی" شروع کرد عصر غریبی بود. ما از قم به سمت تهران حرکت کردیم. در مسجد عده‌ای از طلبه‌ها شعار می‌دادند که "مشروطه استبداد نمی‌شود" آن هم در شرایطی که این حرکتها را کفر می‌دانستند، زیرا بر اثر تبلیغات خارجی امام و روحانیون را سبب از بین بردن عظمت حوزه‌ها - نعوذ بالله - می‌دانستند. در قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، امام سخنرانی کوبنده‌ای ایراد کردند و اطلاعاتی هم پخش شد. در همین اوضاع بود که مرحوم سیداحمد خوانساری (قدس سره) را در بازار کتک زدند. امام شب سخنرانی کردند و در آن

جا فرمودند که "دولت باید حرفش را پس بگیرد". طولی نکشید که رادیو اعلام کرد قسم خوردن باید به "قرآن" باشد.

امام فرمودند: ما به این اکتفا نمی‌کنیم، باید ضمن اینکه خبر از رادیو پخش می‌شود، روزنامه‌ها هم بنویسند، چون رادیو شفاهی است و در جایی ثبت نمی‌شود. اما چون خبر اصلی را مبنی بر اینکه غیر از قرآن به کتاب‌های آسمانی دیگر هم می‌توان سوگند خورد، در روزنامه‌ها نیز نوشته‌اند، فسخ آن را نیز باید در روزنامه‌ها بنویسند. با پافشاری امام روزنامه‌ها فسخ آن را نیز درج کردند.

امام با این دقت حرکت را شروع کردند. واقعیت این است که ما فکر نمی‌کردیم که بعد از امام نیاز به کنگره باشد؛ فکر می‌کردیم این مباحث در حوزه مطرح می‌شود و حوزه علمیه حرکت امام را دنبال می‌کند و یاران ایشان و مراجع بزرگ - که به نوبه خودشان خدمت کردند - نمی‌گذارند اهداف و مبانی امام فراموش بشود.

ما آن زمان پیشنهاد دادیم شما در درس‌های حوزوی "تحریر الوسيله" را مطرح کنید. حضرت امام حرف‌های آقای نایینی را می‌گفت و اشکال می‌کرد. من می‌دانم که مبانی فقهی امام در همه جا مطرح نمی‌شود، ولی اینک احساس می‌شود در حال حاضر به تشکیل کنگره و طرح افکار امام نیاز داریم. امام همه حرف‌هایش روشن بود، ولی متأسفانه اغراض سیاسی و یا دشمنی دیرینه... تا تحریف‌های محتوایی و یا تعطیل نمودن برخی از سخنان ایشان باعث شده که برخی از حرف‌ها زیر سؤال بروند. بنده راجع به حکومت اسلامی از نظر امام صحبت می‌کنم اما نمی‌دانم این کنگره و صحبت‌ها چقدر به نتیجه می‌رسد. آیا خدای نخواستہ برای امام ضرر دارد یا خیر، چون احتمال ضرر هم هست.

به هر حال شما طبق قاعده "میسور" که یک وظیفه شرعی است عمل می‌کنید. قاعده "میسور" در فقه وجود دارد. عقلاً هم می‌گویند این قاعده به جای خودش قاعده درستی است. یعنی آن جایی که غرض را تأمین کند، هر مقدار بتوانیم طبق آن قاعده حرکت می‌کنیم، لذا حرکت شما در جهت معرفی گوشه‌ای

از اندیشه امام حرکت خوب و به جایی است.

تلاش کنید امام را آن گونه که هست معرفی کنید. اگر امرتان دائر بین این شد که خلاف را به امام نسبت بدهید یا اینکه اصلاً آن قضیه را مطرح نکنید گزینه‌ی دوم را انتخاب کنید، ولی اگر به جایی رسید که فکری را تحمیل کردند که خلاف را به امام نسبت دهید، مثلاً بگویید که امام، نقش مردم را در حکومت هیچ می‌دانسته است، این خلاف همه زندگی امام و موازین عقل است. اگر به شما گفتند بگویید که امام گفته است مجتهدین هر اختیاری درباره ناموس مردم و مسائل دیگر دارند که پیغمبر و امام هم نداشته‌اند، شما این را ننویسید.

در آیه شریفه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) ^(۵۰) یک احتمال را که همه رد کرده‌اند، این است که بگوییم پیغمبر صبح، زن‌های مردم را طلاق بدهد و عصر با آنها ازدواج کند، عده هم نمی‌خواهد، چون (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) ^(۵۱). پس هر زنی را که بخواند می‌تواند به شوهرش بگوید او را طلاق بده، و او مجبور است طلاق بدهد و اگر این کار را انجام نداد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌تواند این کار را انجام دهد یا به صاحب خانه‌ای بگوید در خانه‌ات ننشین یا آن را بفروش و الا خودم می‌فروشم! این نظرات بر خلاف ضرورت عقل و دین است. ما نباید پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را در حد رضاخان پهلوی پایین بیاوریم. یا بگوییم تمام مجتهدین بر جان، زن و بچه مردم مسلط‌اند، چون این نوع ولایت را امام فرموده است. این خلاف عقل و نقل و اندیشه امام است.

امام اگر مجمع تشخیص مصلحت را تشکیل می‌دهند - که بعضی از فقهای شورای نگهبان به امام نامه نوشتند که این خلاف قانون اساسی است و بعد هم وقتی امام حرف آنها را نپذیرفت، استعفا دادند - می‌فرمایند: من این کار را می‌کنم، برای اینکه مردم در صحنه باشند. لذا اگر مجمع تشخیص مصلحت نظام طوری برنامه ریزی کند که مردم را از صحنه بیرون کند، این آن مجمعی نیست که در قانون اساسی آمده است. اما اگر بگوییم امام مجمع را تشکیل داد که با قانون اساسی مخالفت بکند، این افترا به امام بوده و گناه است. امام برای

قانون اساسی ارزش قائل بود. تا جایی که امام راجع به تصمیمی که گرفتند می‌فرمایند: این خلاف قانون نیست، چون جنگ است و شرایط جنگی در هر حکومتی مقتضایی دارد.

درباره قانون کار فرمودند: ولایت فقیه، اما چه جور ولایت فقیه‌ی؟ امام فرمود: مجلس رأی بدهد و دولت یک طرفه می‌تواند قانون بگذارد، چون شیوه حکومت در دنیا همین گونه است؛ ولی زیر نظر مجلس و نمایندگان مردم. در آن زمان عده‌ای عین قوانین مدنی را آوردند تا برای کارگران تصویب شود. برخی از آقایان محترم شورای نگهبان گفتند: غیر از این خلاف شرع است. با اینکه قانون قبلی قانون بیگاری و تحقیر کار و کارگر بود. قانونی بود که مردم را به اسلام بدبین می‌کرد.

امام تمام وجودش را صرف ملت کرده بود. می‌فرمود: همین پا برهنه‌ها بودند که شما را از زندان‌ها نجات دادند. حال ما بیاییم بگوییم خیر امام فرموده است که آنچه ما می‌گوییم و بس. هیچ کس حق ندارد خلاف حرف مجتهد حرف بزند. این را که همان اربابان کلیسا در قرون وسطی می‌گفتند و ضد اسلام، عقل و منطق است.

ارزش امام به این است که امام به نجف می‌رود و در کنار مسکن و پایگاه شیخ انصاری (قدس سره) ولایت فقیه را در امور حسیّه و غیر حسیّه توسعه می‌دهد و می‌فرماید: آنچه شأن یک حکومت است برای فقیه است، منتها با نظر مردم. مردم نمایندگان را انتخاب می‌کنند و نمایندگان هر چه را که تصویب کردند و در آنها - مسائل سیاسی و اجتماعی - خلاف دین نبود، حکومت می‌تواند آن را اجرا کند. فقیه، نسبت به احکام اسلام و نسبت به آنچه که مردم می‌خواهند، فقط قدرت مجریه است. این بحث که در نظریه ولایت فقیه، امام برای مردم ارزش قائل نیست، غلط است و باید از بین برود، چون این استبداد است نه ولایت فقیه. امام هیچ گاه نمی‌گفت که مردم یتیم‌اند و صغیرند و قصرند، و علما سرپرست این یتیمان و قصرها هستند.

یا بعضی مطرح می‌کردند و تهمت می‌زدند که امام فرموده است فقها معصوم و یا بالاتر از معصوم‌اند. این گفته‌ها برای تضعیف امام و انقلاب است. ما باید موازین اسلام و مبانی امام را بنگریم. امام، فقیه را فقط مجری می‌داند. در یک سری از امور مجری است و با قدرت حکومت باید احکام اسلام را اجرا کند ولی آنچه که مربوط به مردم است، مردم رأی دهند و او اجرا می‌کند، همان حرفی که میرزای نایینی در "تنبيه الامه" می‌گوید. این عمل امام بوده در بحث ولایت فقیه نیز اصل آن را مفصل بحث کرده‌اند. چون یک بحث این است که آیا در اجرا مشروعیت شرعی و قدرت اجرا با مردم است یا خیر؟ نظر بنده - و هم چنین دیدگاه حضرت امام - این است که نه تنها قدرت اجرا، با مردم است، بلکه کل مردم در آن دخالت دارند، یعنی ما معتقدیم تمام فقها ولایت دارند، ولی اعمال ولایت نمی‌کنند. بنده معتقدم ولایت من الله نصب شده است. اگر مردم هم کسی را به حاکمیت بپذیرند و او آن کسی نباشد که ائمه فرموده است به نظر ما مشروعیت شرعی ندارد. اگر غیر از امیرالمؤمنین (علیه السلام)، بر فرض محال همه کارهای علی (علیه السلام) را هم می‌کردند، باز معتقدیم کار نادرست است، مثل اینکه در باب قضاوت شرایط خاصی معتبر است. حالا چرا این گونه است؟ آن هم دلیل و فلسفه دارد. اما وقتی در مرحله امور مردم می‌آید، مشروع نبوده و حرام است. این عقیده امام است که از لابه لای حرفها و نوشته‌هایش استنباط می‌شود. این درست نیست که مجتهدی در جایی بنشیند و شخصاً فکر کند و بگوید من امروز مصلحت را در این می‌بینیم که باید بازار را تعطیل کرد اما مردم با آن مخالف باشند و آن را خلاف مصلحت اسلام و مسلمین بدانند، خود این گفته خلاف شرع است و به نظر بنده این حکم، مجتهد را از عدالت ساقط می‌کند، چون دستورهایی از این قبیل که به تشخیص موضوع و مصلحت بر می‌گردد از اختیارات مردم است نه از اختیارات فقه و فقاہت و به غیر از مردم هیچ کس نمی‌تواند این کار را بکند. و موضوع و مصلحت و دید شخصی خودش را که یکنفر بیش نیست بر دید دیگران و مکلفین مقدم بدارد و این خود استبداد

و خلاف عقل و شورایی است که در اسلام و قانون اساسی می‌باشد. اما بحث حاکمیت مردم، موضوعی است که هر کسی به اندازه استعداد خود از آن سخن گفته است. بنده می‌خواهم از زاویه دیگری به آن بپردازم و به نظر می‌رسد که متفاوت با دیدگاه دیگران است.

امام در تمام سخنرانی‌هایش، مشروعیت شرعی کار مردم را به خود آنها واگذار می‌کرد؛ و این را می‌فهماند که اگر کسی خلاف آن را مرتکب شود از عدالت می‌افتد نه اینکه قدرت اجرا ندارد. یک عده هم می‌گویند قدرت مربوط به مردم است، خیر این اصلاً قدرت نیست، اجرای امور مردم شرعاً متعلق به مردم است. هر چند قانونگذاری با خداوند حکیم است و بس (إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ) ^(۵۲) لکن در همان مرحله نیز خداوند تشخیص مصالح مردم را به خودشان واگذار کرده است. من دستور اجرا داده‌ام و به مردم گفته‌ام مصالح شما را وقتی یک فقیه ابلاغ کرد بنا بر اعتقاد به ولایت فقیه باید خودتان عمل کنید و دنبال آن بروید.

اما بنده معتقدم و به نظر می‌رسد که بر اساس واضح‌ترین اصل اعتقادی شیعه که نمی‌توان خدشه‌ای به آن وارد کرد، حبّ اهل بیت (علیهم السلام) است. تشییع امتیازش این است که تولّای قلبی جزء ضروریات فقه شیعه است. یعنی باید کاری بکنیم که ائمه را دوست بداریم، زندگی‌شان را مطالعه کنیم، خاک قبر و تربتشان را دوست داشته باشیم. اگر عشق و علاقه به ائمه جزء معتقدات است، باید قبول کرد که کار مردم با صلاح دید خود مردم است؛ یعنی علی (علیه السلام) نمی‌آید استبداد به خرج بدهد، چیزی که مردم در زندگی‌شان نمی‌خواهند؛ بگوید باید بخواهید و عمل کنید، چون در این صورت حبّ از بین می‌رود، هیچ انسان عاقلی زور را نمی‌پسندد، چون فطرت انسان زور را نمی‌پسندد. خدا انسان را آزاد آفریده است. اگر قانون زور مداری برایش وضع کنند قبول نمی‌کند، (فَتِلْكَ بَيُّوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا) ^(۵۳) حکومت‌های ظالم و مستبد به نابودی می‌گرایند.

امروز برخی شواهد نشان از این دارد که برخی حتی می‌خواهند ظلم و زورشان را - که ناشی از جهل و درماندگی شان است - به گردن امام بیندازند و بگویند ما از امام یاد گرفته‌ایم.

مطلب دیگر اینکه امام را آن گونه که هست معرفی کنید. اگر خلاف آن است صرف نظر کنید و امام را معرفی نکنید و اگر خدای نخواستہ می‌خواهند بر شما تحمیل کنند، کنار بروید. اجباری که ندارید، "اذا بلغت التقيه الدم فلا تقيه"^(۵۴). اعلام کنید که اساس روحانیت بر آزادی و استقلال است و هر کسی بخواهد این استقلال را بگیرد، خلاف اندیشه امام رفتار کرده است. چرا که امام در طول حاکمیتش یک بار نسبت به حوزه، اظهار نظر شخصی نکرد. وقتی هم برای حوزه آیین نامه نوشتند و خدمت امام بردند، فرمودند: بروید با مراجع حوزه صحبت کنید.

ایشان هیچ وقت نظر خصوصی نسبت به حوزه ابراز نکرد و حوزه را کوچک نشمرد. در وصیت نامه هم اگر دقت کنید، می‌فرمایند: این حرف غلط است که نظم حوزه در بی نظمی است. بعد می‌فرماید: باید آدم‌های بد را بشناسید که به حوزه نیایند.

حوزه وقتی استقلال خود را از دست داد شخصیت‌هایی می‌سازد که به هر حکمی از جانب قدرتمندان، حکم الله اطلاق می‌کنند و استدلال آنها نیز بوی وابستگی می‌دهد، اما روحانی و حوزه مستقل، برای مردم و بخاطر خدا حرف می‌زند.

▪ این نکته‌ای که فرمودید بسیار مهم است که ما به نحوی هم شأن مردم و هم شأن نصب الهی را برای حکومت در نظر بگیریم، اما این دو قاعدتاً در دو حوزه قابل طرح هستند: در حوزه‌ای که همه فقها منصوب هستند. اگر کسی قائل به این باشد؛ یعنی ولایت اعلم، به تعبیر بعضی‌ها نباید که ولایت همه فقها باشد.

اعلم را کسی نگفته، ظاهراً رأی مردم است. در منصب قضاوت اعلم را گفته‌اند، ولی در ولایت نگفته‌اند.

▪ در مشروح مذكرات خبرگان این بحث مطرح شده که می‌گفتند ادعا این است که همه اعلمیت ولی فقیه را تصریح می‌کردند؟

من این را در ولایت، ندیده‌ام ولی در قضا درست است، چرا که اعلم در موضوعات است. برای حکومت، اعلم در موضوعات می‌خواهیم، برای فقهات اعلم در فقه می‌خواهیم.

▪ بر اساس مبناي امام دو حوزه قابل بحث است: یکی نقش مردم در انتخاب حاکم از بین فقها، دیگر اینکه پس از انتخاب ولی امر به هر دلیل در نوع تصمیم‌گیری‌هایی که در حکومت مطرح می‌شود، مردم چه نقشی دارند؟ شما فرمودید که ما بحث احکام و اجرا را جدا می‌کنیم. بعضی از موارد هست که شاید به یک معنا اسمش اجرا باشد، فقیه می‌تواند بگوید همان چیزی که مردم به آن اجرا می‌گویند، من شخصاً به عنوان اینکه خلاف حکم الله است و حکم الله این اقتضا را دارد، این تصمیم را می‌گیرم. این را باید یک مرز مشخص‌تری برایش پیدا کرد و بعد هم باید جایگاه مردم را در تصمیم‌گیری‌های حکومت، آن هم از جهت نظری و از جهت شرعی مشخص کرد. حضرت امام برای انتخاب ولی امر از میان فقها به صورت پررنگ تر جلوه دادند، لطفاً در این باره بفرمایید؟

امام در این مورد بحث خاصی در "ولایت فقیه"، "کتاب البیع" و یا استفتائات ندارد، ولی در عمل و به شکل دلالت‌های التزامیه و اقتضائیه، مطالب فراوانی دارند. بنده عقیده‌ام این است که در مصالح نوعیه و امور اجتماع ملاک مشروعیت مردم هستند همه فقها هم دارای ولایت‌اند، ولی باز این مردم هستند؛

که با رضایت می‌توانند امور خودشان را به هر فقیهی بسپارند تا جایی که هرج و مرج بوجود نیاید و اگر هرج و مرج بوجود آمد، عقل آنها قضاوت و حکم می‌کند که این درست نیست. پس مردم حتی در مراجعه، آزادند. اصل حکم اولی این است که مردم آزادند؛ یعنی این آقا می‌تواند نزد این فقیه بیاید و بگوید آقا ما می‌خواهیم حد را اجرا کنید. آن دیگری برود پیش فقیه دیگر و بگوید شما حد را اجرا کنید. مردم در این جهت آزاد هستند، لیکن این آزادی برخی مواقع قابل پیاده شدن نیست و قرینه حالیه و عملیه عقليه حکم می‌کند که باید یک جا متمرکز شود؛ تا هرج و مرج و نابسامانی بوجود نیاید. نمی‌شود که برای هر روحانی پنج محافظ بگذاریم که آقا هر کس برای قضاوت پیش تو آمد دستور بده و این افراد هم در اختیار شما هستند. این دیگر مملکت نیست، بلکه هرج و مرج است و اختلال در نظم حاصل می‌آید. نمی‌شود برای هر منطقه یا شهری یک رئیس جمهور انتخاب کرد، چون موجب هرج و مرج است. عقل و سیره دلیل بر این است که اینها باید متمرکز بشوند. خود مردم این جا باید یک نفر را انتخاب کنند، اما در غیر این امور این گونه نیست، اختیار دست خود مردم است. پس در مراجعه برای اجرا - حتی اجرای احکام الله - اسلام به این مردم حق داده تا هر که را می‌خواهند انتخاب کنند، منتها اگر در مواردی باعث اختلال نظم شد، عقل آنها می‌گوید جمع شوید و یک نفر را انتخاب کنید و دیگران در جایی که هرج و مرج لازم بیاید دخالتی نمی‌کند. اصلاً تا مردم به آنها مراجعه نکرده‌اند، دخالت آنها مشروع نیست. فرض کنید آقایی که منتخب مردم است کسی را قاضی قرار می‌دهد. بنده بگویم می‌خواهم آن جا فلانی قاضی باشد، مردم به من این اختیار را نداده‌اند و مراجعه هم نکرده‌اند.

در زمان حاکمیت امام - که با جان مردم و خون شهدا امضا شده - همان وقت مانع نمی‌شد از اینکه آقایان اجازه در امور حسبیه را به افرادش بدهند. یعنی اینکه مثلاً می‌تی ولی ندارد، حاکم باید آموزش را به دست بگیرد و نماز بخواند و دستور غسل آن را بدهد. یا مثلاً من جعبه‌ای پیدا کردم، باید پیش حاکم بروم و

او دستور صدقه‌اش را بدهد. اموری که مردم به من فقیه مراجعه می‌کنند؛ من نصب شدم و این هم مراجعه کرده است. این مجوزی است برای اینکه من بتوانم در اموری دخالت کنم و فرض هم این است که خلافتی لازم نمی‌آید. اگر بر یک مبنای غلطی هم ما بیاییم و بگوییم یک سری از وجوهات مال حاکم است، معنایش این نیست که متعلق به حاکم است و مردم را مجبور کنیم که وجوهات را به یک حساب بریزند. فرض کنید بر مبنای غلط مال حاکم نه مال امام معصوم (علیه السلام) هر کسی می‌خواهد به هر حاکمی می‌تواند بدهد، چون هرج و مرج و بی بندوباری لازم نمی‌آید. بنابراین از فرمایشات امام استفاده می‌شود که همه حاکم هستند، ولی مردم در مراجعه آزاد هستند در غیر این صورت سر از استبداد در می‌آورد.

باید رضایت مردم جلب شود. اما اموری که طبق نظام دنیا و نظام‌های حکومتی و قدرت‌های مرکزی، باید یک جا متمرکز شوند و قانون اساسی نیز همین کار را کرده است. قانون اساسی یک نفر را به عنوان ولیّ فقیه انتخاب کرده که او در آن امور می‌تواند دخالت کند و بنده دیگر نمی‌توانم دخالت کنم؛ منتها قانون برای او هم ناظر قرار داده است.

در کتاب "اربعین" امام، قسمت تکبر آمده است: یک قسم از تکبر این است که بگوییم هیچ کس حق ندارد از من سؤال و جواب کند می‌فرمایند: این فقط از صفات ذات باری است. همین که الآن می‌نویسند "یسأل عما یفعل ولا یسأل" می‌فرمایند این از صفات ذات باری است و این شرک در کار خداست. این طور نیست که ولیّ فقیه هر کاری بخواهد بکند، کسی حق ندارد از او پرسد و ناظری نداشته باشد.

در مورد آیه (وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ) ^(۵۵) من یک برداشتی دارم و آن این است که خطاب به پیغمبر می‌شود از کسانی که ناراضی هستند، اما حالا پشیمان شده‌اند مشورت بخواه. این، ظهور در اعمّ دارد والاّ آدم‌های راضی که نمی‌آیند خلاف رأی مرا

بگویند. آدم‌هایی که به من وابستگی اقتصادی دارند، خلاف نظر من را نمی‌گویند. آدم‌هایی که به من عشق و علاقه دارند اشتباهات مرا که به من تذکر نمی‌دهند. آیه شریفه را بخوانید:

(فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ)^(۵۶) این آیه خطاب به آنهایی است که تخلف کرده و به جنگ و غزوه نرفته‌اند. می‌فرماید: برای اینها طلب مغفرت کن، رابطه خود و خدا را با آنها درست کن. خودت هم آنها را عفو کن و "شاوهم"؛ این یک نکته اساسی در اسلام است و آن طرفداری از مردم است. می‌فرماید همین‌هایی که به جنگ نیامده و با تو مخالف بودند و رأی شان با رأی تو موافق نبود، تو اینها را بعد از آنکه آدم‌های خوبی شدند، ببخش و با آنها مشورت کن. به نظر می‌رسد آن گونه مردم داری که در اسلام هست، کم نظیر است. این راجع به اجراء پس همه نصب هستند. مردم به شخص معینی مراجعه می‌کنند و در آنچه که به او مراجعه کردند تا مادامی که قبول دارند و راضی هستند و نظم دنیا اقتضا می‌کند باید عمل کنیم. دیگران هم هر کجا مردم به آنها مراجعه کردند و یا فهمیدند مردم راضی‌اند، می‌توانند اعمال کنند. امام هم در موضوع "قانون کار" رضایت مردم را مد نظر قرار داد و می‌دانست که توده مردم با قانون کار راضی هستند. امام هیچ وقت حرکتی که سر از استبداد در بیاورد انجام نداد، چون استبداد برای اسلام ضرر دارد و آبروی اسلام را می‌برد. احتمالش هم منجز است.

راجع به بحث سوم؛ یعنی نحوه تصمیم‌گیری‌های حکومتی هم، حکومت نمی‌تواند تصمیمی بگیرد. حکومت در قانون اساسی تصمیم‌گیری ندارد، چون قوانین به مجلس ارائه شده و بعد از شور و مشورت تصویب می‌گردد. فقهای شورای نگهبان هم که کار نظارت را به عهده دارند، و موازین برایشان مطرح است.

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)^(۵۷) یک اشکالی که آقایان در شورای نگهبان داشتند این بود که می‌گفتند: حالا یک کسی این فتوا را قبول ندارد چطور قاضی فتوایی را که قبول ندارد بر اساس آن رأی صادر کند؟ جواب

این است که، قاضی باید همان فتوایی را که قبول ندارد، بر اساس آن رأی بدهد
”حکم بما انزل الله“؛ یعنی با موازین الهی مطابقت کند نه با فتوای خود یا مرجع
تقلیدش. در هر اجرایی که مردم احتمال بدهند حکومت ظلم می‌کند، اجرای آن
لازم نیست، خصوصاً در حقوق الله. باب حقوق الله رفع ید و سهولت است.

امام خمینی و کرامت انسانی (۵۸)

▪ تشکر می‌کنیم از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید. امیدواریم بحث‌هایی که مطرح می‌شود مورد استفاده قرار بگیرد و برخی از شبیهاتی که در زمینه‌ای که می‌خواهیم مطرح کنیم بر طرف بشود. بحث ما "امام خمینی و کرامت انسان" است.

از آنجا که حضرت عالی به کرامت ذاتی انسان معتقد هستید اگر موافق باشید حدود و ثغور این بحث را در مسائل فقهی - اجتماعی مورد بررسی قرار دهیم؟
من از کرامت انسانی بحث را شروع می‌کنم. مطرح کردن بحث "کرامت انسانی" در نظر امام خمینی - سلام الله علیه - به بنده بر می‌گردد. اما امام در حفظ کرامت انسانها قطع نظر از زبان، بیان و قلم سرآمد تمام روحانیت بود. ارتباط و شاگردی بنده نسبت به امام بود که این تأثیر و نگاه را راجع به نوع انسان به بنده دادند. ایشان عملاً در رفتار، کردار، نوشتار و گفتار کرامت انسانی را در حدّ بالاترین کردند.

بنده همیشه بعد از درس پشت سر امام - با قبای اصفهانی و کلاه و عمامه - حرکت می‌کردم ولی در عین حال ایشان یک بار رو ترش نکرد و یک بار نشد

که سؤالات ما را جواب ندهد و مطلب را بدون جواب بگذارد. خوب این گویای این است که امام برای انسان منهای موقعیت و شخصیت اجتماعی ارزش قائل است، ایشان همه اینها را نادیده می‌گرفت و به انسان بما هو انسان نگاه می‌کرد. باز می‌بینیم در زمانی که بعد از سال ۴۲ که ارتباط ما با امام قطع می‌شود و امام را به ترکیه تبعید می‌کنند - پانزده سال طول کشید - در زمان استعفای بنده از دادستانی با همه مشکلاتی که امام در این برهه از انقلاب داشت در عین حال می‌بینیم فراموش نمی‌کنند و آن جملات آکنده از محبت را دوباره تکرار می‌کنند. البته نسبت به سایر انسانها نیز این گونه بودند و حتی در برخورد عملی هیچ‌گاه افراد را هتک نمی‌کرد، هیچ‌گاه در مقابل اشکال رو ترش نمی‌کرد، بلکه جاهایی که لازم بود حرکتی را انجام می‌داد که به دیگران بفهماند قضیه چیست.

اگر در فقه ایشان دقت کنید می‌بینید در سراسر تقریرات و درسهای ایشان، هیچ‌گاه نسبت به بزرگان - نه قلم و نه زبان - تندی نداشته است. مثلاً شیخ (قدس سره) با همه زهدش گاهی قلمش در مکاسب، بیع و خيارات تند می‌شود، صاحب جواهر گاهی نسبت به مقدس اردبیلی (قدس سره) و هم نسبت به صاحب حدائق بیان تندی دارد، شیخ هم این گونه بود منتهی خیلی کمتر. اما امام هیچ‌گاه نه در قلم نه در گفتار به افراد حمله نداشته و احترام افراد را حفظ می‌کرد. حتی راجع به مسئله غنا وقتی که بحث می‌فرمودند که بزرگان به مرحوم فیض خیلی اعتراض کردند - همان که الآن در نظام ما مورد عمل است ولو فتوای برخلافش است و من یک قدری متأسفم که چرا گفته‌ها خلاف عمل است - الآن موسیقی‌هایی که تولید می‌شود همان موسیقی‌های سابق است: فرقی نکرده، همان آهنگ‌هاست، همان نواهاست، ولی مرحوم فیض می‌فرمود: اگر محتوای باطل نباشد، حرام نیست. در غنا و موسیقی دو تا حرام است: یکی حرمت غنا و یکی هم حرمت محتوا. امام می‌فرمود: فیض می‌خواست این حرف را بزند، ولی خود امام جرأت نکرد آن روز این حرف را بپذیرد بعد عملاً دیدیم که در زمان شهادت مرحوم مطهری، این را قبول کرد؛ یعنی بهترین غنا آن سرودی

است که خدمت امام خوانده می‌شود که اگر آن غنا نباشد، چه چیزی غناست؛ اگر آن موسیقی نباشد، چه چیزی موسیقی است؟ به هر حال، در آن زمان فیض کاشانی تا سر حد تکفیر رفت و علما او را تکفیر کردند اما امام همان وقت به بزرگان می‌گفت چرا حمله می‌کنید؟ فیض مطلبی دارد که باید در آن تأمل کرد، نگرینست و جواب داد؛ با کمال احترام نسبت به او بحث می‌کرد و باز امام را می‌بینیم - ولو برای من شاید گران باشد اما از آن حیث مهم است که بگوییم - که برای کارها و نظرات ارزش قائل بود. به کار افراد، در حد و اندازه‌ی خودشان بها می‌داد نه زیاد و نه کم.

قبل و بعد از پیروزی انقلاب امام این گونه بود یعنی روی ارزش انسانها تکیه می‌کرد. این تفاوت است نه تبعیض. تفاوت لازمه انسانیت است، نمی‌شود یک دانشمند را با کسی که معلوماتی ندارد، یکسان به حساب بیاوریم یا آدمی که به همسایه ستم می‌کند با کسی که ستم نمی‌کند برابر بدانیم این تفاوت است که در بحث حقوق بشر روشن است. می‌خواهم بحث تفاوت و ارزش‌ها را در حد لازم نگه داشتن بگویم. امام هر فردی را در حد شخصیت و موقعیت خودش نگه می‌داشت. مسائل را در حد معنویت حفظ می‌کرد. یک خاطره راجع به معنویت امام عرض کنم که مسائل را مادی نمی‌دید بلکه در حد و اندازه‌ی معنویت آنها را طرح می‌کرد. بنده سفری به شیراز رفته بودم در آنجا منبر می‌رفتم، به کتاب علاقه فراوانی داشتم و کتابها را معمولاً با هر مشکلی بود تهیه می‌کردم. آنجا دنبال کتابفروشی رفتم. امام (قدس سره) زمانی از جامع المقاصد مطلبی نقل کرد و فرمود من جامع المقاصد نزد من نیست که ببینم درست است یا نه؟ من رفتم کتابفروشی و جامع المقاصد را تهیه کردم. روز ولادت ثامن الائمه که به خدمت امام رسیدیم تصمیم گرفتیم که این دوره جامع المقاصد را خدمت ایشان بدهیم. مرحوم والد هم کتابها را صحافی کرده بود. امام فرمودند شما خودتان استفاده کنید، ما گفتیم در کتابخانه هست و می‌توانیم تهیه کنیم ولی برای شما مشکل است. ما روی فکر خودمان مترصد بودیم امام پولی که بابت خرید کتاب هزینه

کرده بودیم به ما بدهد، چون ما این کتاب را با منبر رفتن خریده بودیم، ولی این طور نشد. ما نمی‌فهمیدیم چرا. تا بعد از مدتی که گذشت فهمیدم که امام ارزش آن را با پول حساب نمی‌کند. نمی‌آید ارزش این را با صد تومان و هزار تومان و ده هزار تومان مقایسه کند، بلکه ارزش معنوی برای این کار قائل بود.

باز انسانیت امام و احترام به انسانها را در تاریخ نهضت و انقلاب ببینید که هر کسی به امام نامه نوشته، فراموش نکرده و جواب نامه را داده است. هیچ کس از دنیا نرفته جز اینکه وقتی به ایشان تسلیت گفته‌اند پاسخ داده است. یا وقتی به قم آمد بلا استثنا به دیدار همه آقایان رفت. البته بعضی کارها و افراد، سخت امام را ناراحت می‌کرد. اما شکایت نمی‌کرد: یکی از آقایان تعریف می‌کرد که وقتی امام در نجف بود فرمود پولی برای فلانی ببرید. پول را برای آن آقا برده بودند و گفته بودند این پول را امام برای شما فرستاده است.

گفته بود چون فلانی داده نمی‌خواهم. پول را برگردانیدیم و به امام قضیه را عرض کردیم. امام لبخندی زد و فرمود من داستانی در معراج پیغمبر خوانده بودم که فکر می‌کردم نمود عینی و بیرونی ندارد اما حالا فهمیدم که می‌شود. وقتی پیغمبر به معراج آمد آتش جهنم را خاموش کردند. گفتند چرا خاموش کردید؟ گفتند به احترام حضور و عبور پیامبر آتش را خاموش کردیم. بعضی از اهل جهنم گفتند چون به خاطر پیغمبر است دوباره روشن کنید، نمی‌خواهیم به حساب پیغمبر آتش خاموش باشد. گاهی انسانها به این پستی می‌رسند (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ)^(۵۹).

از نظر گفتار بهترین چیزی که می‌توان عنوان کرد اینکه امام کرامت انسانی را قبول داشت، شاهد همان جمله معروف امام است که فرمودند: "میزان رأی ملت است". در صحیفه امام - شما اگر مجله‌هایی را که در مورد سخنان امام است مطالعه کنید - می‌گوید هرچه مردم بگویند همان است. حتی امام جمله‌ای دارد که اگر مردم ما خواستار رژیم شاهنشاهی شدند - منتهی می‌گوید مردم نمی‌خواهند - ما نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم خواست مردم است و بدنبال

خواستہ خودشان می‌روند.

امام در انقلاب و نهضت هیچ گاه از خواسته و نظر مردم تخلفی نداشته و کمال احترام را برای انسان قائل بود. نگاه اسلام به انسان هم غیر از این نبوده و نیست.

در زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی رفتند و با دیگران بیعت کردند، بعد که سراغ ایشان آمدند آن خطبه معروف را خواند که اگر شما نبودید ریسمانش را می‌انداختم "لألقیت حبلها علی غاربها" ^(۶۰) یعنی چه؟ آیا برای امیرالمؤمنین واجب نبوده که حقّ خودش را بگیرد؟ به این جهت که امیرالمؤمنین منصوب من قبل اللّٰه تعالی است. روایات زیادی - مثل حدیث غدیر - در کتابها نوشته‌اند بلکه وقتی مردم نخواهند، امیرالمؤمنین وظیفه ندارد با سرنیزه و به زور مردم را وادار کند که بیایید حکومت مرا بپذیرید. او حکومتی را در مقام اجرا می‌خواهد که مردم بخواهند. اگر خواستند می‌آید، قبول می‌کند، صدمه هم می‌خورد. در محراب عبادت هم به شهادت می‌رسد. درست است که من قبل اللّٰه و امام معصوم است، اما اگر مردم نخواهند او وظیفه ندارد والاّ اگر وظیفه داشت چگونه "لألقیت حبلها" ریسمانش را می‌انداخت؟ خوب باید برای این کار اقدام و حرکت می‌کرد. علی (علیه السلام) می‌خواهد فرهنگ سازی کند، فرهنگی که در زندگی تمام ائمه (سلام اللّٰه علیهم اجمعین) بود. امام صادق و امام باقر (علیهم السلام) حرکت فرهنگی و مبارزات منفی برای حکومت‌های جور داشته‌اند، آنان می‌دانستند که ایجاد چنین بستری، با سرنیزه و شلاق و خشونت نمی‌شود.

شاهد دیگر درباره کرامت انسانی این است که ما در زمان غیبت، جهاد ابتدایی نداریم و به آیهی (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) ^(۶۱) در زمان غیبت هیچ تخصیصی نخورده است. هیچ کس نمی‌تواند کسی را مجبور کند که اسلام را بپذیرد. آنچه ما داریم دفاع است که امری مشروع می‌باشد. چون از نظر روایات و فتوای مشهور - که تقریباً اجماعی مسلم است - ما جهاد ابتدایی نداریم. حقوق بشر امروز هم قبول دارد که نمی‌توان بی جهت به مملکتی حمله کرد. اما کار فرهنگ

سازی مسئله دیگری است. فرهنگ سازی آزاد است و همه ملت‌ها دوست دارند فرهنگ خودشان را به دیگران انتقال دهند. در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) که برخی جهاد ابتدایی آنجا را هم انکار کرده‌اند گفته‌اند آنها هم دفاع بوده. اما دفاع از مظلومین یعنی می‌رفتند برای نجات مظلومین با سران کفر درگیر می‌شدند. به محض اینکه می‌گفتند "لا اله الا الله"، احکام اسلام بر او واجب می‌شد. مانند سربازی است که در میدان جنگ دو تا دست‌هایش را بالای سرش می‌گذارد. درست است که با اجبار روی سرش می‌گذارد ولی این کار یعنی تسلیم شدن در مقابل نیروها و اینکه ما دیگر با شما درگیر نیستیم. پیغمبر هم در میدانهای جنگ می‌گفت بگوئید "لا اله الا الله" و مسلمان بشوید آنها هم می‌گفتند. ولو اینکه سرنیزه بالای سرشان بود اما این سرنیزه و "لا اله الا الله" مانند دو دستی است که سرباز دشمن روی سرش می‌گذارد. خوب اینها در حال جنگ و دشمنی بودند. پیغمبر می‌فرمود که اگر شما بگوئید "لا اله الا الله"، با شما کاری نداریم و می‌گفتند "لا اله الا الله" یعنی تسلیم شدیم و با شما نمی‌جنگیم، لذا بقیه احکام هم بر آنها بار می‌شد. پس اکراه در آنجا به معنای سرنیزه و اجبار و اینکه حقوق انسانی اسیری از بین برود نبوده، بلکه در مقابل دشمنی بوده که حمله می‌کرده و می‌گفتند اگر حمله کنی حمله می‌کنیم. اگر بخواهی به تو حمله نشود دستانت را روی سرت بگذار، حالا می‌گویند اسلحه‌ات را بپنداز و دستت را روی سرت بگذار آن موقع می‌گفتند بگو "لا اله الا الله" و جزء فرقه مسلمین می‌شد. بنابراین عدم جهاد ابتدایی دلیل بر این است که اسلام حقوق بشر را قبول دارد. ائمه معصومین و در رأسشان امیرالمؤمنین با سرنیزه حکومت نکرد.

به نظر بنده باید بحث عملی و نظری کرامت انسانی را تمام شده بدانیم و باید سراغ بحث کار بردی‌اش رفت. چون از لحاظ بحث عملی یعنی (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)^(۶۲)، خدا انسان را آن قدر محترم دانسته که فرموده است: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ

الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^(۶۳)، (وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)^(۶۴)؛ یعنی همان نفخت
 فيه من رُوحِي در نسلهای بعدی آمده و روح الهی در او دمیده شده است. خداوند
 می‌فرماید رسول الله از شما می‌پرسند که روح چیست؟ شما بگویید یادگار الهی و
 یک جرقه آسمانی است. بیش از این نمی‌شد به آنها تفهیم کرد. روح از مجردات
 است و اینها نمی‌توانند مجرد را آن طور که باید و شاید درک کنند. (قُلِ الرُّوحُ
 مِنْ أَمْرِ رَبِّي) تنها این انسان است که امر رب و یادگار الهی و جرقه آسمانی در
 اوست. این خداوند است که در زمان خلقت آدم می‌فرماید: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ
 الْخَالِقِينَ)^(۶۵) به نوع بنی آدم می‌گوید ما شما را گرامی و بزرگ داشتیم. به او
 کرامت عطا کردیم. این کرامت، یک کرامت تکوینی است. لذا خدایی که
 می‌فرماید (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا) تنها نمی‌تواند به کرامت تکوینی اکتفا کند. در تشریح و
 قانونگذاری‌ها باید این کرامت را رعایت کند. رعایت این کرامت در فقه هم بسیار
 روشن است. لذا باید برویم سراغ مواردی که در فقه ما بر حسب فتوای بعضی از
 فقهای بزرگ و معروف موجود نیست و آنها را به صورت احکام فقه و به صورت
 قانون در بیاوریم. کرامت انسانی که اسلام گفته در قانون طبیعی هم آمده است.
 شما ببینید بین حق الله و حق الناس چقدر تفاوت است؟ در حقوق مردم جز
 رضایت مردم چیز دیگری دخیل نیست اما در حق الله باب، باب تخفیف و عدم
 اجراست. در حدود الله حتی بعضی‌ها مثل میرزای قمی (قدس سره) مثل آقا سید
 احمد خوانساری (قدس سره) می‌گویند: این حدودی که هست متعلق به امام زمان
 است و مختص زمان حاضر نیست. اما حقوق الناس، از نظر همه فقها، ضرورت
 اسلام است و نمی‌شود آن را تعطیل کرد. در حقوق الناس، اگر دزدی را گرفتند
 ممکن است کسی بگوید قطع یدش متعلق به دوره‌ی امام زمان است، اما جنبه
 مالی‌اش را باید به صاحبش بدهند. این حاکمیت اراده و انسان است، اساس
 اقتصاد انسان بر حقوق الناس احترام به بشریت است (لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ
 بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ)^(۶۶) اگر بالاترین معامله و بیشترین

سود باشد تراض و رضایت نیاز است. اگر رضایت مالک یا صاحبان امرش نباشد فایده‌ای ندارد. خوب این احترام است که برای انسان قائل شده و می‌گوید: نه تنها تو محترمی بلکه اموالی هم که به تو ارتباط دارد محترم است، کسی حق ندارد اموالت را از تو بگیرد و بدون رضایت تو حق ندارد کاری روی آن انجام بدهد. در باب اینکه اگر بخواهی به کسی بگویی چیزی را مباح کند آنچه بالاتر از رضایت مطرح است طیب نفس است. ”لا یحل مال امرء مسلم الا بطیبه نفس منه“^(۶۷) یعنی باید طیب خاطر داشته باشد که چیزی را به من بدهد.

اما در باب معاملات، رضای به معامله می‌خواهیم (کما علیه استاذنا الامام سلام الله علیه) آنجا رضایت به معامله می‌خواهیم. ممکن است فروشنده ناراحت باشد که خانه‌اش را می‌فروشد، اما در عین حال راضی است که بفروشد برای اینکه مشکلی را در زندگی خود با فروش خانه حل می‌کند. رضایت به تجارت کافی است. (الْأَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنِ تَرَاضٍ مِنْكُمْ)^(۶۸) اسلام چطور کرامت انسان را حفظ کند؟ از زمانی که نطفه‌ای در رحم منعقد می‌شود تا زمانی که در قبرش می‌گذارند، تا زمانی که این قبر و استخوان هست برایش احترام قائل‌اند. نطفه منعقد شده در رحم را به اعتبار کرامت انسان کسی نمی‌تواند سقط کند، دبه دارد و سقط جنین هم حرام است. به محض اینکه نطفه منشأیت پیدا کرد برای انسان کرامت قانونی و حقوقی دارد. بعد که مرد، مثل مرده حیوان نیست ”حرم □ المؤمن میتاً کحرمته حیا“^(۶۹) بعد از مرگش محترم است، قبرش هم محترم است، و نمی‌توانید نبش قبر کنید. حقیقت نسبت به آن قبر محترم است. اگر فردی آمد در زمین مواتی برای خودش قبری تهیه کرده و ما او را در آنجا دفن کردیم نبش این قبر در اسلام از چند جهت ممنوع است. ۱ - نبش قبر مسلمان بی احترامی به او و گناه است. ۲ - حقّ ورثه ساقط می‌شود. ورثه می‌خواهند برای عزیزشان فاتحه بخوانند، طلب مغفرت کنند. انسان است و عاطفه دارد. عاطفه را که نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم بگوییم. ۳ - حقّ میت. خود

میّت زمینی را برای قبر آماده کرده، لذا به آن حق دارد. شما نمی‌توانید این قبر را نبش کنید. بدن انسان را بی‌جهت نمی‌شود تشریح کرد، مگر اینکه باب تزاحم پیش بیاید. پس خدا آدم را از زمان نطفه‌اش تا زمان مرگ کرامت داده است. به نظر بنده در تمام فقه اسلام این کرامت حفظ شده است. متأسفانه گاهی توجه نشده و خلاف آن فتوا داده شده است. من یک نمونه دیگر که با کرامت انسانی سازگار است بیان می‌کنم. نمی‌شود خداوند انسان را بزرگ بشمارد، اما به زن بگوید اگر کسی تو را از بین بُرد، خون بهایت نصف مرد است، اینکه دیگر کرامت نیست، بلکه آن را کوچک کرده است. یا اگر یک متخصص قلب، و مغز و اعصاب که نمونه‌اش در دنیای طب کم است، و مسلمان نیست در اثر بی‌احتیاطی یک راننده، از بین رفت، بگوییم دیه‌اش نصف یک مسلمان است! خوب مگر تحقیر غیر از این است؟ یا زنی را که مسلمان هم هست می‌گوییم تو عقلت کم است، خون بهایت نصف خون بهای مرد است و هَلَمَّ جِراً. این نگاه‌ها و نظرها با کرامت انسانی سازگاری ندارد.

▪ سؤال دیگر اینکه اگر ما استدلال کنیم و بگوییم احکام فقهی را استحصاً کنیم، ردّ کرامت انسانی را می‌توان در آن پیدا کرد. این نوع استدلال کردن در جای خودش درست است. اما کرامت انسان را بیش از قدر متیقن اثبات نمی‌کنیم یعنی نمی‌توان اطلاق کرامت انسان را به عنوان قاعده مطلق استفاده کنیم؛ و حتی اطلاق روایت دیگری را با این قید نمی‌شود بزنیم. مشکلی که در حال حاضر در حوزه معرفتی با آن مواجهیم این است که به فتوایی بر می‌خوریم که غالباً مستند به اطلاقی است یا عمومی، اگر بخواهیم با چنین استدلالی قید بزنیم با این اشکال مواجه است. یعنی اطلاق را با قدر متیقن قید زدن و این ثابت نیست.

من اول شبهه خود حضرتعالی را جواب بدهم و بعد مبنای بزرگان را طرح کنم. "ولقد کرّمنا" هیچ ایرادی ندارد از قضا در مقام بیان هم هست.

▪ **ولی احتمال قوی در عالم حکمت هاست به شما به دلیل لَبّی سرایتش می‌دهید؟**

دلیل لَبّی نیست. من عرض می‌کنم که اگر بزرگش داشته شود و دارای کرامت باشد - این یک فهم عرفی است - یعنی قانونگذار می‌گوید من انسان را بزرگ می‌دانم ولو به عنوان هدف. در آیه (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا) بنی آدم، هدف و زیربناست. یک قانون شکل گرفته که مقدمه‌ای دارد و در کتابهای فقهی برائت استدلال کرده‌اند که می‌گویند ما به انسان کرامت دادیم. بزرگش دانستیم. حال خداوند این گونه نظری نسبت به بنی آدم دارد. ائمه و فقها چنین دیدگاهی دارند آیا یک قانونگذار با یک قانون می‌تواند او را تحقیر کند؟ عقلاً می‌گویند خداوند که بنی آدم را بزرگ دانسته، قانونی وضع نمی‌کند که او را کوچک کند. فهم عقلایی از لازمه کرامت - ولو شما بگویید که کرّمنا قانون را بلاطلاق قانون نمی‌داند، که بنده با این دیدگاه موافق نیستم - یعنی ولقد کرّمنا فی الخلقه فی التکوین که مفسرین هم معمولاً بر این نظر هستند. لذا اگر قانونگذار که همان خداوند است انسان را در آفرینش بزرگ داشته اما در قانونگذاری کوچکش کند، دیگر قانونگذار حکیم نیست. درست قانونگذاری نمی‌کند. به عبارت دیگر در سرفصل قوانین مقدمه می‌آید که این مقدمه، هدف را تبیین می‌کند. قوانین باید به دنبال آن هدف تعریف شوند و نمی‌تواند خارج از آن هدف باشند. مقدمات در قانونگذاری عادی هم مؤثر است - در قانون اساسی هم مقدمات جزء قانون اساسی است - اما از جهت دوم بنده معتقدم باید سراغ فقه رفت. من در فقه جایی را که انسان تحقیر شده باشد یا حق کسی از بین رفته باشد نمی‌یابم. بنده باکمال صراحت عرض می‌کنم که در اسلام هیچ گونه تبعیضی وجود ندارد. به عنوان مثال علامه طباطبایی در باب حقوق زن می‌فرماید دوازده مرتبه روی حقوق زن تأکید شده (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ)^(۷۰) معروف در مقابل منکر یعنی بد

نباشد، ظلم نباشد، زشت نباشد این تکرار و تأکید وجود داشته بعد مانند مرحوم سید محمد کاظم یزدی بگویند که تعدد الزوجات مستحب است، حتی اگر رضایت زن قبلی را هم در نظر نداشته باشد. یا به قول شهید مطهری با زن قبلی تا جوان بوده، زندگی کرده و بعد زن دیگری بگیرد، به حساب اینکه کار مستحب انجام داده و ثواب هم برده است. آیا می‌تواند هر شب یک زن صیغه‌ای را کنار همسری بیاورد که تازه با او ازدواج کرده بعد توجیه کند صیغه مستحب است و اسلام به آن دستور داده است؟ آیا این معاشرت به معروف است؟ آیا می‌شود دلیلی داشته باشیم که مرد می‌تواند بدون رضایت، زن تازه‌ای اختیار کند؟ و در صورت وجود چنین دلیلی، آیا اطلاق آن دلیل را با (وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ) نمی‌توان تقیید کرد؟ من نوشته‌ام که هیچ دلیلی بر استحباب وجود ندارد برای جواز هم به طور مطلق دلیل نداریم، بلکه جوازش مقید به این است که معروف باشد. اگر این دو زن در زندگی به هم کمک کنند و زن اول راضی باشد هیچ بحثی نیست، اصلاً □ الاباحه هم این را می‌گوید و جایز است. اطلاق عقود هم این را می‌گوید. اما اگر زن اول در صورت ازدواج موقت نه تنها رضایت ندارد بلکه می‌خواهد خودکشی کند، آیا باز هم می‌توانیم بگوئیم تعدد زوجات جایز است؟ ما نوشته‌ایم که استحباب، اصلاً دلیل ندارد. بنده معتقدم بزرگان ما اگر یک مقدار روی فقه مقدس اردبیلی - دقت‌هایی که حضرت امام داشته‌اند - تأمل کنند می‌توانند با همان متد فقهی، بسیاری از مشکلات حقوقی را که در حال حاضر وجود دارد و مخالف کرامت انسانی است حل نمایند. شما معتقدید این حدیث ملازمه عقلاویه است. ملازمه عقلاویه با اطلاق آن دلیل توسط شارع رفع شده است. ظهور لفظ نیست تا با یکدیگر تعارض کنند، ملازمه عقلاویه است که رفع شده، اما بنده معتقدم چنین چیزی وجود نداشته و ندارد.

مورد دیگری را عرض کنم "الزوج اولی بزوجه"^(۷۱) مرد به زن خودش نسبت به امور تکفین و تدفین اولی است. یعنی پدر زن یا بچه‌ها حق ندارند بگویند می‌خواهیم این جا دفن کنیم، اما عکسش این گونه نیست. فقها فتوا

نداده‌اند، فرموده‌اند روایت می‌گوید که زن به مرد خودش اولی نیست. در مورد زن، اقوام و بستگان خودش اولویت دارند. این یک برداشت است و مورد احترام، لیکن بنده همانجا گفته‌ام زوجیت اولویت می‌آورد نه مرد بودن. اگر مرد بودن اولویت بیاورد تبعیض است. نگفته «للرجل علی المرأة» گفته «للزوج علی الزوجه» درست هم این است، زیرا زندگی این دو با هم بوده عیوب یکدیگر را می‌دانسته‌اند. بنابراین اگر روایت می‌خواست فقط اولویت مرد بر زن را عنوان کند باید می‌فرمود «الرجل اولی بالمرأه» یعنی مرد بودن دخیل است و اگر چنین بود یک حکم تبعیض آمیز از طرف شارع حکیم وضع گردیده بود.

▪ وصف مشعر به علیت است.

با فهم عرفی تمام العلیه است و نمود آن در سراسر فقه هم مشخص است. کلماتی مانند «العلماء ورثه الانبیاء»^(۷۲)، «اللهم ارحم خلفائی»^(۷۳) آیا زنها را شامل نمی‌شود؟ (فَسأَلُوا اهلَ الذِّكْرِ)^(۷۴) مذكر است. وقتی عالمی می‌نشیند فرشتگان پروبالشان را فرش می‌کنند حالا اگر زن بنشیند فرش نمی‌کنند؟ لذا صاحب جواهر در باب مُحَرَّم و مُحَرَّمه فرموده است هر آنچه بر مُحَرَّم حرام است بر مُحَرَّمه هم حرام است - بنده در کتاب قصاص و طلاق این مباحث را به صورت مفصل آورده‌ام - می‌خواهم عرض کنم اگر یک مقدار بینش‌ها را توسعه بدهیم و به مسائل توجه دقیق تری کنیم و برویم در همان متد فقهی بریزیم بسیاری از مسائل حل می‌شود.

در باب ضمان آقایان برای ضمان مقبوضه به عقد فاسد، به (علی الید)^(۷۵) تمسک کرده‌اند مقدس اردبیلی می‌گوید: وفی صحته اشکال، می‌گوید یعنی اگر طرف جاهل به فساد باشد، ضمان ندارد. مثلاً من رفته‌ام داد و ستدی انجام دادم و جنسی را با جهل، به بیع فاسد خریده‌ام حالا بعد از چند سال فهمیده‌ام که بیع فاسد است حالا آن طرف می‌آید می‌گوید بیا مثل و قیمتش را به قیمت امروز بده.

▪ طبق این توضیح، وصف مشعر به علیت است.

مشعر نیست من می گویم فهم عقلا یعنی تمام العله، اسمش را بگذار الغاء خصوصیت به مناسبت حکم و موضوع.

▪ يك شرطی در باب اینکه وصف مشعر به علیت است وجود دارد که وصف نباید مشهور و متعارف باشد می گویند وصفی که غیر متعارف است اگر کسی به کار برد، مشعر به علیت است. در مورد زوج و زوجه نمی توانیم چنین استدلالی به کار بریم.

من اصلاً مشعر نمی گویم. من عرض می کنم که عقلاً وقتی این عناوین را ببینند، الغاء خصوصیت می کنند. عین همین استدلال را مرحوم صاحب جواهر در کتاب الحج در باب احرام دارد. تمام محرماتی که بر مُحرم حرام است بر مُحرمه هم حرام است. در فقه و از قضا در قرآن آیاتی در تأیید همین حرف بنده وجود دارد. قرآن در باب شهادت در سوره بقره می فرماید اگر نمی توانید بنویسید، دو تا شاهد بگیرید: (فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ) ^(۷۶) برای اینکه قرآن می دیده اگر نگوید دو زن به جای یک مرد طبق جریان عادی می گویند خوب شهادت چه فرقی می کند چه دو تا مرد باشد چه دو تا زن و این مطلب را قرآن توجه داشته. به تحلیل و نظر بنده شارع دیده در میان مردم رَجُلین برای شهادت خصوصیت ندارد، بنابراین بلافاصله آمده تذکر داده و این مؤید عرض بنده است.

▪ اگر کرمنای بنی آدم را بپذیریم که تکوینی و مربوط به عالم ملاکات است، لذا حکمت در تشریح را نیز پذیرفته ایم.

هدف، قانون است.

▪ در این جا نمی شود به اطلاق تمسک کرد چون که عالم تشریح عالم تزاحم همین ملاکات است.

اینکه می فرمایید در واقع و عالم ثبوت است اما در مقام اثبات چه؟

▪ اگر بپذیریم که در مقام تکوین است - شما نمی‌فرمایید اثبات ولی مقام تکوین - من می‌پذیرم که انسان کرامت دارد، اما در يك حکم خاص تزامم پیدا می‌کند با يك ملاک دیگر در این مورد خاص.

تزامم یا تعارض؟

▪ در عالم ملاکات تزامم است.

عالم ملاکات به ما مربوط نیست.

▪ می‌دانم ولی بالاخره نمی‌توانیم به اطلاقش تمسک کنیم.

این عین اشکالی است که به قاعده عدل شده است و ما جواب دادیم قاعده عدل از قواعدی است که در مقام اثبات مفید است.

▪ وقتی می‌توانیم استدلال کنیم که قاعده عدل در مقام تشریح باشد قبلش باید در مقام تشریح اثباتش کنید و الا در مقام تکوین باشد فقط به قدر متیقنش می‌توانید تمسک کنید.

من می‌گویم (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)^(۷۷)، در مقام تکوین است. خداوند یک مطلب را به ما می‌گوید که بفهمیم. زمانی که می‌گوید: (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)^(۷۸)، ما در آفرینش انسان را بزرگ داشتیم (وَفَضَّلْنَا عَلَيَّ كَثِيرًا) و در آفرینش از روح خودمان در او دمیدیم، معما طرح نمی‌کند. عقلاً وقتی می‌بینند کسی که آفریننده است قانونگذار هم هست (ان الحكم الا لله) خوب این یک مقام ثبوت دارد. یک مقام اثبات در مقام ثبوت. ما مطمئنیم قانونگذار در آنجا نشسته و قانون را می‌گذارد همه جوانب را در نظر دارد، و بعد قانون را می‌آورد مراعات مصلحت، نبود کسر و انکسار، همه این محاسبات را دارد، این مقام ثبوت. اما مقام اثبات، ما از کجا بفهمیم که او چقدر کسر و انکسار کرده؟ بنابراین از دلیل می‌فهمیم، ما تابع دلیلیم، علم غیب نداریم هر کسی هم یک برداشتی از دلیل دارد؛ پس دلیل

هرچه گفت ما می‌پذیریم. مجدداً تکرار می‌کنم که مقام خلقت، منتها ملازمه عقلائییه است بین این گونه آفرینش که آن قانونگذار مخلوق خود را تحقیر نمی‌کند.

▪ این ملازمه لجبی است نه ملازمه عقلائییه.

ملازمه عقلائییه دنبال اطلاق زیربنایش اطلاق است.

▪ آن علم تکوین است مقام اثبات نیست.

ولقد کرمننا را ما می‌فهمیم یا نه؟ می‌فهمیم کرامت دارد. اطلاق یعنی همه انسانها. یعنی خدا به همه انسانها کرامت داده، خوب ملازمه عقلائییه است که وقتی به همه کرامت داده خود او هم می‌خواهد قانونگذاری کند بین اینکه این قانونگذار در قوانینش انسان را تحقیر نمی‌کند. چون اگر بخواهد تحقیر کند معلوم می‌شود به این یکی کرامت نداده زیربنایش مطلق است و وقتی زیربنا مطلق باشد ملازمه عقلائییه هم تابع فهمشان است. این ملازمه عقلائییه را می‌بایم بعد به سراغ قوانین می‌رویم. مثلاً روایتی می‌گوید اگر مؤتمنی به کشور اسلامی دعوت کردید و کسی با او تصادف کرد، قیمت خون بهایش یک کره الاغ است؛ خوب این تحقیر است. عقلاً این نحو حکم دادن را تحقیر می‌دانند. چطور فردی که شناسنامه اسلامی دارد خون بهایش سی میلیون تومان است و یا در ماه حرام چهل و شش میلیون تومان اما خون بهای آن آقا را بیست هزار تومان تعیین کرده‌اند. خوب این تحقیر نیست؟ بنده معتقدم که اگر دلیل، اطلاقی هم داشته باشد به وسیله این ملازمه عقلائییه تقیید می‌شود. شبیه قانون عدل، شبیه (وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ)^(۷۹)، ثانیاً اگر ما با دقت سراغ ادله برویم هیچ کجا دلیل محکم فقهی پیدا نمی‌کنیم. شما اگر نوشته‌های ابن ابی عقیل و ابن جنید را ببینید - که همراه مقدس اردبیلی دارند احیا می‌شوند - معتقد بودند که بیع، ایجاب و قبول می‌خواهد. اما امام در کتاب بیع معتقد است که بیع اصلاً قبول نمی‌خواهد و رضایت طرفین به نقل و انتقال می‌خواهد. (البته اصل این نظر

متعلق به مقدس اردبیلی است؛ ولی چه کنیم که بنا نیست نظرات امام در حوزه مطرح بشود) امام می‌گوید: اگر کسی ولیّ دو صغیر است و می‌خواهد خانه این را به دیگری بفروشد بسیاری از بزرگان می‌گویند یک بار از طرف یکی بگوید بعت هذا بهذا و از طرف دیگری هم بگوید قبلت؛ اما امام می‌گوید نخیر تنها بگوید ملک الدار بدرهم. یا اگر در عقد و ازدواج و کیل از طرفین است، امام می‌گوید می‌تواند بگوید: "انکحت موکلتی موکلی علی المهر المعلوم"، جواب دوم این است که اگر در فقه جستجو کنیم چیزی مخالف حقوق بشر پیدا نمی‌شود به شرطی که ابتدا در ذهنش باشد که اسلام، عدل، کرامت انسانی و سهولت دارد و از این طریق می‌شود به گونه‌ای استدلال کرد که مخالف حقوق بشر نباشد.

▪ در این آیه می‌فهمیم که انسان کرامت دارد. اما مسئله کفر هم هست.

بله مسئله کفر متفاوت است.

▪ پس با برخی از اعمال منافات ندارد.

بله مانند مجازات‌ها.

▪ پس می‌شود اجمالاً پذیرفت.

اجمالاً را می‌پذیریم. ولی روی کفر، یعنی انکار عن وجود، عدوان و دشمنی.

▪ همین مقدار از استثنا هم کفایت می‌کند پس منافات ندارد.

این استثنا نیست، کرامتش محفوظ است. این تفاوتی است که خودش آورده، مثل حدّ زانی است. حدود همین است شما وقتی مردی را شلاق می‌زنید خوب این خلاف کرامت انسانی است، اما از نظر بدوی خلاف کرامت نیست. زیرا خود فرد قبول دارد که جرم کرده است و باید مجازات بشود. مقتضای کرامت هم این است کسی که به حقوق دیگران یا به جامعه خیانت کرد مجازات بشود، اینجا دیگر استثنا نیست خروج تخصصی است.

▪ يعني از انسانيت بيرون رفته است ؟

نه خودش كرامت را از بين برده است.

▪ يعني كرامت انسان تا وقتي است كه من به فطرت انساني ام

عمل كرده باشم.

نه به فطرت به آن معنی كه بعضی از بزرگان می گویند تا وقتی است كه عقلا او را مستحق يك مجازات و تفاوت نبینند. این امر به خود فرد مربوط است "الامتناع بالاختيار لا ينافي الاختيار".

▪ اگر شارع را به جاي عقلا بشناسيم و بعد بگويد آن كسي كه به

نظر من شرايط ذمه را عمل نكرد، مجازات مي شد.

معاهد است يا نه ؟

▪ شما در اين قسمت به شارع حق بدهيد كه براي جذب مردم به

دين اسلام يك مقدار بر كافر سخت تر مي گيرد.

كفر غير از عدم اسلام است.

▪ حالا ذمه را هم قبول دارند.

كفر غير از عدم اسلام است، اصلاً كافر در دنياي ما انگشت شمار است.

▪ در قرآن را قبول دارم ولي در روايات نه.

مگر می شود؟ در روايات هم مبحث كفر وجود دارد.

▪ چرا در قرآن مي شود؟ در قرآن همين معنای لغوي مراد است.

روايت تابع آيات است. مثلاً درباره ارث بايد بحث كرد كه ۳۶ روايت وجود دارد كه غير مسلم از مسلم ارث نمی برد. شبهه ای كه ایشان فرمودند بنده قبول دارم این تبعیض نیست تفاوت است، كه خود خواسته است. شما اگر زنی را

شلاق بزئید و بعد هم طائفه‌ای از مؤمنین بیابند نگاه کنند. کسی نمی‌گوید این خلاف کرامت انسان است، چون کرامت اقتضا می‌کند که جامعه عفت، نسل و نسبش حفظ شود. لذا این زن را مجازات کرده‌اند.

▪ این همان تزاحم است.

تزاحم نیست، دلیل از اول گفته که این تفاوت است. به عنوان نمونه معاودینی که در عراق بودند، نه سربازی می‌رفتند و نه مالیات می‌دادند از همه مزایا هم سود می‌بردند. دولت این افراد را بیرون کرد. نمی‌توان گفت چرا دولت این افراد را بیرون کرد. در واقع دولت امتیازی قائل شد برای فردی که سربازی می‌رود. این تفاوت است نه تبعیض. در روایات هم هیچ کجا نداریم که غیر مسلمی را مجازات کرده باشند به این خاطر که از حقوقش منع شود. چون اولاً روایات دارای کفر تابع قرآن است، ثانیاً قبح عقاب بلابیان مانع آن می‌شود. یعنی اگر در جنوب آفریقا یک نفر مسلمان نبوده، اما پدرش که مسلمان بوده مرده است. حال باید گفت چون مسلمان نیستی ارث تو را به نوهات که شناسنامه اسلامی دارد می‌دهیم.

▪ من اشکالی که به حرف شما دارم این است که شما به قرائن حالیه صدور این حدیث توجه ندارید، یعنی شما در خلأ معنی می‌کنید یعنی به نحوی که در قرن بیست و یکم می‌فهمیم.

خیر، این گونه نیست.

▪ آن زمان این مباحث را نمی‌دانستند. بین زن و مرد تفاوت بوده و یک عرف هم وجود داشته است.

پس روایات مقطعی است.

▪ نه می‌خواهم بگویم به این قرینه می‌شود...

نه قرینه نمی‌شود، اختصاص می‌شود. این حرفی است که بعضی از

روشنفکران مطرح می‌کنند که همه چیز را از بین می‌برد یعنی اختصاص یافتن، که روایات متعلق به آن زمان بوده و مقطعی است.

▪ نه تنها متعلق به آن فضا و زمان نبوده مفهومی به قرائن حالیه درک می‌شده است.

یعنی چه؟ مفهوم چیست؟ آنها کج می‌فهمیدند از باب آنکه جامعه کج می‌فهمید.

▪ این را باید معصوم توضیح می‌داده و تأکید هم می‌کرده اگر هم مخاطب نمی‌فهمید.

چطور تأکید کند؟ قرآن تأکید کرده.

▪ قرآن تأکید نکرده که فقهای ما بعد از ۱۴۰۰ سال این بحث‌ها را دارند.

فقها فقهایند، مگر شما حرف میرزا یادت رفته؟ سید محمد کاظم یزدی پنجاه فرع برای علم اجمالی نوشته به جای اینکه مسائل مشروطه‌ای را بررسی کنند به فروع پرداخته است. میرزای نایینی مسائل مشروطه را فقهی کرد. نمی‌خواهم بگویم کدام درست رفته‌اند، هر دو معذور و مأجورند، اما سید محمد کاظم یزدی برای علم اجمالی پنجاه فرع نوشته به عنوان نمونه می‌گوید اگر شک کردم رکعت هشتم ظهرم، یا رکعت اول، نمی‌دانم رکوع رکعت قبلی‌ام یادم رفته یا سجده؟ یک فروعی که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود شما فقها را کنار بگذارید. بحث برداشت است اجتهاد باید پویا باشد، امام می‌گوید کنز و معدن اگر نفع بود، متعلق به مالک است. درباره‌ی امام نوشتند شما آبروی صاحب جواهر و حوزه هزار ساله را از بین بردید. بعضی فقهای ما هنگامی که امام فرمود اگر شطرنج از موضوع خودش خارج شود حرام نیست چه برخوردی کردند؟ روایت نوشتند به امام که ایشان جواب داد. اینجا بحث برداشت و تفسیر مطرح

است. مرحوم مقدس اردبیلی در سراسر فقه برداشت دارد. یک نمونه اینکه در فتاوای اصحاب هست که زکات به مخالف نمی‌دهند. می‌گویند به سنی‌ها نباید زکات داد. من زمانی که روایات را بررسی کردم دیدم بعضی از روایات تأکید وجود دارد که زکات را به مخالف ندهید. اگر کسی مستبصر شد و زکات داده باید دوباره بدهد. روایت می‌گوید چرا برگرداند؟ لانه وضعها فی غیر موضعها؟ ائمه خیلی زیبا مطرح کرده‌اند، زیرا در قرآن جایگاهش مشخص است. کجا؟ (انَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ)^(۸۰). اگر قرآن را ورق بزنید جای آیه معلوم نیست. مثلاً آیات نفی مودت می‌گوید با دشمنان مودت و دوستی نکنید، پس آن مخالفی را مد نظر دارد که دشمن است. لذا نمی‌شود اگر کسی علیه تشیع به پاخاسته ما بیاییم زکات شیعه را به او بدهیم. اگر کسی دشمنی می‌کند و پای دشمنی‌اش هم بایستد، خوب خلاف حقوق انسانی عمل کرده. بله شما مسائل خاصی را مطرح می‌کنید که از مردم خودمان جلوتر برسیم این بحث نظامات است.

▪ در باب فرعی که "لو اجتمع جنب و حائض" و آب هم به اندازه غسل بیشتر نیست، آقایان استدلال‌هایی دارند که آیا زن مقدم است یا نه؟ یکی از استدلال‌ات که به عنوان یک اصل کلی مطرح شده است - علامه حلی نپذیرفته است و اصل مبنا را هم رد نمی‌کند - می‌فرماید که مرد مُقَدِّم است "لانه احق بالکمال" اگر ما به عنوان اصل بپذیریم که جهان بینی ما چون مرد را احق بالکمال می‌داند، بنابراین باید یک سطل آب را به او بدهیم خوب این دید به نظر حضرت عالی در خیلی از جاهای دیگر فقه تأثیر نمی‌گذارد؟ این دید هم از روایات گرفته شده است.

در مخاطب این روایات وجود داشته است وقتی می‌گفته‌اند هنرشان کشف است.

▪ آنها چطور فهمیده‌اند؟ بحث فقها را کنار بگذارید، اختصاص در

نمی‌آید. روایات مقطعی نیست اجازه بدهید من بخوانم.

مرحوم حاجی عبارتی دارد در حاشیه اسفار. تعبیر ایشان این است که قسم می‌خورد "کدن ان یلتحقن بالحيوانات الصامته حقا" بعد هم می‌فرماید این زیربناست و "ومن هذا غلب جانب الرجال في شرعنا المطهر" همه را نقل می‌کند، زیرا اینها حیثی دارند که کان در مرز حیوانیت و انسانیت هستند. اصلاً زیر بنای تفاوت احکام هم به آنجا بر می‌گردد.

▪ به همین خاطر آیاتی که برای زن حقوق قائل شده است با تأکید می‌آید (لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ)^(۸۱).

آن درست است و عین عدل است.

▪ جامعه این گونه بوده جایی که می‌خواهد چنین نگاهی را تخطئه کند با تأکید می‌آورد.

اصلاً جور نیست. آنجا عین عدل است نمی‌تواند با ظلم بیاید.

▪ مگر نمی‌گویید که خیلی از احکام عدل است؟

عدل را ما می‌فهمیم نه اینکه عدل پشت پرده است، برای اینکه عدل را ما باید بفهمیم.

▪ ممکن است يك ملاکاتی وجود داشته باشد.

شما مقام اثبات را با مقام ثبوت مخلوط می‌کنید.

▪ بله، مقام اثبات هم اگر باشد همین اطلاق است.

امام در باب حیل در باب "بیع العنب لمن یعمله خمرا" دو روایت دارد که به امام می‌گوید ما انگور را می‌فروختیم به آنها، این دو روایت است - حالا مهم نیست خبر واحد تا چه اندازه حجت است - ولی امام می‌فرماید که نمی‌شود امام بیاید کاری بکند که امام جماعت نمی‌کند و انجام نمی‌دهد، پس ما نمی‌توانیم

چیزی را که به خلاف عقل و عدل است بپذیریم. عدل را یاد گرفته‌ایم که تطبیق بدهیم. عسر و حرج را چگونه عمل می‌کنید؟ آنچه را که مردم عسر و حرج می‌دانند ممکن است در عالم واقع عسر و حرج نباشد، اما فهم ما حجت است. بنده معتقدم که فقه را باید به این گستردگی در حوزه‌ها رواج بدهیم. اگر بتوانیم اسلام را پاسخگوی نیازها و سؤالات دنیا کنیم، می‌توانیم با همان متد فقهی صاحب جواهری خدمت بکنیم.

▪ پس قاعده کرامت را به عنوان اصلی که می‌شود در فهم نصوص از آن بهره برد مشروحاً بیان فرمودید. در مرحله دوم به قاعده عدل اشاره کردید یا قاعده حرج که از مرحله تکوین به سمت مرحله فقه حرکت کنیم، آیا ما در نظام فقهی می‌توانیم در عداد قاعده لاجرح و عدل، قاعده‌ای داشته باشیم به نام قاعده کرامت؟ نه اینکه در فهم نصوص از آن بهره بگیریم.

بله، ملازمه عقلائی است.

▪ آیا می‌توانیم با تمسک به این قاعده از ظاهر يك آیه یا روایت دست بکشیم یا حتی در صورت تعارض بین الروایتین بگوییم این روایت بدون موافقت کتاب، وجه ترجیح است؟ بگوییم موافقت مفاد این روایت با قاعده کرامت سبب حجیت این روایت می‌شود. آیا می‌توانیم قاعده‌ای به نام کرامت در استدلالات فقهی داشته باشیم؟

بله می‌توان چنین قاعده‌ای داشت، اما تفاوتش با سایر قواعد این است که قواعد دیگر به ظهور لفظ است، اما این قاعده به ملازمه عقلائی است. اگر در جایی دیدیم که دلیل مسلم، نص ظاهری بود که رد خور نداشت که ما خواسته‌ایم در این مورد انسان را تحقیر کنیم؛ یعنی قانون نگفت ولی ما خیال کردیم که قانون، تحقیر است. ولی نص یقینی آمده و این تحقیر را ثابت کرده

است خوب آن را بر قرآن مقدم می‌داریم، ولی چنین چیزی در فقه وجود ندارد. اما ظاهر روایتی است، خوب ظاهر این روایت با آن ملازمه عقلاییه که باز فهم قرآن است می‌سازد، می‌شود روایت خلاف قرآن، مثل قاعده عدل که این گونه است. اگر نص متواتری که از تمام جهات یقینی بود - که چنین چیزی نمی‌شود - یک خلاف عدلی را ثابت کرد، خوب یقین پیدا کردم کاری نمی‌شود کرد - البته یقین حاصل نمی‌شود چون زمانی که می‌داند اسلام دین عدالت است یقین حاصل نمی‌شود - شما می‌مانید و ظواهر روایات و متون. آن ظواهر روایات با ظواهر قرآن سازگاری ندارد. مثل اینکه با قاعده عسر و حرج سازگاری ندارد، بله قابل ردع هست، ولی ردعش خیلی پرسر و صداست.

▪ اگر يك روایت داریم که خلاف قرآن است باب تعارض باز می‌شود.

خلاف قرآن است، خلاف دلالت التزامیه قرآن است. بنده معتقدم که قرآن هیچ تخصیص نخورده است. عمومات روایات هیچ تخصیص نخورده است. هیچ تقییدی نیست. تبیین هست ولی تخصیص به این معنای رایج که "مامن عام الا وقد خص" وجود ندارد.

▪ ممکن است تخصیص خورده باشد اما با خودش.

در قرآن مخصص نداریم. در قرآن یک مخصص یادم است که در اتقان سیوطی وجود دارد می‌گوید مخصص است که آن هم ظاهراً تمام نیست ذیل این آیه (وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا)^(۸۲).

▪ فرض کنیم که دو روایت صحیح السند و تام الدلاله داریم. همان گونه که شما فرمودید که ما هستیم و فهم نصوص، فهم ما از يك روایت این است که با کرامت انسان سازگار است و يك روایت هم مفادش يك حکم وهني دارد.

موافقت کتاب جزء مرجحات با تعارض است، موافقت با کتاب ترجیح پیدا می‌کند. موافقت کتاب اقدم مرجحات است.

▪ منظور شما مرحله‌ی بالاتر است؟

بله من مرحله‌ی بالاتر را قائلم.

▪ کرامت انسان را به عنوان ذات انسان و به عنوان يك قاعده در فقه پذیرفته‌اید. حالا شما معتقدید باید این بحث را عملی بکنیم. در زمان حضرت امام علاوه بر فتوایشان و مواردی که ایشان عمل می‌کردند فرمان هشت ماده‌ای نیز تأثیر فراوانی در کاربردی کردن بحث کرامت انسانی داشت.

من روی یکی تأکید دارم و آن اینکه بدون اجازه نمی‌شود به منزل افراد وارد شد حتی با اجازه قاضی؛ یعنی امنیت مسکن به قدری است که یک قاضی نمی‌تواند اجازه دهد که شما وارد خانه بشوید، این را ظاهراً امام هم دارد.

▪ حتی در حقوق الناس؟

حتی در حقوق الناس. ممکن است اطرافش را بگیرید تا خودش بیرون بیاید، اما نمی‌توانیم داخل خانه برویم. قاضی نمی‌تواند مجوز ورود صادر کند، مگر امور مهمه‌ای که از باب تزاحم حل می‌شود نه از باب تعارض و قصور دلیل مثلاً در این خانه منافقین هستند و نقشه انفجار می‌کشند، که در بند شش هم آمده است.

پانوشتها:

۱. احزاب (۳۳): ۶.
۲. بی تردید واگویی سالها با امام زیستن، قسمتی از تاریخ معاصر ایران است که می‌تواند توسط آیت الله شیخ حسن صانعی گفته شود و نسل وابسته به انقلاب اسلامی و همچنین آیندگان، هر چه بهتر و بیشتر با شخصیت و سیره امام آشنا شوند.
۳. اسراء (۱۷): ۷۰.
۴. حجرات (۴۹): ۱۳.
۵. سخنان آیت الله العظمی صانعی در درس خارج فقه و اصول سال تحصیلی ۷۸ - ۷۷.
۶. مصباح المتهجد (الشیخ الطوسی): ۷۲۱.
۷. الکافی ۲: ۳۱، حدیث ۱۴.
۸. الکافی ۸: ۷۹، حدیث ۳۳.
۹. نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۹۷۸ - ۹۷۷ «فیض الاسلام»: ص ۳۲۱ - ۳۲۰ «شهیدی»: ص ۴۱۲ - ۴۱۱ «صبحی صالح».

۱۰. المكاسب ۳: ۵۵۳.
۱۱. آل عمران (۳): ۱۵۹.
۱۲. كهف (۱۸): ۱۱۰.
۱۳. الكافي ۷: ۴۱۴، حديث ۱.
۱۴. سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول، تاریخ
۱۳۸۱/۳/۱۰.
۱۵. الحديد (۵۷): ۲۵.
۱۶. اسراء (۱۷): ۹.
۱۷. سخنان آیت الله العظمی صانعی در پایان درس مكاسب.
۱۸. حجّ (۲۲): ۱۱.
۱۹. سخنان آیت الله العظمی صانعی در پایان درس خارج فقه، تاریخ
۱۳۸۲/۳/۱۳.
۲۰. مائده (۵): ۱۶.
۲۱. سخنان آیت الله العظمی صانعی در جلسه آخر درس خارج فقه و
اصول (مکاسب محرمه)، تاریخ ۱۳۸۳/۳/۹.
۲۲. الكافي ۵: ۱۳۶، حديث ۶.
۲۳. بقره (۲): ۲۸۰.
۲۴. كفايه الاصول: ۶۸.
۲۵. این مباحث از جمله موضوعات تربیتی است که می‌تواند مورد
استفاده روانشناسان نیز قرار گیرد.
۲۶. سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول
(مکاسب محرمه، جلسه ۲۶۶).
پانوشتها
۲۷. بقره (۲۱): ۲.
۲۸. سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول
(مکاسب محرمه، جلسه ۳۸۶) تاریخ ۱۳۸۴/۳/۹.

۲۹. قواعد الاحکام ۱: ۳۹.
۳۰. برادر بنده نقل می‌کرد که امام می‌فرمود: من در حوزه کهنسال نجف درس را شروع کردم تا آبروی قم را حفظ کرده و ثابت کنم که قم مرکز فقا‌هت، تحقیق و مطالعه است.
۳۱. سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (جلسه ۱۰۹).
۳۲. سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (جلسه ۴۳، بحث ارث).
۳۳. سخنان مرجع عالیقدر خطاب به دست اندرکاران نشر آثار حضرت امام.
۳۴. سخنان آیت الله العظمی صانعی، درس خارج فقه و اصول (بحث نکاح، جلسه ۳۱۶).
۳۵. بحار الانوار ۴۴: ۳۲۶.
۳۶. حمله مأموران حکومت شاه به مدرسه فیضیه (۱۳۴۲ ش).
۳۷. روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه نامه دومین سالگرد رحلت حضرت امام خمینی، که با ویرایش مجدد منتشر می‌شود.
۳۸. بقره (۲): ۱۹۵.
۳۹. محمد (۴۷): ۷.
۴۰. بخشی از یک گفتگوی بلند شبکه تلویزیون المنار لبنان با معظم‌له.
۴۱. گفتگوی مجله "اشراق" با حضرت آیت الله العظمی صانعی، که پیرامون اندیشه‌های امام خمینی صورت گرفته است / اشراق، شماره ۵ - مرداد ۱۳۸۲.
۴۲. الکافی ج ۱: ۴۰۲، حدیث ۱.
۴۳. گفتگوی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام با حضرت آیت الله

- العظمی صانعی، که پیرامون "نو آوری‌های اصولی" امام انجام شده است.
۴۴. تهذیب الاصول (تقریر بحث السید الخمینی) ج ۱: ۲۴۳.
۴۵. مائده (۵): ۱.
۴۶. مائده (۵): ۱.
۴۷. الانفال (۸): ۴۲.
۴۸. الانفال (۸): ۴۲.
۴۹. این گفتار در دیدار مسئولان کنگره امام خمینی با حضرت آیت الله العظمی صانعی و در قالب یکی گفتگوی بلند در نشریه کنگره منتشر شده است.
۵۰. احزاب (۳۳): ۶.
۵۱. همان.
۵۲. یوسف (۱۲): ۴۰.
۵۳. نمل (۵۲): ۲۷.
۵۴. تهذیب الاحکام ۶: ۱۷۲، حدیث ۱۳.
۵۵. آل عمران (۳): ۱۵۹.
۵۶. همان.
۵۷. مائده (۵): ۴۴.
۵۸. دیدار اعضای مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام - سلام الله علیه - ، با حضرت آیت الله العظمی صانعی در تاریخ ۱۳۸۶/۲/۵.
۵۹. تین (۵۹): ۵.
۶۰. نهج البلاغه ۱: ۳۷. **پانوشتها**
۶۱. بقره (۲): ۲۵۶.
۶۲. اسراء (۱۷): ۷۰.
۶۳. اسراء (۱۷): ۸۵.

- ۶۴ حجر (۱۵): ۲۹.
۶۵ مؤمنون (۱۴): ۲۳.
۶۶ نساء (۴): ۲۹.
۶۷ وسائل الشيعه ۱۴: ۵۷۲، حديث ۲.
۶۸ نساء (۴): ۲۹.
۶۹ دعائم الاسلام: ۴۵۶.
۷۰ نساء (۴): ۱۹.
۷۱ بحار الانوار ۷۸: ۲۹۳.
۷۲ الكافي ۱: ۳۲، حديث ۲.
۷۳ فقيه ۴: ۵۹۱۹/۴۲۰.
۷۴ نحل (۱۶): ۴۳.
۷۵ مستدرک الوسائل ۱۴: ۸، حديث ۱۲.
۷۶ بقره (۲): ۲۸۲.
۷۷ اسراء (۱۷): ۷۰.
۷۸ اسراء (۱۷): ۷۰.
۷۹ حج (۲۲): ۷۸.
۸۰ توبه (۹): ۶۰.
۸۱ نساء (۴): ۱۱.
۸۲ نساء (۴): ۸۲.

سفید